

انتشارات انصار امام مہدی علیہ السلام عدد (۱۶۳)

بہ راستی کہ تاویلش فرا رسید

مطالبی در باب دو سوال اول و دوم از کتاب متشابهات جزء اول

نویسنده: ترکی انصاری

چاپ اول

۱۴۳۵ ه.ق - ۲۰۱۴ م

مرداد ماه ۱۳۹۳ هجری شمسی

جهت اطلاعات بیشتر در مورد دعوت مبارک سید احمد الحسن علیه السلام

می توانید از وبسایت ما بازدید کنید:

<http://almahdyoon.co>

<http://almahdyoon.co/ir>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شَفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾، (آیا [آنان] جز در انتظار تأویل آن‌د روزی که تأویل‌ش فرا رسد کسانی که آن را پیش از آن به فراموشی سپرده‌اند می‌گویند حقاً فرستادگان پروردگار ما حق را آوردند پس آیا [امروز] ما را شفاعت‌گرائی هست که برای ما شفاعت کنند یا بازگردانیده شویم تا غیر از آنچه انجام می‌دادیم انجام دهیم به راستی که [آنان] به خویشتن زیان زدند و آن‌چه را به دروغ می‌ساختند از کف دادند).^(۱)

و می‌فرماید: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ﴾، (بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است کسانی [هم] که پیش از آنان بودند همین گونه [پیامبرانشان را] تکذیب کردند پس بنگر که فرجام ستمگران چگونه بوده است).^(۲)

۱ - الأعراف: ۵۲.

۲ - یونس: ۳۹.

اهداء:

به عزم و اراده خداوندی که هر کدام از انبیاء آن را دریافت، از صاحبان عزم گردید . . .

به قبله پیامبران و فرستادگان و زاده‌ی شجره‌ی کرم و بخشش . . .

به عطاء کننده‌ی مجد و بزرگی و طلوع و ظهور کننده به اذن باری تعالی . . .

به حبیب، فرزند حبیب نسل حبیبان . . .

به کسی که عقول و بردباری از تابش نورش حیران ماندانند . . .

به سرور و مولایم که مرا از تاریکی‌های توهم، پاک گرداند . . . احمد موعود علیه السلام

فرزند سرور امت‌ها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً

مقدمه:

خداوند می‌فرماید: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾، [آیا [آنان] جز در انتظار تأویل آنند روزی که تأویلش فرا رسد کسانی که آن را پیش از آن به فراموشی سپرده‌اند می‌گویند حقا فرستادگان پروردگار ما حق را آوردند پس آیا [امروز] ما را شفاعتگرانی هست که برای ما شفاعت کنند یا [ممکن است به دنیا] بازگردانیده شویم تا غیر از آنچه انجام می‌دادیم انجام دهیم به راستی که [آنان] به خویشان زیان زدند و آنچه را به دروغ می‌ساختند از کف دادند. (۳) از علی بن ابراهیم در مورد این آیه، روایت شده که گوید: (آن در مورد قیام قائم عليه السلام است). (۴)

از دغشی با استناد از ابی سعید خدری، گوید: (ما نشسته و منتظر رسول الله بودیم، پس از خانه‌های برخی همسرانشان، خارج شدند. ما برخاستیم و به همراه ایشان راه می‌رفتیم که بند نعلین ایشان بُرید، علی عليه السلام آن را برداشته و مسؤلیت اصلاح و تعمیر آن را بر عهده گرفت. رسول الله برخاستند و ما نیز ایستاده بودیم (و در میان قوم؛ ابو بکر و عمر بودند) پس فرمودند: (ان منکم من یقاتل الناس علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله)، (به راستی از شما کسی است که برای تأویل قرآن می‌جنگد همان گونه که من برای تنزیل آن جنگیدم). در این وقت ابو بکر برخاست و گفت: ای رسول خدا آن فرد منم؟ فرمود: خیر! عمر برخاست و گفت: آن فرد من هستم ای رسول خدا؟ فرمود: خیر، ولی او کسی است که در دستش نعلین را وصله می‌زند! ابی سعید خدری گوید: من به سوی او شتافتم تا او را بدین مژده، بشارت

۳ - الأعراف: ۵۳.

۴ - تفسیر برهان - سید هاشم بحرانی: ج ۳ ص ۸ ص: ۱۷۹ ح ۴.

دهم. اما هرگز سر خویش را بلند نکرد. و دانستم که چنین امری را قبلاً از رسول الله ﷺ شنیده بود).^(۵)

کسی که دنباله‌رو سیرت امیر المؤمنین (علیه السلام) بوده، هرگز روزی را نیافته که با مفسران و تأویل کنندگان، مبارزه کنند؛ یعنی، خود ایشان شخصاً برای تأویل قرآن هرگز نجنگیدند. و رسول الله که از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید، فرموده است: **(علی کسی است که برای تأویل قرآن می‌جنگد)**. پس چگونه کلام رسول الله را به گونه‌ای بفهمیم که در مورد فرموده‌ی ایشان دچار شک و تردید نشده - و از شک و تردید، به خدا پناه می‌بریم - یا به سبب ضعف روایت مورد احتجاج قرار بگیریم. یا.. یا.. دیگر دلایل و حجج توهمی که از صغم دیدگاه بشری، بخصوص این‌که از نظر به دیدگاه اولیای الهی و حججش، آن راسخان در علم از آل محمد بی‌نیاز شده و به دیدگاه و از نظر کردن به چشم خود بسنده کرده، حجاب بر می‌دارد.

علی (علیه السلام) شخصاً بعد از رسول الله با بیعت شکنان خویش در جنگ جمل، مبارزه کرد. و با قاسطان از جمله: معاویه، ابن عاص و لشکرشان در صفین و با مارقین خوارج در نهروان، جنگید و در تاریخ هرگز ذکر نشده یا اهل بیت از ایشان (علیه السلام) نقل کردند که با اهل تأویل و مفسران، مبارزه کرده. جایی که روایت شده: علی (علیه السلام) فرمودند: **(من مأمور شده بودم که با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگ کنم و مأموریت خود را انجام دادم، ناکثین همان اهل بصره و جز آن‌ها از یاران جمل بودند و مارقین همان خوارج بودند و قاسطین اهل شام و جز آن‌ها از هواخواهان معاویه بودند)**.^(۶)

پس چگونه امام علی (علیه السلام) برای تأویل مبارزه می‌کنند؟!

و پاسخ به این سؤال همان چراغی است که به نگاشتن این بحث بر آن داشت تا از خلال آن، عقیم بودن نظر و دیدگاه اهل نظر، نسبت به نص الهی که تأویل قرآن از آن سخن می‌گوید همان‌گونه که در مورد تنزیلش می‌گوید، برای ما آشکار شود. شکی نیست که رسول تنزیل [متصدی امر تنزیل] محمد می‌باشد. و مسلمانان با وجود اختلاف در اقلیت‌ها و ملل، در

۵ - شرح الأخبار - قاضی نعمان مغربی: ج ۱ ص ۳۳۷.

۶ - دعائم الإسلام - قاضی نعمان مغربی ج ۱ ص ۳۸۸.

این مورد هیچ اختلاف نظری با هم ندارند. اما متأسفانه در مورد تأویل و رسول خاص و متصدی آن مرحله‌ی مهم از قرآن، اختلاف دارند. [با این که رسول الله مشخص کردند که متصدی و سرپرست مسئله‌ی مهم تأویل، کیست] و آل محمد تبیان آن مسئله را بر عهده گرفتند تا حجتی برای احتجاج بی مورد، باقی نگذارند. اما مردم بر نادانی و بی اطلاعی از بیان آل محمد اصرار می ورزند و به آراء و نظرهای خود با نظر کردن به ظاهر و الفاظ متون و تأویل آن، بر اساس گفتار متعارف، متمسک می شوند؛ زیرا آنان به خوبی می دانند که نظر کردن به معانی دقیق نصوص و تأویل آن، مستلزم و نیازمند مترجم نصوص الهی می باشد. و این مترجم یا مترجمان، کسانی هستند که پروردگار عزت، آنان را (راسخان در علم) نامیده. و مردم بعد از رسول الله راه دیگری، غیر از راه راسخین را برگزیدند. به انتخاب راه و روشی که بر اساس آراء و آنچه که در فهم معانی الفاظ، دریافت می کنند، بر حسب این ادعیشان که قرآن، عربی است و نیازی به ترجمه‌ی معانی آن نیست و به زبان خودشان سخن می گوید، دست می زنند. و این مغلطه کاری بزرگی است که کشف حقیقتش بر مردم بسیار سخت است تا این که بیانگر آن، از آل محمد (علیهم السلام) آمد.

ظاهر امر، صحیح به نظر می رسد؛ زیرا فهم و درک مردم بیش از این نیست که بدانند در واقع زبان عربی، چندگانه است نه یک زبان. و احتمالاً بسیاری از مردم، این حقیقت را نمی دانند و چه بسا امروزه فهم آن بر بسیاریشان، دشوار است. زبان عربی دارای الفاظی می باشد و آن زبان عربی مخصوص به قومی بوده که در مساحت جغرافی محدودی زندگی می کردند و از آن تجاوز نمی کردند و خاتم انبیاء محمد مبعوث شد.

و در این جا، چون مردم در فهم و درکش مختلط می شوند، امتحان و آزمایشی برای آنان، به شمار می رود. پس علی رغم آنچه که رسول الله و آل محمد بیان کردند که زبان عربی - نسبی نیست و بلکه [قواعد] عربی بیان و معناست. جائی که در روایت آمده است: ابی جعفر باقر (علیه السلام) فرمودند: رسول الله روز فتح مکه بر منبر بالا رفتند و فرمودند: (ایها الناس ان الله قدأ ذهب عنکم نحوه الجاهلیة و تفاخرها بأبائها، الا انکم من آدم علیه السلام و آدم من طین الا ان خیر عبادالله عبد اتقاه؛ ان العربیة لیست باب والد ولکنها لسان ناطق فمن قصر به عمله لم یبلغه حسبه، الا ان کل دم کان فی الجاهلیة او احنة - و الا حنة الشحناء - فهی تحت قدمی هذه الی یوم القیامة)، (ای مردم، خداوند تکبر و فخر فروشی جاهلیت و افتخار کردن به پدران را از

بین برد، آگاه باشید شما از آدم هستید و آدم از گل. آگاه باشید برترین بندگان خدا، بنده ای است که تقوای او را داشته باشد. (زبان) عربی برای (افتخار به) پدران نیست، بلکه آن زبانی است گویا. پس هر کس را که عملش پایین آورد، حسبش [نَسَبش] بالا نمی برد. آگاه باشید تمام خونهایی که در جاهلیت ریخته می شد و کینه - کینه دشمنی - زیر این پای من است تا روز قیامت).^(۷)

و همچنین از زراره روایت شده: از اباجعفر علیه السلام شنیدم که فرمودند: (أصل المرء دینه و حَسْبُهُ خُلُقُهُ، و كَرَمُهُ تقواه و إِنَّ النَّاسَ من آدم شُرْع سِوَاء)، (اصل و نسب مرد دین او، و شخصیت او اخلاق او، و ارجمندی اش به پرهیزکاری او است. و به یقین مردم همگی از آدم اند و نسبت به او یکسانند).^(۸)

و وجود زبان عربی ناطق، دال بر این است که مقصود از معنای و زبان عربی، بیان است و نه الفاظ عربی؛ زیرا الفاظ عربی همان الفاظ و زبان عربی پدر و پسری است. و رسول الله آن را با احکام واضح، نفی کردند و ثابت کردند که لسان عربی، یک زبان ناطق است و معلوم است که زبان یک وسیله برای بیان می باشد و بدون آن بیانی القاء نمی شود. پس با وجود این فهم و درکی که از محمد و آل محمد دریافتیم، معنای بعثت رسول الله بعنوان رحمتی برای جهانیان، متجلی می گردد و بعثت ایشان تنها به قوم عرب زبان که رابط پیوند میان آنان، نَسَب بوده و در یک محدوده ی جغرافی معینی زندگی می کنند، اختصاص نداشته. و این یعنی، هر آنچه که رسول الله با آن آمده، مایه ی هدایت مردم، با رگ ها و ریشه های مختلف می باشد؛ زیرا فطرت، آنان را بیدار می کند [معرفت الهی موجود در صفحه ی وجود خلق] و هیچ یک از آنان، در پی انکار این نیست. و در طول تاریخ اسلام، نمونه های بسیاری در این باب یافت می شود، جائی که هرگاه انسان، فرموده های رسول الله در مورد اختلاف زبان ها و رنگ رخسارشان را می خواند و هنگامی که معنایش را در می یابند، پس کاری از آنان بر نمی آید جز تمسک به آن.

آری! چه بسا منهج سقیفه ی بنی ساعده با شکل غریبی به الفاظ [عربی پدر و پسری]،

۷ - کافی: ج: ۸ ص: ۲۴۶ ح: ۳۴۲.

۸ - مستدرک الوسائل - میرزا نوری: ج ۱۲: ص: ۸۹.

جهت ایجاد مانع و تعطیل ساختن مسیر هدایت موجود در بیان عربی (زبان ناطق عربی)، معانی عربی چسبیده است. اما این تعطیلی و انحراف همواره استمرار نمی یابد بلکه حتماً برای مدت معلوم کاربرد دارد که اهلش بدان مهلت آگاهند. و در جهت بیانگری و شفاف سازی آن، برای مردم، همه چیز خود را تقدیم کردند، به سبب آن، حتی در ریختن خون پاک خویش بخل نورزیدند.

روز تأویل، روز قائم عليه السلام است. [و روز جنگ با اهل تأویل فرا رسیده] این روز، روز معانی عربی (زبان ناطق عربی) است و نه [قالب] الفاظ عربی و نه صرف و نحو عربی. علمی که دید خود را فقط محدود به الفاظ ساخته و با نقش آفرینی خشک باعث ایجاد آن دیدگاه نسبی، سببی، طبقاتی و نژاد پرستی شده که مردم را به بنا بر عربیت (پدری و پسری) که رسول الله به وضوح آن را نفی و انکار کردند، به اقسام (فرمانروا و غلام و پادشاه و زیردست و حاکم و نوکر) قرار داده است.

و امروز با فضل و کرم الهی - معنای فرموده‌ی رسول الله به علی عليه السلام مبنی بر این که او برای موضع تأویل خواهد جنگید، استنباط شد.

و این علی عليه السلام که از برای تأویل می جنگد، شخص امیر المؤمنین عليه السلام نیست بلکه این کار را مردی از نسل او انجام می دهد و در زمانی می آید که نقشی همچون نقش شیر خدا عليه السلام را، در جهت یاری و نصرت دین خدا و استوار ساختن ستونها و ارکان آن، ایفا می کند. و این کلام را روایت عبایه اسدی، تبیان می کند به جایی که در معانی الاخبار آمده است: ابن ولید از صفار از احمد بن محمد از عثمان به عیسی از صالح بن میثم از عبایه اسدی نقل می کند که گوید: از امیر المؤمنین عليه السلام شنیدم در حالی که ایشان عليه السلام تکیه داده و من ایستاده بودم، فرمودند: (من در آینده در مصر منبری روشنی بخش بنیان خواهم نمود...، و یهود و نصاری را از سرزمین های عرب بیرون خواهم راند، و عرب را با این عصای خود [به طرف حق] سوق خواهم داد. عبایه می گوید: من عرض کردم: یا امیر المؤمنین! گویی شما خبر می دهید که بعد از مردن بار دیگر زنده می شوید و این کارها را انجام می دهید! فرمود: هیئات ای عباطه! مقصود من از این سخنان آن گونه که تو خیال کردی نیست؛ مردی از دودمان من اینها را انجام

پس الفاظ عربی، این مفهوم را به عبایه القاء کرد: علی (علیه السلام)، کسی که منبری در مصر را بنا خواهد کرد، و به سبب آن درک و فهم، این چنین از امیر المؤمنین (علیه السلام) سؤال می کند: یا امیر المؤمنین! گویی شما خبر می دهید که بعد از مردن بار دیگر زنده می شوید و این کارها را انجام می دهید!

و امیر المؤمنین (علیه السلام) در قالب **معنایی** عربی، برای او بیان کرد: هیئات ای عبایه! مقصود من از این سخنان آن گونه که تو خیال کردی نیست؛ (مردی از دودمان من اینها را انجام خواهد داد) و جنگ در موضع تأویل نیز توسط مردی از دودمانش انجام می گیرد.

همان گونه که خود حضرت (علیه السلام) در روایت شریفه، به طور کامل بیان کردند. و این امر نیز این چنین توسط روایت محکم و وارده از امام صادق (علیه السلام) بیان می شود که قائم (علیه السلام) با جهالت مردمی روبه رو می شود که شدیدتر از آن جاهلتی است که جدش رسول الله با آن روبه رو شدند و آن را به طور کامل در قالب این جمله می فرماید: **(همگان، کتاب خدا را بر او تفسیر و تأویل خواهند کرد)** پس این روایت محکم، معنای فرموده ی رسول الله در حق امیر المؤمنین (علیه السلام) را آشکار می سازد که؛ من از برای تنزیل آن جنگیدم و علی (علیه السلام) بر تأویلش خواهد جنگید.

از عمار بن یاسر در روایتی طولانی، نقل شده [که تنها به ذکر موضع مورد نظر بسنده کردیم] کسی که از برای تأویل مبارزه خواهد کرد مهدی است جایی که عمار گوید:

(پدر و مادرم قربانت ای رسول خدا کیست این مهدی فرمود: ای عمار بدان خدای تعالی عهد و پیمان بر من گرفت که خارج نماید از صلب حسین امامان نه گانه را و همین آنان از صلب حسین غیبت می کند و این قول خداوند است: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ﴾، (بگو ای رسول به دیده تأمل بنگرید که اگر آب مایه زندگانی شما است، صبحگاهی هم به زمین فرو رود جز خدا کیست که باز آب گوارا برای شما پدید آرد)، می باشد برای قائم غیبت طولانی، که بر می گردند گروهی از او و ثابت می مانند بر آن گروهی دیگر، پس زمانی که در آخر زمان ظهور کرد همانا پر می کند دنیا را از عدل و مقاتله می کند

بر تأویل قرآن کما این که من مقاتله کردم بر نزول قرآن و او هم اسم من است و شبیه‌ترین مردم است به من.^(۱۰) و این تصریح واضح رسول الله می‌باشد که معنای فرموده اش به علی علیه السلام مبنی بر این که برای تأویل قرآن، خواهی جنگید؛ یعنی، مهدی از فرزند تو، برای تأویل آن مبارزه خواهد کرد.

و هم‌چنین معنای این روایت، گویای رنج و مشقتی است که مهدی علیه السلام به سبب جهالت مردم، متحمل می‌شود: (ابو عباس احمد بن محمد بن سعید بن عقده از محمد بن مفضل بن ابراهیم از محمد بن عبدالله بن زراره از محمد بن مروان از فضیل بن یسار نقل می‌کنند که گوید: از ابا عبدالله علیه السلام شنیدم که فرمودند: (آزاری که قائم به هنگام قیام خویش، از جاهلان آخرالزمان بیند، بسی سخت تر است از آن همه آزار که پیامبر از مردم جاهلیت دید. راوی می‌گوید: عرض کردم: این چگونه می‌شود؟ امام فرمود: پیامبر به میان مردم آمد در حالی که ایشان سنگ و صخره و چوب و تخته‌های تراشیده شده (بت‌های چوبی) را می‌پرستیدند، و قائم ما که قیام کند مردمان همه از کتاب خدا برای او دلیل می‌آورند و آیه‌های قرآن را تأویل و توجیه می‌کنند. سپس فرمودند: اما به خدا قسم که عدالت را وارد درزها و سوراخ‌های خانه‌هایشان می‌کند، همان‌گونه که سرما و گرما از آن‌ها وارد می‌شود).^(۱۱)

پس صاحب تأویل، قائم آل محمد علیه السلام و او فرستاده‌ی تأویل از جانب پدر بزرگوارش امام محمد بن حسن عسکری علیه السلام مستحفظ از آل محمد می‌باشد، همان‌گونه که جدش رسول الله، رسول تنزیل بودند.

و از خداوند متان، مسئلت می‌دارم که در این بحث، منفعت بسیاری را برای خواننده‌ی آن قرار دهد و هوشیار گردد که امروزه، او در زمان تأویل و در زمان رسول تأویل، قائم آل محمد علیه السلام به سر می‌برد که از بزرگترین عصرها و دوران‌های بشریت بر روی زمین و بعد از زمان تنزیل، قلم‌داد می‌شود.

و از خداوند عزتمند مقتدر، عظم الشان، با محبت و منت نهاده، مسئلت می‌دارم که تقصیر و کوتاهی‌ها در فهم و توضیح بیشتر را ببخشاید و از او تسدید و تأیید در گفتار و کردار و

۱۰ - کفایة الاثر - خراز قمی: ص ۱۲۱.

۱۱ - کتاب الغیبه - محمد بن ابراهیم نعمانی: ص: ۳۰۸-۳۰۷.

ثبات خود، بر یاری رسول تأویل، قائم آل محمد (علیهم السلام) سید احمد الحسن (علیه السلام) را خواستارم که خداوند تبارک و تعالی فرموده است: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾، (اوست کسی که پیامبر خود را به [قصد] هدایت با آیین درست روانه ساخت تا آن را بر تمام ادیان پیروز گرداند و گواه بودن خدا کفایت می‌کند).^(۱۲)

و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً.
و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً كثيراً.

و مرود به معنای تأویل:

در آغاز باید مروری بر تفسیر لغوی برای تبیان مفرد تأویل داشته باشیم. _ همان گونه این عادت در نزد محققان، جای گرفته _ تا از آن به بیان قرآن در باب (تأویل) با استعانت از سنت مطهر که یک مستند اساسی در معرفت قرآن و بیانش می‌باشند، اطلاق می‌کنیم. و قبل از این که به بیان معنای لغوی آن پردازیم، باید به ذکر آطات و روایات اهل بیت در مورد آن روایات، که انفراد تأویل، در آن‌ها مذکور است را می‌آوریم. و این شیوه و روش به مثابه‌ی روشنگرهایی است که معنی حقیقی تأویل را برای ما آشکار می‌کند، معنی تأویلی که اهل لغت و مفسران با آراء و نظرات خود در حمایت از آراء و نظرات و تصورات، در فزونی و ازدحامشان، آن را پایمال کرده اند و چه بسا کسی بگوید: علت نظر در تفسیر زبانی، چیست؟!

در پاسخ می‌گویم: نظر در مورد تفسیر زبانی، یک دلالت گر ابتدایی، محسوب می‌شود که خواننده را برای درک و فهمیدن سخنان آل محمد در باب معنی تأویل، که خواهان درک آن هستند، یاری کند و بدین ترتیب، بیان آل محمد راهبر و هدایت کننده در جهت کشف معنی حقیقی تأویلی می‌باشد که در مقابل تنزیل قرار دارد. یا - اگر تعبیرش جایز گردد، بگوییم - تأویل، آینه‌ی تنزیل است، که چهره‌ی تنزیل در آن آشکار و همیشه برای مردم ظاهر می‌گردد.

آیات قرآن، که در آنها، مفرد تأویل به همراه مشتقاتش، وارد شده است:

۱- خداوند می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾، (اوست کسی که این کتاب [=قرآن] را بر تو فرو فرستاد پاره‌ای از آن آیات محکم [=صریح و روشن] است آن‌ها اساس کتابند و [پاره‌ای] دیگر متشابهاتند [که تأویل‌پذیرند] اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تأویل آن [به دلخواه خود] از متشابه آن پیروی می‌کنند با آنکه تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند

آنان که] می‌گویند ما بدان ایمان آوردیم همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود. (۱۳)

از ابی بصیر از ابی عبدالله (علیه السلام) نقل می‌کند که حضرت فرمودند: (ما ریشه داران در علم هستیم و ما تأویل آن را می‌دانیم). (۱۴)

پس تأویل، علمی از علم خداوند سبحان است و خداوند متعال این علم را به خلفای خود، اختصاص داده، همان‌گونه که علم تنزیل را به ایشان داده است. تا وجودشان در زندگی مردم، ضروری گردد. بی‌نیازی و استغناء از ایشان امری محال است؛ زیرا در چنین حالتی و به مجرد تصور، مردم وارد گمراهی و ضلالت می‌شوند.

۲- خداوند می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾، (ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید این بهتر و نیک‌فرجام‌تر است). (۱۵)

۳- و می‌فرماید: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءٍ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾، (آیا [آنان] جز در انتظار تأویل آنند روزی که تأویلش فرا رسد کسانی که آن را پیش از آن به فراموشی سپرده‌اند می‌گویند حقا فرستادگان پروردگار ما حق را آوردند پس آیا [امروز] ما را شفاعتگرانی هست که برای ما شفاعت کنند یا [ممکن است به دنیا] بازگردانیده شویم تا غیر از آنچه انجام می‌دادیم انجام دهیم به راستی که

۱۳ - آل عمران: ۷.

۱۴ - تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۱۸۷ ح ۸.

۱۵ - النساء: ۵۹.

[آنان] به خویشان زیان زدند و آنچه را به دروغ می ساختند از کف دادند.^(۱۶)

علی بن ابراهیم روایت می کند: فرموده‌ی خداوند: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ﴾، (آیا [آنان] جز در انتظار تأویل آنند روزی که تأویلش فرا رسد) از جمله آیاتی است که تأویلش بعد از تنزیلش می باشد. گوید: (آن، در زمان قیام قائم است...)^(۱۷)

و هر کس در اشاره‌ی علی بن ابراهیم، تأمل و تدبر کند، هدف امر و اهمیت مفاد آن، برای او آشکار می شود: گویا ائمه‌ی دوازده گانه رسولان و فرستادگان رسول الله در بیان تنزیل می باشند و مهدیین دوازده گانه، رسولان تأویل هستند و بدین ترتیب در هنگامه‌ی ظهور قائم علیه السلام مرحله‌ی جدید در مقابله به همراه قرآن شروع می شود و آن مرحله‌ی تأویل بعد از پایان یافتن مرحله‌ی تنزیل توسط دوازدهمین امام، یعنی امام مهدی علیه السلام می باشد و درب ارسال به همراه تأویل و گشایش مرحله‌ی جدید در مقابله کردن به همراه قرآن، از جانب ایشان علیهم السلام گشوده می شود. و شاید این بیان، معنای روایت شریف وارد شده، را کشف می کند: (احمد بن محمد بن ابی نصر از عاصم بن حمید حناط از ابی بصیر نقل می کند که اباجعفر علیه السلام فرمودند: (يقوم القائم عليه السلام بأمر جديد و كتاب جديد و قضاء جديد على العرب شديد، ليس شأنه إلا السيف، لا يستتب أحداً و لا يأخذه في الله لومة لائم)، (حضرت قائم عليه السلام با امر و دستور جدید و کتاب جدید و قضاوت جدید قیام خواهد کرد و بر عرب سخت و شدید خواهد بود. سر و کاری ندارد مگر با شمشیر و از احدی از ظالمان طلب توبه نخواهد کرد و در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای نمی ترسد).^(۱۸)

۴- ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ﴾، (بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است کسانی [هم] که پیش از آنان بودند همین گونه [پیامبرانشان را] تکذیب کردند پس بنگر که فرجام ستمگران چگونه بوده است).^(۱۹)

۱۶ - الأعراف: ۵۳.

۱۷ - البرهان فی تفسیر القرآن - للسید البحرانی: مج ۳ ج ۸ ص ۱۷۹ ح ۴.

۱۸ - کتاب غیبه - محمد بن ابراهیم نعمانی ص ۲۳۸.

۱۹ - یونس: ۳۹.

مسعده بن صدقه نقل می‌کند: از ابی عبدالله (علیه السلام) در مورد امور عظیمی که امکانپذیر نمی‌باشند، پرسیده شد. حضرت (علیه السلام) فرمودند: هنوز زمان و اوان کشف آن فرا نرسیده و آن فرموده‌ی خداوند متعال است: ﴿يَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾، **(بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است).** (۲۰)

این اشاره‌ی واضحی از امام صادق (علیه السلام) می‌باشد. مبنی بر این که زمان کشف آن مربوط به قائمی است که در زمانش، باب تأویل و کشف این عظام می‌باشد؛ عظامی که امام صادق (علیه السلام) در بیان آن سکوت اختیار کرده و قبل از ایشان، امام باقر (علیه السلام) و هم‌چنین ائمه دوازده گانه‌ی اهل بیت چنین کردند.

پس به وضوح آشکار می‌شود که مرحله‌ی تأویل نیز رسولان خود را دارد همان گونه که مرحله‌ی تنزیل دارنده‌ی رسولان مخصوص خود بود. و هم‌چنین برای ما، بیان می‌کند که مرحله‌ی تنزیل، مرحله‌ی بیان معانی قرآن است تا این معانی نوری باشد برای هدایت مردم در دولت گمراهی و تاریکی، به سوی حق باشد. اما در مرحله‌ی تأویل، دولت آن، دولت روز و حکومت حق است. پس بیان در آن، شایسته‌ی حقایق است نه معانی. و در اینجا است که آل محمد بیان کردند، هنگامی که قائم قیام می‌کند، بیست و هفت حرف از حروف علم را منتشر می‌کند. به جایی که از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمودند: (الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَعِشْرُونَ حَرْفًا فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ حَرْفَانِ فَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْحَرْفَيْنِ فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَخْرَجَ الْخَمْسَةَ وَالْعِشْرِينَ حَرْفًا فَبَثَّهَا فِي النَّاسِ وَضَمَّ إِلَيْهَا الْحَرْفَيْنِ حَتَّى يُبَيِّنَ سَبْعَةَ وَعِشْرِينَ حَرْفًا)، **(علم و دانش بیست و هفت حرف (شعبه و شاخه) است. تمام آن‌چه پیامبران الهی [برای مردم] آوردند دو حرف بیش نبود و مردم تا کنون جز دو حرف را نشناخته‌اند، اما هنگامی که قائم ما قیام کند بیست و پنج حرف (بیست و پنج شاخه یا شعبه) دیگر را آشکار می‌سازد و در میان مردم منتشر می‌سازد و دو حرف دیگر را به آن ضمیمه می‌کند تا بیست و هفت حرف کامل و منتشر گردد).** (۲۱)

۲۰ - تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۱۳۰ ح ۱۹.

۲۱ - العقل و الجهل في الكتاب و السنه - محمد الريشهري: ص ۲۸۳.

و ابی بصیر گوید: ابی جعفر علیه السلام در مورد فرموده‌ی خداوند (قل أرأیتم إن أصبح ماؤکم غوراً فمن یأتیکم بماء معین) فرمودند: (نزلت فی الامام القائم علیه السلام یقول ان اصبح امامکم غائباً عنکم، لا تدرون این هو؟ فمن یأتیکم بامام ظاهر یأتیکم باخبار السموات و الارض، و حلال الله و حرامه، ثم قال: و الله ما جاء تأویل هذه الایة، و لابد أن یجیء تأویلها)، (این آیه در مورد امام نازل شده است سپس فرمود: اگر امامتان از شما غایب گردد و ندانید کجاست چه کسی برای شما امام می فرستد که اخبار زمین و آسمان و حلال و حرام خداوند را برای شما بیاورد؟ سوگند به خدا، تأویل این آیه نیامده و سرانجام خواهد آمد).^(۲۱)

و فرموده‌ی امام علیه السلام (سوگند به خدا، تأویل این آیه نیامده و سرانجام خواهد آمد) دال بر این است که زمان کشف حقیقت هنوز فرا نرسیده است. اما آل محمد معنای آن را بیان کردند. پس فرمودند: (اگر امامتان از شما غایب گردد و ندانید کجاست چه کسی برای شما امام می فرستد...)، و بیان ایشان علیه السلام دلالت می کند که امامی غیر از امام غائب، ظهور خواهد کرد و این امام ظاهر کسی است که اخبار زمین و آسمان و حلال و حرام خداوند را می آورد و این امری است که امروز به وضوح همچون خورشید در یک چهارم روز، آشکار شده و شاهد آن هستیم. هان که این سید احمد الحسن علیه السلام همان امام ظاهر است که اخبار زمین و آسمان و حلال و حرام خداوند را بر ایمان می آورد.

۵- ﴿وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾، (و این چنین پروردگارت تو را برمی گزیند و از تعبیر خواب‌ها به تو می آموزد و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می کند همان گونه که قبلاً بر پدران تو ابراهیم و اسحاق تمام کرد در حقیقت پروردگار تو دانای حکیم است).^(۲۲)

۶- ﴿وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ

۲۲- الإمامة و التبصرة - لابن بابويه قمی: ص ۱۱۶-۱۱۵.

۲۳- یوسف: ۶.

النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»، (و آن کس که او را از مصر خریده بود به همسرش گفت نیکش بدار شاید به حال ما سود بخشد یا او را به فرزندی اختیار کنیم و بدین گونه ما یوسف را در آن سرزمین مکانت بخشیدیم تا به او تأویل خوابها را بیاموزیم و خدا بر کار خویش چیره است ولی بیشتر مردم نمی دانند).^(۲۴)

و با استناد بر آنچه که از معنای مفرد تأویل، آشکار شد و آن، کشف حقایق امور و اشیاء می باشد. پس تعلیم یوسف نبی (علیه السلام) در **تأویل رویدادها**، [در حقیقت، همان] تعلیم و تعریفش از حقایق آن **رویدادها** است. به این دلیل که در رؤیا دید، خورشید و ماه و یازده ستاره برای او سجده کردند، همان گونه که خداوند عزوجل در حکایت آن، چنین فرموده است: ﴿وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾، (و پدر و مادرش را به تخت برنشاند و [همه آنان] پیش او به سجده درافتادند و [یوسف] گفت ای پدر این است تعبیر خواب پیشین من به یقین پروردگارم آن را راست گردانید و به من احسان کرد آنگاه که مرا از زندان خارج ساخت و شما را از بیابان [کنعان به مصر] باز آورد پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم را به هم زد بی گمان پروردگار من نسبت به آنچه بخواهد صاحب لطف است زیرا که او دانای حکیم است).^(۲۵) اما تحقق حقیقت رؤیا در این عالم جسمانی، با سجود پدر و برادران یوسف (علیه السلام) محقق گردید، درست همان گونه که در عالم ملکوت، مشاهده کرده بود.

۷- ﴿وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٌ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾، (و دو جوان با او به زندان درآمدند [روزی] یکی از آن دو گفت من خویشتن را [به خواب] دیدم که [انگور برای] شراب می فشارم و دیگری گفت من خود را [به خواب] دیدم که بر روی سرم نان می برم و پرندگان از آن می خورند به ما از تعبیرش خبر ده که ما تو را از نیکوکاران

۲۴ - یوسف: ۲۱.

۲۵ - یوسف: ۱۰۰.

می‌بینیم).^(۲۶) و تأویل در اینجا؛ یعنی، کشف و پرده برداشتن از حقایقی است که آن دو جوان در عالم ملکوت دیدند، [و پرده برداشتن و کشف حقایق] همان کاری است که یوسف نبی علیه السلام انجام داد. و به یکی از آنان خبر داد که به اربابش می‌نوشانند. [پس از مدتی] این خبر، تحقق یافت. و به دیگری خبر داد که به دار آویخته خواهی شد و پرندگان از مغز سرت می‌خورند و تأویل آن همان‌گونه که یوسف نبی علیه السلام خبر داده بود، رخ داد. پس برای ما آشکار شد که معنی تأویل احادیث یعنی، کشف و پرده برداشتن از حقایق آن‌ها می‌باشد.

﴿قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾، (گفت غذایی را که روزی شماست برای شما نمی‌آورند مگر آنکه من از تعبیر آن به شما خبر می‌دهم پیش از آنکه [تعبیر آن] به شما برسد این از چیزهایی است که پروردگارم به من آموخته است من آیین قومی را که به خدا اعتقاد ندارند و منکر آخرتند رها کرده‌ام).^(۲۷)

﴿قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ﴾، (گفتند خواب‌هایی است پریشان و ما به تعبیر خواب‌های آشفته دانا نیستیم).^(۲۸)

﴿وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ﴾، (و آن کس از آن دو [زندانی] که نجات یافته و پس از چندی [یوسف را] به خاطر آورده بود گفت مرا به [زندانی] بفرستید تا شما را از تعبیر آن خبر دهم).^(۲۹)

﴿وَرَفَعَ أَبُوبِهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُم مِّنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ﴾، (و پدر و مادرش را به تخت برنشانید و [همه آنان] پیش او به سجده درافتادند و [یوسف] گفت ای پدر این است تعبیر

۲۶ - یوسف: ۳۶.

۲۷ - یوسف: ۳۷.

۲۸ - یوسف: ۴۴.

۲۹ - یوسف: ۴۵.

خواب پیشین من به یقین پروردگارم آن را راست گردانید و به من احسان کرد آنگاه که مرا از زندان خارج ساخت و شما را از بیابان [کنعان به مصر] باز آورد پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم را به هم زد بی گمان پروردگار من نسبت به آنچه بخواهد صاحب لطف است زیرا که او دانای حکیم است). (۳۰)

﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾، (پروردگارا تو به من دولت دادی و از تعبیر خواب‌ها به من آموختی ای پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین تنها تو در دنیا و آخرت مولای منی مرا مسلمان بمیران و مرا به شایستگان ملحق فرما). (۳۱)

﴿وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾، (و چون پیمان‌ها را تمام دهید و با ترازوی درست بسنجید که این بهتر و خوش فرجام‌تر است). (۳۲)

﴿قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾، (گفت این [بار دیگر وقت جدایی میان من و توست به زودی تو را از تأویل آن چه که نتوانستی بر آن صبر کنی آگاه خواهم ساخت). (۳۳)

﴿وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾، (و اما دیوار از آن دو پسر [بچه] یتیم در آن شهر بود و زیر آن گنجی متعلق به آن دو بود و پدرشان [مردی] نیکوکار بود پس پروردگار تو خواست آن دو [یتیم] به حد رشد برسند و گنجینه خود را که رحمتی از جانب پروردگارت بود بیرون آورند و این [کارها] را من خودسرانه انجام ندادم این بود تأویل آن چه که نتوانستی بر آن شکیبایی ورزی). (۳۴)

۳۰ - یوسف: ۱۰۰.

۳۱ - یوسف: ۱۰۱.

۳۲ - الإسراء: ۳۵.

۳۳ - الکهف: ۷۸.

۳۴ - الکهف: ۸۲.

معنای لغوی برای مفرد تأویل:

راغب اصفهانی گوید: (تأویل، ریشه در اول دارد. یعنی: رجوع به اصل و کُنه و از اجزای آن: محل و جایگاهی است که بدان رجوع و بازگشت می‌کند و آن یعنی رجوع یک چیز، به اصل و مبدأش و دستیابی به هدف مغروض می‌باشد. چه از روی علم باشد و چه از طریق فعل. پس در علم نحو آمده: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾، (تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند).^(۳۵)

و در فعل همانطور است که شاعر گوید: (و پیش از روزی که تأویلش آشکار گردد، تفسیرش کرده بودیم).

العجز لعبدة بن الطيب و أوله: و للأحبة أيام تذكرها
از جمله قصاید برگزیده و در قسمت برگزیده ها ص ۱۳۶ است.
و فرموده‌ی خداوند متعال: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ﴾، (آیا [آنان] جز در انتظار تأویل آنند روزی که تأویلش فرا رسد).^(۳۶)

یعنی: مقصود از آن، بیانش می‌باشد که هدف و مقصود در آن نهفته است.

و فرموده‌ی خداوند متعال: ﴿ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾، (این بهتر و خوش فرجام‌تر است).^(۳۷)

گفته شد: أحسن در قالب معنی و ترجمه. و گفته شد: أحسن، اجر و پاداش أُخروی).^(۳۸)

ابن منظور گوید: و أَوَّلَ الْكَلَامِ و تَأْوِيلُهُ: تدبیر و تقدیر کرد، و أَوَّلُهُ و تَأْوِيلُهُ: تفسیر کرد.
و فرموده‌ی عزوجل: (و لَمَّا يَأْتُهُم تَأْوِيلُهُ) یعنی: علم تأویلش، به همراه آنان نیست و این بدان معناست که علم تأویل، حائز اهمیت بوده و لازم است در آن نظر کرد).^(۳۹)

۳۵ - آل عمران: ۷.

۳۶ - الأعراف: ۵۳.

۳۷ - الاسراء: ۳۵.

۳۸ - مفردات الفاظ القرآن الکریم - للراغب الاصفهانی: مادة (أول).

۳۹ - لسان العرب: مادة أول.

و همچنین گفته های کسانی که در صدد بیان تأویل بودند را روایت کرده: (التهدیب: و اما تأویل، آن تفعیل من أوّل یؤوّل تأویلاً و ثلاثیه آل یؤول یعنی، رجوع و بازگشت).

و ابو عباس از احمد بن یحیی در مورد تأویل پرسید، پس گوید: تأویل، معنی و تفسیر یک چیز واحد است. ابومنصور گوید: یقال ألتُ الشیء أؤوله إذ جمعته و أصلحته پس تأویل جمع معانی الفاظ به شکل واضح و بدون اشکال متجلی می شوند.

و برخی عرب گویند: خداوند امرت را بر تو تأویل کرده. یعنی، آن را جمع کرده [اوضاع تو را سامان داده] و هنگامی که خواستند شخصی را نفرین کنند، چنین می گویند: لا أوّل الله علیک شملک (خدا وضع تو را سامان ندهد!) [خدا اوضاعت را ختم به خیر نکند].
و در حق گم شده یا مفقود گشته چنین دعا می شود: أوّل الله علیک، یعنی، خداوند گم شده ی تو را بازگرداند و اوضاع تو را سامان دهد.

و گفته می شود: در مورد فلان غلام، در صورت آزاد شدن یا به غلامی باقی ماندن او، این چنین تأویل کردم.

لیث: تأویل و تفسیر کلامی که معنای آن، با هم اختلاف دارند، و جز با بیانی غیر از لفظش، اصلاح نمی شود. و آنشد: "نحن ضربناکم علی تنزیله، فالیوم نضربکم علی تأویله" گفته ی او: "نضربکم" با جزم همراه است که بر اصل دلالت می کند و شاید شاعر به سبب حفظ وزن شعر که همان رجزخوانی بوده، از آن استفاده کرده است.

و اما فرموده ی خداوند: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ﴾، (آیا آنان] جز در انتظار تأویل آند روزی که تأویلش فرا رسد).

ابو اسحاق گوید: (آیا آنان در انتظار تأویل چیزی از امرشان در مورد بعثت هستند؟. گوید: و این تأویل، همان فرموده ی خداوند است: و ما یعلم تأویله إلا الله؛ یعنی، کسی نمی داند که امر بعثت چه زمان می باشد و تأویل زمان قیام ساعت بدست کسی نیست جز خداوند و ریشه داران در علم، که می گویند ایمان آوردیم؛ یعنی، به بعثت ایمان آوردیم. و الله أعلم).

و ابو منصور گوید: و این حُسن است و غیر او گوید: می دانم که خداوند جلال در کتابی

که نازل کرده، آیات محکم که اصل و مادر کتاب هستند، وجود دارد و در آنها هیچ تشابهی نیست و معلوم می‌باشند و آیات دیگری بعنوان متشابهات نازل کرد. که علمای مجتهد، در مورد آنها سخن می‌گویند و به یقین می‌دانند که امر صحیح و صواب را، کسی جز خداوند نمی‌داند و آن مانند مشکلاتی است که اهل تأویل در تأویلش دچار اختلاف شدند. پس سخنوران آن، از آنچه که اجتهاد، بدان تمایل یافته، سخن گفتند. گوید: و ابن انباری این چنین بدان تمایل یافت.

و از مجاهد روایت شده: **هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ** گوید: پاداش است، روزی که تأویلش فرا رسد. گوید: پاداش و جزاست.

و ابو عبید در مورد فرموده‌ی خداوند: **"و ما يعلم تأويله إلا الله"** گوید: مقصد [مرجع] و مسیر تعیین شده، از "صاحب تأویل" برگرفته شده؛ یعنی به سوی آن رهسپار شده.

و اولته [احوالش را تفسیر کردم]، یعنی: او را به مقصود، سیر دادم. جوهری: تأویل، همان تفسیری است که عاقبت یک شی، در آخر، بدان ختم می‌شود. و **قد اولته تأويلاً و تأولته بمعنى و منه قول الاعشى: على أنها كانت تأول حبها تأول ربعي السقاب، فأصحابا قال ابو عبيده: تأول حُبها أي تفسيره و مرجعه أي أن حبها كان صغيراً في قلبه فلم يزل يثبت حتى اصحب فصار قديماً كهذا السقب الصغير لم يزل يثب حتى صار كبيراً مثل أمه و صار له بن يصحبه.**

و تأویل عبارت رؤیا.

و در تنزیل خداوند عزیز آمده است: **(این تأویل رؤیایم از پیش می‌باشد. و صاحب تأویل، رؤیای خود را چون به مرحله‌ی اصلاح رسید، تفسیر کرد).** (۴۰)

و فراتر از آنچه که ذکر شد، به اختصار به شمردن معنای لغوی تأویل می‌پردازیم:

۱- تأویل؛ یعنی: رجوع به اصل.

۲- تأویل؛ یعنی: بازگرداندن یک چیز به غایتش.

۳- تأویل؛ یعنی: بیان.

- ۴- تأویل؛ یعنی: معنا و ترجمه.
- ۵- تأویل؛ یعنی: تفسیر.
- ۶- تأویل؛ یعنی: علم.
- ۷- تأویل؛ یعنی: رجوع و بازگشت.
- ۸- تأویل؛ یعنی: جمع امور و اصلاح آن.
- ۹- تأویل؛ یعنی: بررسی و تقاضا.
- ۱۰- تأویل؛ یعنی: تفسیر کلامی که دارای معانی مختلف است و جز با بیانی غیر لفظ [ظاهریش]، اصلاح نمی‌شود. [و آن گفته‌ی لیث می‌باشد].
- ۱۱- و گفته‌ی مجاهد، که تأویل؛ یعنی: جزاء و پاداش است.
- ۱۲- و گفته‌ی ابو عبیده، که تأویل؛ یعنی: مرجع و مسیر تعیین شده، و تأویلش یعنی: سیر به سوی آن.
- ۱۳- تأویل؛ یعنی: عبارت رؤیا.
- ۱۴- تأویل‌گر؛ یعنی: اصلاح‌گر و سیاست‌مدار.

از همه‌ی این معانی به کار رفته برای تأویل، به نتیجه‌ی تعلق و ارتباط آن [تأویل] با زبان ناطق می‌رسیم. پس چهار معانی نخستین که راغب اصفهانی بدان‌ها اشاره کرده، همه به رسول ناطق که به منزله یک ظرف حروف و معانی [در این عالم] می‌باشد، رجوع داده می‌شوند. و تفسیر نیز به مفسر نیازمند است. یعنی به زبانی که بتواند تفسیرش کند. و علم نیاز به یک جایگاه [محل، مأوا یا ظرفی که در آن جای گیرد]، دارد. و جایگاه علم تأویل همان گونه که خداوند سبحان آن را آشکار ساخته، در (راسخان در علم) می‌باشد.

و خداوند می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرٌ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^(۱) (اوست کسی که این کتاب [=قرآن] را بر تو فرو فرستاد پاره‌ای از آن آیات

محکم [=صریح و روشن] است آنها اساس کتابند و [پاره‌ای] دیگر متشابهاتند [که تأویل‌پذیرند] اما کسانی که در دلهایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تأویل آن [به دلخواه خود] از متشابه آن پیروی می‌کنند با آنکه تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند [آنان که] می‌گویند ما بدان ایمان آوردیم همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود).

﴿لَكِنَّ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^(۴۲) (لیکن راسخان آنان در دانش و مؤمنان به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل گردیده ایمان دارند و خوشا بر نمازگزاران و زکات‌دهندگان و ایمان‌آوردندگان به خدا و روز بازپسین که به زودی به آنان پاداشی بزرگ خواهیم داد).

پس راسخان همان ظرف و جایگاه علم تأویل می‌باشند و از علم آن، از ایشان گرفته می‌شود.

هم‌چنین رجوع، بازگشت، اصلاح و جمع امور، همه نیازمند رجوع به یک شخص دارند و اصلاح و جمع امور، بواسطه‌ی او انجام می‌شود. و کسی که به این فرموده‌ی امیر المؤمنین علیه السلام نظر کند که فرمودند: (... فَالْكِتَابُ يَوْمَعِدَةٍ وَ أَهْلُهُ طَرِيدَانِ مَنْفِيَانِ وَ صَاحِبَانِ مُصْطَحِبَانِ فِي طَرِيقٍ وَاحِدٍ لَا يُؤْوِيهِمَا مُؤْوٍ فَالْكِتَابُ وَ أَهْلُهُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فِي النَّاسِ وَ لَيْسَا فِيهِمْ وَ مَعَهُمْ وَ لَيْسَا مَعَهُمْ لِأَنَّ الضَّلَالََةَ لَا تُوَافِقُ الْهُدَى وَ إِنِ اجْتَمَعَا).^(۴۳)

(... زود است که بعد از من بر شما روزگاری بیاید که چیزی در آن پنهانتر از حق و درستی نبوده و آشکارتر از باطل و نادرستی نباشد... پس قرآن و اهل آن در آن روز دور انداخته شده و در میان جمعیت نیستند و این هر دو با هم در یک راه یار هستند و کسی قرآن و اهلش را احترام نکرده، نزد خود نگاه ندارد. پس قرآن و اهل آن در آن زمان در بین مردم بوده و با ایشان هستند و (در عین حال) در میانشان نبوده و با آنها نمی‌باشند؛ زیرا ضلالت و گمراهی با هدایت موافق نمی‌شوند، ولو با هم جمع گردد).

۴۲ - النساء: ۱۶۲.

۴۳ - کافی - شیخ کلینی - ج ۸ ص ۳۸۸.

برای خواننده آشکار می‌شود که باید قرآن با صاحبش، جمع گردد و با اجتماع آن دو، اصلاح میسر می‌شود و قرآن بدون این اجتماع، به تعطیلی کشیده می‌شود. همان گونه که حال آن، میان مردم امروز این چنین است. و در زندگیشان هیچ جایی ندارد جز در مسابقات قرآنی و به نمایش گذاردن اصوات قاریان. اما در زندگی واقعی آنان، هیچ نقشی ندارد.

اما معنای (بررسی و تقاضا). سؤالی مطرح می‌شود: آیا بررسی و تقاضا این چنین انجام می‌شود؟! یا برای انجام این بررسی و تقاضا، فاعل [انجام دهنده‌ی کار] وجود داشته باشد؟ و به چه انجام دهنده‌ی ای، غیر از شخص راسخ در علم [دارنده‌ی علم] می‌توان امید داشت؟!!

اما دیگر معانی، از نکته‌ی ششم تا نکته‌ی دهم، همه لازمه‌ی کار شخص ملزم، یعنی ناطق به قرآن می‌باشند. و در غیبت شخص ملزم، امور لازم ناخود آگاه به تعطیلی کشیده می‌شوند بلکه وجودشان نیز، از بین می‌رود. پس از آنجایی که امور لازم موجوده اند، وجودشان دلیلی واضح بر وجود ملزم می‌باشد. پس عمل تفسیر، لازم است و مفسر آن، ملزم [به انجام آن] می‌باشد و هم چنین؛ پاداش و جزاء، مرجع، مسیر معین و تعبیر، همه‌ی آنها، لوازم [مورد نیاز برای] یک [شخص] ملزم هستند که بواسطه‌ی او، اثبات می‌شوند و نفی نشده و به تعطیلی کشیده نمی‌شوند.

بعد از مطالعه در باب معانی لغوی برای مفرد تأویل، بر این امر دلالت شد که این مفردات با تمام معانی خود دال بر یک شخص است که همه‌ی این معانی در او جمع شوند و صاحب تأویل گردد. همان گونه که شخص رسول الله صاحب تنزیل بودند.

و این چنین، به فهم مفاد آن می‌رسیم که تفسیر، عبارتند از: تعریف، بوسیله‌ی معانی تنزیل می‌باشد و چه بسا که تأویل، بیان حقایق تنزیل می‌باشد. پس رابطه‌ی بین تفسیر و تنزیل، یک رابطه‌ی عام در قالب خاص است. جهت سودمندی و منفعت بیشتر، بهتر است به نقل نتایج محقق علاء سالم در مورد تأویل، با استناد از روایت های آل محمد پردازیم:

(تأویل بصورت واضح و به اختصار: برگرفته از الأولی است، یعنی زمانی که دارای بیش از یک معنی باشد، آنان معنای الأولی را برگرفته و آن را تأویل می‌نامند).

اما تفسیر: به معنی بیان صحیح کلام می‌باشد و هر بیانی که برای معنا بکار می‌رود،

به راستی که تأویلش فرا رسید..... ۳۱

نمی‌تواند محتوایی چون تأویل داشته باشد. پس تفسیر، عام‌تر از تأویل است و تأویل، قسمت یا بعضی از تفسیر می‌باشد. و علمای مسلمان در بیاناتشان، کلام و اختلاف بسیاری است که برای مطالعه‌کننده‌ی کتبشان آشکار است و اعتراض به آنها، بعد از خروجشان از مقصود کتاب، دیگر برای ما، اهمیتی ندارد. و این مجرد نمونه برای آن است:

سید خوئی گوید: (... مقصود از تأویل قرآن: آن چیزی است که کلام بدان رجوع می‌کند و [آخر] عاقبت آن است که یا در ظاهر باشد که شخص آشنا با زبان عربی آن را درمی‌یابد یا این که پوشیده باشد که کسی جز راسخان در علم آن را نمی‌دانند).^(۴۴)

و سید طباطبائی گوید: (تأویل: برگرفته از الأول؛ یعنی، رجوع می‌باشد و مقصود از تأویل، همان [ماهیت] چیزی است که آیه، بدان رجوع می‌کند. و تنزیل در مقابل تأویل قرار می‌گیرد. و آن، معنای واضح آیه می‌باشد که نیازمند رجوع به چیز دیگری نیست).^(۴۵)

از یک جهت، به سبب حساسیت تأویل کتاب و آنچه که در ارتباط با آن است و از جهت دیگر ارتباطش با مردمی که خداوند سبحان آنان را وارث علم کتاب خویش، گردانده و به ایشان اختصاص داده (و آنان خلفای الهی و حججش بر خلق می‌باشند). کما این که، عقول رجال دور از ادراک حقایقی است که از جهت دوم می‌خواهیم بدان‌ها پردازیم. از ابراز گفته در باب قرآن کریم آن هم بدون علم و تفسیرش و وارد شدن در تأویلش و کشف اسرارش، نمی‌شدیدی شده است).^(۴۶)



۴۴ - البیان فی تفسیر القرآن: ص ۲۲۴.

۴۵ - قرآن فی الإسلام: ص ۳۹.

۴۶ - محکّمات در حقانیت وصی، احمد الحسن علیه السلام: ص ۵-۶.

مبحثی در جهت معرفت:

در آغاز باید اشاره ای داشته باشیم به آنچه که یمانی آل محمد، سید احمد الحسن (علیه السلام) در باب آنچه از بیان متشابهات در قرآن و سنت، منتشر و تقدیم ما کردند. که کشف بسیار مهمی در زمینه‌ی معرفت حقیقی و راه‌ها، شیوه‌ها و منهج‌هایی که بر مردم است در آن سلوک یابند تا به غایت و هدفی که بخاطرش آفریده شدند، نائل آیند. به جایی که در حدیث قدسی آمده است: **(گنج پنهانی بودم، دوست داشتم شناخته شوم. پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم).**^(۴۷)

در این حدیث شریف برای ما آشکار می‌شود که معرفت، دو قسمت است:

اصل اول: معرفت [جهان] خارجی؛ یعنی، معرفت از طریق نظر به هدفمندی خلقت.

دوم: معرفت ذات و درون بشر، مصداق فرموده‌ی امیر المؤمنین (علیه السلام) **(هرکس خود را**

شناخت، به تحقیق خدایش را شناخته است).^(۴۸)

شاید در فرموده‌ی خداوند است: **﴿سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ**

الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾، **(به زودی نشانه‌های خود را در افقها]**

گوناگون] و در دل‌هایشان بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او خود حق است

آیا کافی نیست که پروردگارت خود شاهد هر چیزی است).^(۴۹) این اشاره‌ی بسیار واضحی

است که برای بندگان در هنگام نظاره‌گری، نشانه‌های خداوند سبحان حاصل می‌گردد -

نشانه‌ها و علامات‌هایش - در گستره‌ی هستی - یک نشانه‌ای با وجود خارجی - و در نفس

خودشان - یعنی، رؤیایی که باعث شناساندن نشانه‌ها به نفس می‌شود - و در فطرت انسان،

امری ثابت است که فاعل، بی‌نیاز و مفعول، نیازمند می‌باشد و همواره مکلف به سعی و تلاش

به سوی فاعل است.

این سعی و تلاش برای دستیابی و رسیدن به فیض الهی و دست بردن به آن، در همان ابتدا

نیست بلکه این سعی و تلاش برای تقرب و نزدیکی انسان تشنه به آب پاکیزه می‌باشد و چه

۴۷ - رسائل الکرکی - للمحقق الکرکی ج ۳ ص ۱۶۲.

۴۸ - شرح مائة کلمة لأمير المؤمنین - ابن میثم البحرانی: ص ۵۷.

۴۹ - فصلت: ۵۳.

بسا به آبی دست یابد که کف داشته و امکان محکم و متشابه در آن باشد. خداوند می‌فرماید:

﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ﴾^(۵۰) (همو که) از آسمان آبی فرو فرستاد پس رودخانه‌هایی به اندازه گنجایش خودشان روان شدند و سیل کفی بلند روی خود برداشت و از آن چه برای به دست آوردن زینتی یا کالایی در آتش می‌گدازند هم نظیر آن کفی برمی‌آید خداوند حق و باطل را چنین مثل می‌زند اما کف بیرون افتاده از میان می‌رود ولی آن چه به مردم سود می‌رساند در زمین [باقی] می‌ماند خداوند مثلها را چنین می‌زند).

پس در جزء اول متشابهات آورد تا به مردم، منهج معرفت و شناخت غیب واقع در عالم خارج را تبیان کند و با استناد بر آن معرفت و شناخت، شناختن ذات بشری نیز امکانپذیر می‌شود.

بدون تحقق آن معرفت، تحقق معرفت نفس، امکانپذیر نمی‌باشد. بدین معنی که اگر مخلوق، رب و خدای خود را باز نشناسد، بزودی نسبت به مقام و جایگاه حق او، که همان عبودیت است، جهالت پیشه می‌کند. و گمان می‌برد که او [کار و انتخابش] اول و آخر همه چیز است، پس طبق منهج [من] و مابقی را طوفان ببرد عمل می‌کند و دچار توهّم می‌شود که خودش آقا و سرور است و درصدد بر می‌آید که برای خود، بندگانی را مهیا سازد تا به توهّمش بعنوان ارباب و سرور دامن زنند و این چنین سفر به ظلم و ستم [به خود] آغاز می‌گردد و بعد از آن، تمام راه های معرفت نفس را به روی خود می‌بندد و معرفت نفسی که باعث دوری از جهل و غفلت بزرگ نسبت به خداوند سبحان می‌شود، هرگز تحقق نمی‌یابد.

لذا بر ماست، ملتفت شویم معرفت اصلی که خداوند خواهان شناساندن آن است، معرفتی متعلق به کنهه و حقیقت اوی سبحانه می‌باشد. شناخت گنج پنهان، به این معناست که هیچ وجودی نیست جز خداوند سبحان. و این همان مرتبه نزولی نخست است و معرفت وحدانیت او و معرفتی مستند بر تنزیه خداوند سبحان از همه‌ی اوصاف می‌باشد. و مرتبه دوم، معرفت و شناخت غیب بواسطه‌ی ذات و اسمائش - بی نیازی او - می‌باشد؛ زیرا آن‌ها از جهت عطا و

بخشش اوست و شناخت این امر [بخشش و عطا] از بی نیازی ذات او، پرده برمی دارد. و قطعاً این معرفت [معرفت به بی نیازی خالق] از خلال نیازمندی، فقر و نقصان مخلوق، حاصل می‌گردد و آن معرفتی است که مستند بر تنزیه خداوند از هرگونه نقص و آشکار ساختن فقر و نیازمندی مخلوق به او و نیازمندی مطلق به او می‌باشد.

این چنین، اسماء و صفات خداوند در جهت جذب نقص های موجود در مخلوق برمی آیند. پس مخلوق با عمل، برای کسب کمالات به تکاپو می افتد تا نقص و نیازمندی خود را برطرف کند. به جایی که انسان - در هنگام احساس نقص و نیاز - به عمل برای رفع نقص از خلال کمال یافتن عقلش، با توجه و التفات به عقل کامل، اقدام می‌کند. بدین ترتیب این بنده ای که در جهت تکمیل عقل خود، از خلال اکتساب معرفت خداوند سبحان، تلاش کرده به بنده ای مجذوب کمال تبدیل می‌شود. و آن مرحله‌ی دوم در طلب معرفت است و بعد از آن به شهر کمال می‌رسد و آن مرحله‌ی سوم می‌باشد که راز معرفت و غایت آن، برایش کشف می‌شود. در حقیقت او این سه رودخانه را پیمود تا بندگی در عبودیت تام خدا را بشناسد. پس به عجز و ناتوانی خود را راه شناختن خداوند و احاطه بر او، پی بُرد. دانست و به یقین رسید که خداوند احاطه گر بر اوست. پس با اقرار به عجز و ناتوانی خود در شناختش، زمام فرماندهی نفس خود را بدست او داد و این‌که وجودی برای او نیست مگر با وجود خداوند سبحان. پس به ناچیزی و ذلت نفس خود در برابر آنچه از عظمت و جلال خداوند برای او ظاهر گشت، پی بُرد.

ابراهیم علیه السلام آن مراحل را بیان می‌کند، آن هنگام که معرفت ملکوتی در اصل و استکمالش برای او حاصل گشت. پس در مقابله با قومش، همان گونه که حق از زبانش تعبیر کرده، گوید: ﴿قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ * أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ * فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ * الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ * وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ * وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ * وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ * رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَالْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ * وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ * وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ﴾^(۵۱) (گفت آیا در آن چه می‌پرستیده‌اید تامل کرده‌اید * شما و پدران پیشین شما * قطعاً همه آن‌ها جز پروردگار

به راستی که تأویلش فرا رسید..... ۳۵

جهانیان دشمن منند * آن کس که مرا آفریده و همو راهنماییم می کند * و آن کس که او به من خوراک می دهد و سیرام می گرداند * و چون بیمار شوم او مرا درمان می بخشد * و آن کس که مرا می میراند و سپس زنده ام می گرداند * و آن کس که امید دارم روز پاداش گناهم را بر من ببخشد * پروردگارا به من دانش عطا کن و مرا به صالحان ملحق فرمای * و برای من در [میان] آیندگان آوازه نیکو گذار * و مرا از وارثان بهشت پر نعمت گردان).

همچنین خداوند سبحان، در سوره‌ی اخلاص نیز بیان می فرماید: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ﴾، (بگو اوست خدای یگانه * خدای صمد [ثابت متعالی]).

پس معرفت به وحدانیت خداوند، همان معرفت و شناخت غیب به الوهیت است؛ یعنی، واقعیت نورانی خارج، نوری که بر حسب تعبیر امام صادق علیه السلام هیچ ظلمت و تاریکی در آن نیست. (همانا خداوند، علمی است که جهل بدان راهی ندارد. زندگانی ست که در آن مرگ وجود ندارد. نوری ست که تاریکی و ظلمت در آن نیست).^(۵۳)

که خلق به سوی آن مایل می گردند. و معرفت بی نیازی [صمدیت] خداوند، به منزله‌ی معرفت غیب ربوبی است. یعنی، نام های خداوند سبحان دال بر بی نیازی اوست و همچنین جهت های عطا و بخشش او به خلق، و راه های تربیتی برای خلق هستند. پس توجه و التفات به خداوند سبحان بواسطه‌ی نام خالق، جهت و راه هدایت می شود و مخلوق با نام خالق، نقص و نیازمندی خود به کمال را درمی یابد. پس باید به کسی که او را خلق کرده، توجه و التفات کند تا بتواند نقص [ضالت] خود را با هدایت از سوی او، جبران کند.

سبحان الله که این امر بسیار واضحی می باشد و مردم، هر روز، و در طول زندگی مادی خود در مورد آن، معامله می کنند به جایی که اگر به حاجتی برخوردند، در مورد سازنده و تولید کننده‌ی آن می پرسند؛ زیرا شناخت تولید کننده، آن‌ها را نسبت به خرید و غنیمت شمردن آن، اطمینان حاصل می کنند. و نفس انسانیت نیز چنین حالی دارد، اطمینانی حاصل

۵۲ - اخلاص: ۱-۲.

۵۳ - توحید شیخ صدوق: ص ۱۳۷.

نمی‌کند مگر از راه شناخت، به جهت هدایتی که برایش اطمینان حاصل کند و بر حسب توصیف قرآن، یک انشراح سینه است. و خداوند می‌فرماید: ﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^(۵۴)، (پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید دلش را به پذیرش اسلام می‌گشاید و هر که را بخواهد گمراه کند دلش را سخت تنگ می‌گرداند چنانکه گویی به زحمت در آسمان بالا می‌رود این گونه خدا پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند قرار می‌دهد). پس احساس به اطمینان رسیدن، نشانه‌ی هدایت است. تا آنجا که بنده، جان خود را برای طلب خشنودی پروردگارش می‌فروشد و خداوند می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾^(۵۵)، (و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد و خدا نسبت به [این] بندگان مهربان است).

احساس به تنگی سینه و زور و اجبار، عدم اطمینان بوده و نشانه‌ی گمراهی است. و توجه و التفات به اسمای الحسنی الهی، این‌چنین باعث رفع نقص و نیازمندی نفس و طلب کمال می‌شوند و در اینجاست که (هرکس نقص و ضعف نفس خود را دریافت، بی‌نیاز مطلق را می‌شناسد و برای کسب کمال به سوی او متوجه می‌شود تا آن نقص و ضعف‌ها را برطرف کند. پس باید به بی‌نیاز مطلق - ذات بی‌نیاز مطلق - توجه کند، تا نقصهای خود را به تدریج برطرف کند و به دنبال رفع تدریجی این نواقص، عبودیت حق بر او، کشف شده و در می‌یابد که برای او خداوند غنی و بی‌نیاز است).

معرفت وحدانیت خداوند سبحان، همانا امری است که ائمه‌ی اطهار در فرموده‌ی خود به آن اشاره کردند: (الله را با الله بشناسید) و این نخستین سؤالی است که یمان‌ی (علیه السلام) در بیان اسرار علم امام مهدی (علیه السلام) در باب متشابهات با آن آغاز می‌کند. پس بیان کردند که اساس معرفت این است که خداوند سبحان، غیب مطلق است و شناخته نمی‌شود مگر بصورت واضح و ظاهر در خلق. و او امام حجتی است که در صفات بشری با سایر مخلوقات، مشترک است و مانند آنان، بشر می‌باشد و از جهت انسانیت، با آنان متمایز می‌باشد. پس به اعتبار مادی،

۵۴ - الأنعام: ۱۲۵.

۵۵ - البقرة: ۲۰۷.

یک بشر است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ﴾^(۵۶) (و [یاد کن] هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان گفت من بشری را از گلی خشک از گلی سیاه و بدبو خواهم آفرید). و به همین سبب، امتحان و آزمایش بزرگی صورت گرفت. قال تعالی: ﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِّثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ أَتْبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ بَلْ نَنْظُرُكُمْ كَادِبِينَ﴾^(۵۷) (پس سران قومش که کافر بودند گفتند ما تو را جز بشری مثل خود نمی‌بینیم و جز [جماعتی از] فرومایگان ما آن هم نسنجیده نمی‌بینیم کسی تو را پیروی کرده باشد و شما را بر ما امتیازی نیست بلکه شما را دروغ گو می‌دانیم). او وجود او بعنوان انسان، پس با خداوند سبحان و نشانه هایش، انس می‌گیرد و خداوند فرمود: ﴿إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُدًى﴾^(۵۸) (هنگامی که آتشی دید پس به خانواده خود گفت درنگ کنید زیرا من آتشی دیدم امید که پاره‌ای از آن برای شما بیاورم یا در پرتو آتش راه [خود را باز] یابم). و عموماً، مخلوق نامیده شد. یعنی از جنس انسان، بدین سبب که نیاز به مؤنس و همدم داشته و طاقت و تحمل تنهایی را ندارد. خداوند می‌فرماید: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا﴾^(۵۹) (خدا می‌خواهد تا بارتان را سبک گرداند و [می‌داند که] انسان ناتوان آفریده شده است). [انسان] با وجود موجود ثانوی، به نور و ظلمت تبدیل می‌شود. پس چون با نور انس گیرد، ارتقاء یافته و عروج می‌کند و چون با ظلمت و تاریکی، انس گیرد به درکات پست واصل می‌شود. و خداوند می‌فرماید: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا﴾^(۶۰)، (سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد * سپس پلیدکاری و پرهیزکاری‌اش را به آن الهام کرد * که هر کس آن را پاک گردانید قطعاً رستگار شد * و هر که آلوده‌اش ساخت قطعاً در باخت). پس مخلوق، در عوالم ملکوت مأنوس گشته؛ بدین سبب که با نور الهی و عشق او انس گرفت. پس این‌چنین به

۵۶ - الحجر: ۲۸.

۵۷ - هود: ۲۷.

۵۸ - طه: ۱۰.

۵۹ - النساء: ۲۸.

۶۰ - الشمس: ۷-۱۰.

انس مخلوق، در بهترین صورت تبدیل شده و مخلوقی که در پایتترین مرتبه قرار گرفت انسان است؛ زیرا با ماده و ظلمت و عشق ورزیدن به آن، مانوس گشته و خداوند می فرماید: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾^(۶۱)، (که) براسی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم * سپس او را به پست‌ترین [مراتب] پستی بازگردانیدیم. و وجود حجت خداوند بعنوان انسان، به سبب جنس نیست بلکه به اعتبار نوع و از جهت انس می‌باشد، پس کسانی که جهت انس آنان، نور باشد. کسانی هستند که وصف انسانیت بر آنان صدق داشته و خود آنان نیز، مصداق حق، برای آن هستند؛ زیرا عشق و انس حقیقی برای او معنایی ندارد مگر انس با نور و منشأ نور. و آن غیب مطلق خداوند سبحان است و به همین سبب موسی علیه السلام فرمود (من آتشی دیدم)؛ زیرا آتش در ظلمت، نماد هدایت است و باطن و حقیقت آن، نور است.

اما توصیف آن به آتش؛ به این دلیل است که ظاهرش، نور می‌باشد و اگر آتش نبود، نوری که ظلمت و تاریکی شب را می‌زداید، شناخته نمی‌شد. اما عامل تفکیک میان آتش و نور، این است که آتش [جسم] ماده‌ی نور می‌باشد. به همین سبب، آن کس که در پی نور آمده، در آن فنا شده و نور می‌شود و از او اسم و رسمی باقی نمی‌ماند و کسی که از آن به هراس می‌افتد و نزدیکش نشود و فقط نظاره گر ماده‌ی آن گردد، و نفس خود را محبوس آن گرداند، پس آتش، او را می‌سوزاند و خبث طینتش را آشکار می‌کند و هرگاه این شدت، فزونی یابد، ظلمت و تراکم ماده‌ی که باعث قتل نوری شده که از آن آفریده شد. به همین جهت، آن را فراموش نکرده بلکه نسبت بدان، کراهت نشان می‌دهد.

پس هرکس که ماده پرست باشد و ماده را در وجود خود، قرار دهد، از آتش می‌هراسد؛ زیرا آن را می‌سوزاند و از بین می‌برد. و کسی که سبکی ماده [تعلقات دنیوی] و سنگینی نور را دارا می‌باشد، وارد آتش می‌شود تا معدن نورانی اصیل او را ظاهر گرداند. و نسبت آتش برای او، مانند نسبت آتشدان و عود بخور است و عطر و بوی پاک او را آشکار می‌کند. پس او نسبت به آتش، میل می‌یابد؛ زیرا حقیقت او را آشکار ساخته و از زندان تعلقات به ماده، می‌رهاند.

این جاست که در کِ فرموده‌ی خداوند متعال، مُیَسَّر می‌گردد: ﴿وَإِنْ مِّنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا﴾،^(۶۲) (و هیچ کس از شما نیست مگر [این که] در آن وارد می‌گردد این [امر] همواره بر پروردگارت حکمی قطعی است). پس کسی که فریب ظاهر و ماده‌ی آن را خورد، از ماده‌ی آن می‌باشد و به همین سبب خداوند سبحان، مؤمنین را این‌چنین امر می‌کند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾،^(۶۳) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید خودتان و کسانتان را از آتشی که سوخت آن مردم و نگاهاست حفظ کنید بر آن [آتش] فرشتگانی خشن [و] سختگیر [گمارده شده] اند از آن چه خدا به آنان دستور داده سرپیچی نمی‌کنند و آن چه را که مامورند انجام می‌دهند). پس هر کس خود را برای امثال اوامر الهی، به آتش اندازد، در انتظار پایان آن باشد، و ورودش به آن مانند ورود ابراهیم نبی عليه السلام آشنا و عارف به پروردگارش است و آن کس که نه برای انجام اوامر الهی، وارد آن گردد، در عبور از آخرش مردود خواهد شد و در آن جاودان خواهد ماند.

خواننده در احکام متشابهات، که سید احمد الحسن عليه السلام با آن آمدند، تأویل فرموده‌ی ایشان عليه السلام آشکار می‌گردد، آن هنگام که می‌فرمایند: (عمل کنید، عمل کنید، عمل کنید تا نفس قطع گردد؛ چراکه نجاتتان در گِروه عمل است)، پس سید عليه السلام در اینجا، معرفت را از میدان تحقیق و تفحص و افزودن دانستی‌ها به معنای حقیقی‌اش، انتقال می‌دهد. به عبارت دیگر، انتقال دادن قدرت و نیرو به مرحله عمل [فعل].

و این قدرت و نیروی فعلی، دارای دو جهت است؛ اول: ارتقاء و عروج به عوالم نور و دوم: فرو رفتن در عوالم پست ظلمت. و فرموده‌ی سید عليه السلام (عمل کنید) که سه بار تکرار می‌کنند. گویا عليه السلام بدان اشاره می‌کنند که عمل، دارای سه مرتبه، در جهت ارتقاء می‌باشد. پس مرتبه‌ی اول عمل: معرفت حجت خدا در خلق و مرتبه دوم: عمل به اوامر و نواهی او و مرتبه‌ی سوم: ادراک [اهل عمل] نسبت به معنای عجز و ناتوانی در شناخت حجت خدا، بعنوان وجه و تجلی گاه الهی می‌باشد، که با آن وجه در برابر خلق ظاهر می‌گردد.

۶۲ - مریم: ۷۱.

۶۳ - تحریم: ۶.

پس تأویل؛ یعنی بیان حقایق تنزیل در قالب عمل است، و عمل، میزان کاشف بر حقیقت معرفت و ادراک حقایق تنزیل، می باشد. پس ائمه‌ی دوازده گانه [رسولان علم تنزیل] از محمد در زمینه‌ی ترجمه کلمات کتاب، جهاد کردند و در جهت تنظیم و تدوین آن، برای حاملان علم ایشان از مردم، با تلاش و جهد بی نظیر، عمل کردند. و - با تأسف فراوان - تعداد آن مردمی که با رسول علم، از ائمه‌ی اهل بیت همگام بودند، از انگشتان یک دست، بیشتر تجاوز نمی کرد. تا این که امروز، امر به دست قائم آل محمد (علیه السلام) رسید، که مکلف به گردآوری اُمتی عامل و نه فقط حامل علم می باشد. پس در هنگامه‌ی ظهورش (علیه السلام)، اذن به آغاز مرحله‌ی جدید از ارسال و پایان مرحله‌ی قبلی، حاصل می گردد. پس با ظهورش، **پایان ارسال علمی** (تنزیلی) و **آغاز ارسال عملی** (تأویلی) می باشد؛ یعنی، مهدیین فرستادگان و رسولان حکم هستند و حکم یعنی، مرحله‌ی عمل و انطباق تمام مفردات علمی که رسولان علم، آن را حمل و گسترش داده بودند، می باشد.

پس وصیت رسول الله تمام مسؤولیت‌ها را مشخص و بصورت دقیق معین کرده است که گواه خداوند سبحان که بحق و راستی می باشد، موجود است که می فرماید: ﴿... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾، ^(۶۴) (... امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم و هر کس دچار گرسنگی شود بی آنکه به گناه متمایل باشد [اگر از آن چه منع شده است بخورد] بی تردید خدا آمرزنده **مهربان است**). پس دین، با نزول آخرین رسالت، کامل می شود. و اتمام نعمت نیز با بیان منهج الهی محقق می گردد، که دنیای واقع را با حکم الهی، که هیچ راه گریزی از آن و رد آن وجود ندارد، محکوم می سازد و این امر از خلال تعیین رسولان تنزیل [دوازده امام (علیهم السلام)]، به ثمر می رسد.

(و اسلام را برای شما [به عنوان آیین] برگزیدم) با تعیین رسولان تأویل و آنان دوازده مهدی، خلفای خداوند در دولت عدل الهی، به اتمام رسید.
پس رسول الله محمد، به عنوان خاتم انبیاء و پایان دهنده‌ی تنزیل بودند. یعنی دیگر هیچ

رسالتی غیر از رسالت محمد نخواهد بود و با این رسالت خاتمه، عهد جدیدی گشوده شد که امانه‌ج این رسالت خاتمه را در سه بُعد، کشف می‌کند. که عبارتند از:

- ۱- بُعد تنزیلی که خاتم الانبیاء و سرور مرسلین محمد به آن خاتمه داد.
- ۲- بُعد علمی (تنزیلی): مسؤولیت آن به دوازده امام که رسول الله در وصیت خویش در شب وفات، نام‌های ایشان را ثبت کردند، محوّل گردید. وصیتی که عامه‌ی مردم، گوش دادن به آن، و شهادت بر آن را ردّ کردند. پس رسول الله، وصیت را، از کسانی که گوش دادن به آن را ردّ کردند، و در هنگام درخواست نگاهداشتن، آثار خشم بر چهره‌ها، پدیدار گشت - همان‌گونه که مصیبت روز پنج‌شنبه‌ی روایت شده از ابن عباس در صحاح سنت، گواه بر آن است - اما رسول الله مسلمانان خاص را گواه و شاهد بر آن گمارد، کسانی که از شهادت بر آن، هرگز روی گردان نشدند. پس رسول الله، آن چند نفر را، در شب شهادت خویش، نسبت به وصیت، گواهی داد.

در صحیح بخاری وارد شده: در باب جوائز الوفا از کتاب (الجهاد و السیر): قیصه از ابن عیینه از سلیمان الاحول از سعید ابن جبیر از ابن عباس (رض) نقل می‌کنند که گوید: (یوم الخميس و ما یوم الخميس ثم بکی حتی خضب دمه الحصباء فقال اشهد برسول الله (ص) وجعه یوم الخميس فقال اتوني بكتاب اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده أبدا فتنزعوا ولا ینبغی عند نبی تنزع فقالوا هجر رسول الله (ص) قال دعوني فالذي أنا خیر مما تدعوني اليه و أوصی عند موته بثلاث أخرجوا المشرکین من جزيرة العرب وأجيزوا الوفا بنحو ما کنت أجزهم ونسیت الثالثة)،^(۶۵) (روز پنج‌شنبه و چه روز پنج‌شنبه‌ای! سپس گریه کرد بگونه‌ای که اشک بر سنگ ریزه‌ها غلطید. سپس گفت بیماری پیامبر شدید شد ایشان فرمودند برایم کاغذی بیاورید تا برایتان نوشته‌ای بنویسم که بعد از آن، هیچ‌گاه گمراه نشوید. اطرافیان نزاع کردند در حالی که نزد نبی نباید نزاع کرد در این میان عده‌ای گفتند پیامبر هذیان می‌گوید پیامبر فرمودند: از من دور شوید حالی که من در آن قرار دارم بهتر است از آن چیزی است که شما من را به آن می‌خوانید. پیغمبر به هنگام وفات‌شان وصیت کرد: مشرکین را از جزيرة العرب بیرون کنید، آن گروه‌هایی که برای اسلام آوردن می‌آیند، همان‌گونه که من پذیرایی می‌کردم،

پذیرائی کنید، وصیت سوم را فراموش کردم).

۳- بُعد حکمی (تأویلی): مسؤولیت آن به دوازده مهدی واگذار شده است که رسول الله ایشان را در وصیت مقدس، ذکر کردند. و شاید این سؤال بسیاری از مردم است که در محاوله های پاسخگویی به آن، شرق و غرب زمین را طی می کنند، که سید احمد الحسن (علیه السلام) بدان پاسخ دادند. و آن سؤال در باب روایت وارده از آل محمد می باشد که ذکر کرده، قائم با دین جدید می آید و بر عرب، سخت گیر است !!

پس دین جدیدی که رسولان [دوازده گانه] علم، امروز به استنباط رسیده و برای مردم بصورت واضح، آغاز شد و این دین، اعتقاد به امامت دوازده مهدیین، بعد از پدر بزرگوارشان امام حجة بن الحسن (علیه السلام) می باشد و این امر جدیدی است که تا پیش از این، کسی بدان آگاهی نداشته و. تا این که یمانی آل محمد (علیه السلام) آن را در ملاً امروز ظاهر گرداند و بدان بشارت داده و دعوت می کند.

این دین جدید، دین عمل برای اقامه و برپایی حاکمیت خداوند سبحان می باشد. همان گونه که تکلیف محمد چیزی بود که خداوند برایش تبیان کرد و آن ابلاغ رسالت [کتاب بازدارنده از ضلالت و گمراهی] بود، و رسول الله آن را کامل کرد و اکمال دین، در آن بود. به جایی که برای مردم، همه ی آن چه که باعث تمسک آنان از هرگونه گمراهی می شود را بیان کردند. که به طور عموم، (قرآن و عترت) هستند. بخصوص در آن، بیانی برای عترت است. که مردم مأمور به تمسک به ایشان بوده کسانی که وصیت مقدس، حاوی نام های نورانی ایشان می باشد. و بدین ترتیب رسول الله تکلیف خود را در این عالم به نحو احسن به اتمام رسانده و به عالم ملکوت، رحلت فرمودند.

بعد از ایشان، مرحله ی جدیدی از دین، آغاز شد. و آن، اتمام نعمت است که با وجود دوازده امام محقق گشت که تکلیفشان، تعلیم و آموزش مردم به رسالت رسول الله و حفظ آن رسالت می باشد که خداوند سبحان، آن را در برخی آیات خویش، چنین بیان می کند:

﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ﴾^(۱۶)، (بلکه

[قرآن] آیاتی روشن در سینه‌های کسانی است که علم [الهی] یافته‌اند و جز ستم‌گران منکر آیات ما نمی‌شوند، و فرموده‌ی خداوند متعال: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾،^(۶۷) (بی‌تردید ما این قرآن را به تدریج نازل کرده‌ایم و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود). پس تنزیل توسط محمد، به اتمام رسید و حفاظت از تنزیل، مأموریتی بود که به ائمه‌ی دوازده گانه؛ یعنی آل محمد واگذار شد.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾،^(۶۸) (و پیش از تو [هم] جز مردانی که بدیشان وحی می‌کردیم گسیل نداشتیم پس اگر نمی‌دانید از پژوهندگان کتاب‌های آسمانی جويا شوید). پس این آیه کریمه، بیان می‌کند که به اهل ذکر، وحی می‌شود. پس کسی نمی‌تواند از اهل ذکر باشد جز این‌که از جمله کسانی باشد که به او، وحی می‌شود. و این قید، مانع ادعای مقام اهل ذکر، از طرف برخی مدعیان می‌شود؛ زیرا از آنان نیست. و از ابی جعفر علیه السلام روایت شده که فرمودند: (یا معشر الشیعة! خاصموا بسورة إنا أنزلناه تفلحوا، فوالله أنها لحجة الله تبارك و تعالی علی الخلق بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و آن‌ها لسیده دینکم و آن‌ها لغایة علمنا. یا معشر الشیعة! خاصموا بحم و الکتاب المبین... فأنها لولاة الأمر خاصة بعد رسول الله...)^(۶۹) (ای جماعت شیعه! با خصم خود به سوره (انا انزلناه) محاجه کنید که پیروز خواهید شد. پس سوگند به خدا که این سوره از برای حجت خداوند تبارک و تعالی بعد از رسول است. این سوره همانا مدرک دین شما و نهایت علم ما است).

به راستی چرا؟! زیرا سوره‌ی قدر برای مردم آشکار می‌کند، وحی منقطع نمی‌گردد، مادامی که یک ماه در هر سال به اسم رمضان، و در آن ماه، شبی به اسم لیلۃ القدر موجود است، و فرشتگان به فرماندهی روح (فرشته اعظم) نازل می‌شوند. پس فرشتگان، در آن شب، بر چه کسی نازل می‌شوند؟! و برای چه امری نازل می‌شوند؟! آیا نزول آنان، با وحی الهی نیست؟! در این‌جا روایتی را ذکر می‌کنیم که در مورد آن سخن می‌گوید، و ذکر کامل روایت

۶۷ - الحجر: ۹.

۶۸ - نحل: ۴۳.

۶۹ - کافی: ج ۱ ص ۲۴۹ ح ۶.

بدون موضع شاهد، دارای فایده‌ی بسیاری است که خواننده در هنگام مطالعه، آن را درک خواهد کرد: محمد بن ابی عبدالله و محمد بن حسن از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی از احمد بن جمیعاً از حسن العباس بن حریش از ابی جعفر ثانی (علیه السلام) نقل می‌کنند که فرمود: ابو عبدالله (علیه السلام) فرمودند: (در آن میان که پدرم طواف کعبه می‌نمود، مردی نقاب زده ناگهانی پیدا شد و هفت شوط او را قطع کرد و او را بخانه کنار صفا آورد و دنبال من هم فرستاد تا سه نفر شدم، آن مرد بمن گفت خوش آمدی پسر پیغمبر! سپس دستان را بر سرم نهاد و گفت: خیر و برکت خدا بر تو باد ای امین خدا پس از پدرانش! (سپس متوجه پدرم شد و گفت) ای ابا جعفر! اگر می‌خواهی تو به من خبر ده و اگر می‌خواهی من به تو خبر دهم، می‌خواهی از من بپرس یا من از تو بپرسم، می‌خواهی تو مرا تصدیق کن یا من تو را تصدیق کنم، پدرم فرمود: همه این‌ها را می‌خواهم (و با هیچ یک مخالف نیستم) آن مرد گفت: پس مبادا که در جواب سؤال من زبانت چیزی گوید که در دلت چیز دیگر باشد، فرمود: این کار را کسی می‌کند که در دلش دو علم مختلف باشد و خدای عزوجل از علمی که در آن اختلاف باشد امتناع دارد (پس علم ما هم که از علم خدا سرچشمه می‌گیرد اختلاف ندارد). آن مرد گفت: سؤال من همین بود که شما یک سرش را گفتی، به من خبر دهید: این علمی که در آن اختلاف نیست، چه کسی آن را می‌داند، پدرم فرمود: اما تمام این علم نزد خدای جل ذکره می‌باشد و اما آنچه برای بندگان لازم است، نزد اوصیاء است، آن مرد نقابش را باز کرد و راست نشست و چهره‌اش شکفته شد و گفت: من همین را می‌خواستم و برای همین آمدم. شرح: واقع و حقیقت در هر موضوعی يك چیز است و کسی که بواقع و حقیقت عالم باشد همیشه یک چیز می‌گوید، هیچ گاه دو گفتار مخالف از او شنیده نمی‌شود، اختلاف در گفتار و احتمالات بسیار نسبت به کسانی که واقع و حقیقت را نمی‌دانند و در گفتار و نوشت‌جاتشان تناقض و اختلاف و توالی را فاسده و لوازمی که خود آن‌ها قبول ندارند دیده می‌شود، بعقیده ما شیعیان علم بواقع و حقیقت در درجه اول مختص بخدای تعالی و در درجه دوم بمقدار احتیاج بشر برای الهام گیرندگان از منبع علم او یعنی انبیاء و اوصیاء است، اینستکه قرآن کریم می‌فرماید: (اگر این قرآن از جانب غیر خدا می بود در آن اختلاف بسیاری می یافتند)). به عقیده شما علمی که اختلافی در آن نیست نزد اوصیاء است، اکنون بفرمائید: چگونه آن را می‌دانند و بدست می‌آورند؟ فرمود: همچنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانست (یعنی همه با الهام و

وحی خدا می دانند) جز اینکه ایشان آنچه را پیغمبر می دید نمی بینند، زیرا او پیغمبر بود و ایشان محدثند و پیغمبر (در معراجهای خود) بر خدای عزوجل وارد می شد و وحی را می شنید و ایشان نمی شنوند، آنمرد گفت: راست گفתי پسر پیغمبر، اکنون مسأله مشکلی از شما میپرسم! بفرمائید که این علم بدون اختلاف، چرا همیشه آشکار نشود، چنانچه با پیغمبر آشکار میگشت (چرا اوصیاء گاهی تقیه میکنند و واقع را بی پرده نمی گویند چنانچه پیغمبر می گفت) پدرم خندید و فرمود: خدای عزوجل نخواست که بر علم او اطلاع پیدا کند مگر کسیکه در ایمان بخدا امتحانش را داده باشد، چنانکه خدا برسولش حکم فرموده بود که بر آزار قومش صبر کند و جز فرمان خدا با ایشان مبارزه نکند، پیغمبر چه اندازه پنهانی دعوت کرد تا باو دستور رسید (آنچه را مأموریت داری آشکار کن و از مشرکین روی برگردان)، (پس پیغمبر هم مانند اوصیاء گاهی علمش را آشکار نمی کرد). بخدا سوگند، اگر پیغمبر پیش از این دستور هم دعوتش را آشکار می کرد در امان بود ولی نظر او اطاعت امت بود و از مخالفتشان بیم داشت که از دعوت آشکار باز ایستاد. دلم میخواست با چشمت مهدی این امت (امام دوازدهم) را می دیدی در حالیکه فرشتگان، ارواح کفار مرده را با شمشیر آل داود بین زمین و آسمان، عذاب میکنند و ارواح زندگان مانند ایشانرا (که در زمین هستند) به آنها ملحق می نمایند. آنمرد شمشیری بر آورد و گفت: هان ای شمشیر از همان شمشیرها است، پدرم فرمود: آری بحق خدائیکه محمد را بر بشر برگزید، آنمرد نقابش را کنار زد و گفت: من الیاسم، اینکه از وضع شما پرسیدم بخاطر بی اطلاعیم نبود، بلکه می خواستم این حدیث، موجب قوت اصحاب شما باشد و به شما خبر خواهم داد آیه ای را که خود می دانید و اصحاب شما اگر به آن آیه احتجاج کنند، پیروز شوند. پدرم فرمود: اگر میخواهی من آن آیه را بتو بگویم؟ گفت: میخواهم، فرمود: شیعیان ما اگر به مخالفین ما (اهل سنت) بگویند: خدای عز و جل پیغمبرش می فرماید: ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم تا آخر سوره (که معنی آیات این است: تو چه دانی که شب قدر چیست؟ شب قدر از هزار ماه بهتر است، در شب قدر فرشتگان و جبرئیل با جازه پروردگار خود، برای هر مطلبی نازل شوند و تا دمیدن صبح آنچه نازل میشود سلام است (برای هر مطلب سلامتی نا سپیده دم نازل شوند). آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی میدانست که در آن شب نداند و در غیر آن شب هم جبرئیل علیه السلام برای او نیارود؟ (یعنی آیا پیغمبر علمی از غیر طریق وحی هم داشت؟) مخالفین خواهند گفت: نه، به آنها بگو: آیا

آنچه را پیغمبر میدانست، جایگزینی برای اظهارش داشت؟ (یعنی چاره جویی داشت که دعوتش را تبلیغ نکند؟) خواهند گفت: نه، به آنها بگو: آیا در آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله از علم خدای عز ذکره اظهار می کند (و به مردم می گوید)، اختلافی هست؟ اگر گویند: نه، به ایشان بگو: پس کسیکه بر مسند حکم خدا نشسته و در حکمش اختلاف می باشد (مانند اجتهادات متناقض اهل سنت) آیا مخالفت پیغمبر صلی الله علیه و آله کرده است؟ خواهند گفت: آری، و اگر بگویند: نه، سخن اول خود را باطل کرده اند (که گفتند: علم پیغمبر تنها از طریق وحی و مأخوذ از علم بی اختلاف خداست). سپس به آنها این آیه را تذکر بده: (تأویل قرآن را جز خدا و راسخین در علم نمی دانند). اگر بگویند: او کیست؟ بگو: پیغمبر صلی الله علیه و آله دارای این علم بود، ولی آیا پیغمبر علم خود را تبلیغ کرد یا نه؟ اگر بگویند: تبلیغ کرد، بگو: آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله که وفات کرد، جانشین پس از او، آن علم بی اختلاف را میدانست؟ اگر بگویند: نه، بگو: جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله (مثل خود پیغمبر از جانب خدا) مؤید است و نیز پیغمبر جانشین خود نکند، جز کسی را که بحکم او حکم کند و در همه چیز مانند او باشد، جز منصب نبوت و اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله (مثل خود پیغمبر از جانب خدا) مؤید است و نیز پیغمبر جانشین خود نکند، جز کسی را که بحکم او حکم کند و در همه چیز مانند او باشد، جز منصب نبوت و اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله کسی را جانشین علم خود معین نکند، کسانی را که در پشت پدرانند و پس از او بدنی می آیند ضایع کرده (و بدون رهبر دینی گذاشته) است. (پس از تمهید این مقدمات، چنین نتیجه می گیریم که جانشین پیغمبر باید مثل خود او عالم بتأویل قرآن و مصون از خطا و اشتباه بوده، اختلاف در حکم و فتوی نداشته باشد و مؤید از طرف خدا باشد. اگر به تو بگویند: علم پیغمبر تنها از قرآن بود (و از راه دیگری در شب قدر برایش علمی پیدا نمی شد) تو به آنها بگو: (حم قسم به این کتاب روشن که ما آنرا در شبی مبارك نازل کرده ایم، ما بیم دهنده ایم)، سپس می فرماید: (در آن شب هر امر محکم و درستی فیصل داده شود، فرمانیست از جانب ما، همانا ما فرستنده رسولانیم)). این آیه دلالت دارد که علم پیغمبر و جانشینانش در شبهای قدر زیاد می شود، زیرا فیصل دادن هر امر محکم به آنها ابلاغ می شود) اگر بتو بگویند: خدای عزوجل این امر را جز بسوی پیغمبر نفرستد، تو بگو: آیا این امر محکم که فیصل داده می شود و بتوسط فرشتگان و جبرئیل فرود می آید آنها از آسمان به آسمانی نزول کنند یا از آسمان به زمین؟ اگر گویند: تنها

از آسمانی به آسمانی نزول کنند، (درست نیست) زیرا در آسمان کسی نیست که از اطاعت بمعصیت گراید (و فیصل دادن در مورد گناه و طغیان و اختلافست) و اگر بگویند: از آسمان بزمین آیند و اهل زمین بفیصل دادن احتیاج زیادی دارند، تو بگو: پس ایشان چاره ای جز این دارند که سید و بزرگتری داشته باشند و نزدش محاکمه کنند؟ اگر گویند: خلیفه وقت حاکم ایشان است، تو بگو (خدا سرپرست کسانی است که که ایمان آوردند، ایشان را از تاریکیها بسوی نور برد تا آنجا که فرماید -: در دوزخ جاودانند). به جانم قسم که در زمین و آسمان، سرپرستی از طرف خدای عز ذکره نیست، جز اینکه مؤید است و کسیکه تأیید شود خطا نکند و در روی زمین دشمنی برای خدا نباشد، جز این که بی‌یاور باشد و هر که بی‌یاور باشد، بحق نرسد همچنانکه لازمست از آسمان برای مردم زمین فرمان و قانون نازل شود، لازمست حاکمی هم باشد. اگر گویند: آن حاکم را نمی‌شناسم، به آن‌ها بگو. هر چه خواهید بگویند، خدای عزوجل نخواست است که بندگان را بعد از محمد صلی الله علیه و آله بدون حجت گذارد. امام صادق علیه السلام فرماید: الیاس ایستاد و گفت: ای پسر پیغمبر در اینجا موضوعی است مشکل، بمن بفرمائید: اگر آن‌ها گویند حجت خدا تنها قرآنست، (چه باید گفت؟) فرمود: آنگاه من به آن‌ها می‌گویم: قرآن زبان ندارد که امر و نهی کند ولی قرآن اهلی دارد که آن‌ها امر و نهی می‌کنند (و جزئیات و مصادیق کلی قرآن را تفسیر و تعیین می‌کنند) و نیز می‌گویم: گاهی برای بعضی از اهل زمین، بلا و فتنه‌ئی پیش آمد کند که در سنت پیغمبر و حکم مورد اجماع امت وجود نداشته باشد و در قرآن هم نباشد، برای علم خدا روا نیست که چنین فتنه‌ئی در زمین پیدا شود و در محکمه عدالت او کسیکه آن فتنه را رد کند و بگرفتاران فرج بخشد، وجود نداشته باشد. الیاس گفت: در اینجا شما پیروز می‌شوید ای پسر پیغمبر! گواهی دهم که هر بلا و معصیتی که در زمین به مخلوق رسد، یا نسبت به جان ایشان در موضوع دین یا غیر دین، پیش آمد کند، خدای عز ذکره می‌داند و قرآن را راهنمای آن‌ها قرار داده است، سپس گفت: ای پسر پیغمبر! می‌دانی که قرآن دلیل چیست؟ امام باقر (علیه السلام) فرمود: آری کلیات حدود خدا در قرآنست و تفسیر آن‌ها نزد حاکم (حجت معصوم خدا) است. الیاس گفت: خدا امتناع دارد که بنده‌ای به مصیبتی نسبت به دین یا جان و یا مالش گرفتار شود و در روی زمینش حاکمیکه نسبت به آن مصیبت بدرستی قضاوت کند، وجود نداشته باشد. آنمرد (الیاس) گفت: در این موضوع شما بکمک برهان پیروزی دارید، مگر اینکه دشمن

شما دروغی بخدا ببندد و گوید: برای خدای جل ذکره حجتی نیست: به من خبر دهید از تفسیر (تا برای آنچه از دستتان رفته غم مخورید). (امام باقر (علیه السلام) فرمود: این از مختصات علی است (و نسبت به آنچه به دستتان آمده شادی نکنید) درباره ابی فلان و یاران اوست که یکی در جلو و یکی دنبالست (برای آنچه از دستتان رفته غم مخورید)) مخصوص علی علیه السلام است و برای آنچه بدستتان آمده شادی نکنید، راجع بفتنه ایست که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش آمد، آنمرد (الیاس) گفت: گواهی دهم که شما دارندگان همان حکمی هستید که در آن اختلاف نیست، سپس آن مرد برخاست و رفت و من او را ندیدم).^(۷۰)

پس از مرحله‌ی اتمام نعمت، که دومین مرحله در مسیر انطباق دین الهی بر این زمین می‌باشد، مرحله‌ی دوم و اخیر می‌آید و آن مرحله‌ی (و اسلام را [به عنوان آیین] برای شما برگزیدم)، یعنی مرحله‌ی ظهور دین بر تمام ادیان بر زمین، در آن مرحله، برای [دینی] غیر دین اسلام، مثمر به ثمر نمی‌باشد. و این همان چیزی است که خداوند سبحان بیان می‌کند: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^(۷۱) (او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند هر چند مشرکان خوش نداشته باشند).

و می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾^(۷۲) (اوست کسی که پیامبر خود را به [قصد] هدایت با آیین درست روانه ساخت تا آن را بر تمام ادیان پیروز گرداند و گواه بودن خدا کفایت می‌کند)

و می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^(۷۳) (اوست کسی که فرستاده خود را با هدایت و آیین درست روانه کرد تا آن را بر هر چه دین است فائق گرداند هر چند مشرکان را ناخوش آید).

این مرحله‌ی اخیر، سخت تر، شدیدتر و قساوت گیر تر از مراحل پیشین است؛ زیرا

۷۰ - کافی - شیخ کلینی: ج ۱ ص ۲۴۷-۲۴۲.

۷۱ - التوبه: ۳۳.

۷۲ - الفتح: ۲۸.

۷۳ - الصف: ۹.

مرحله‌ی صریح و علنی در مواجهه با جهل مردم است، جهلی که در امتداد قرن‌های پیشین، در قلبهایشان تخم گذارده و زاده و ولد کرده است. آل محمد این دشواری را بیان کردند:

(ابو عباس احمد بن محمد بن سعید بن عقده از محمد بن مفضل بن ابراهیم از محمد بن عبدالله بن زراره از محمد بن مروان از فضیل بن یسار نقل می‌کنند که گوید: از ابا عبدالله علیه السلام شنیدم که فرمودند: (آزاری که قائم به هنگام قیام خویش، از جاهلان آخر الزمان بیند، بسی سخت‌تر است از آن همه آزار که پیامبر از مردم جاهلیت دید. راوی می‌گوید: عرض کردم: این چگونه می‌شود؟ امام فرمود: پیامبر به میان مردم آمد در حالی که ایشان سنگ و صخره و چوب و تخته‌های تراشیده شده (بت‌های چوبی) را می‌پرستیدند، و قائم ما که قیام کند مردمان همه از کتاب خدا برای او دلیل می‌آورند و آیه‌های قرآن را تأویل و توجیه می‌کنند. سپس فرمودند: اما به خدا قسم که عدالت را وارد درزها و سوراخ‌های خانه‌هایشان می‌کند، همان‌گونه که سرما و گرما از آن‌ها وارد می‌شود).^(۷۴) و او، مکلف به تأویل بوده، و تکلیف خود را در تبیان آنچه که از دین محمد، ثقل اکبر تعطیل کردند، آنهم بعد از به تعطیل کشاندن ثقل اصغر، عترت اهل بیت، آغاز می‌کند. و در فعل، احمد علیه السلام همان‌گونه که جدش رسول الله در وصیت خویش، توصیف می‌کند که او نخستین ایمان آورندگان در آخر الزمان می‌باشد، به جائی که، دوران جاهلیت از نو بازگشته و این بار با لباس دین و عطر و بوی زاهدان، در حالی که قلبها از هدایت، کاملاً تهی بلکه خراب می‌باشد، رخ می‌نمایاند.

روایت شده: علی بن ابراهیم از پدرش از نوفلی از سکونی از ابی عبدالله علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: رسول الله می‌فرماید: (سیأتی علی الناس زمان، لا یبقی من القرآن الا رسمه، و لا من الاسلام الا اسمه. یسمون به و هم ابعده الناس عنه. مساجدهم عامرة وهي خراب من الهدی! فقهاء ذلک الزمان شر فقهاء تحت السماء، منهم خرجت الفتنة، والیهم تعود).^(۷۵) (بر مردم زمانی خواهد رسید که از قرآن جز نقش آن، و از اسلام جز نام آن باقی نباشد، به ظاهر آن را می‌شنوند در حالی که بیش از همه مردمان از آن دورند، مساجدشان آباد است ولی از هدایت خالیست، فقیهان آن زمان از همه فقهائی که زیر

۷۴ - غیبة النعمانی: ص ۳۰۷.

۷۵ - کافی - شیخ کلینی: ج ۸ ص ۳۰۸-۳۰۷.

آسمان کبود است بدترند، فتنه از آنها خارج شده، به سوی آنها باز می‌گردد). و اگر این ظهور فرخنده (رهاننده، تسلی دهنده و یمانی) نبود، اسلام از بین می‌رفت و این مبالغه نیست بلکه امریست که روایات ائمه در مورد آخر الزمان، بیان کردند. علاقه مندان، برای کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه، می‌توانند به کتب برادران، انصار امام مهدی (علیه السلام) مراجعه کنند.

ابو طفیل گوید: (فَقُلْتُ: يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! قَوْلَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - (وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ)، مَا الدَّابَّةُ؟ قَالَ: يَا أبا الطُّفَيْلِ! اللَّهُ عَن هَذَا. فَقُلْتُ: يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَحْبَبْتَنِي بِهِ. قَالَ: هِيَ دَابَّةٌ تَأْكُلُ الطَّعَامَ وَتَمَشِي فِي الْأَسْوَاقِ وَتَنْكِحُ النِّسَاءَ. فَقُلْتُ: يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! مَنْ هُوَ؟ قَالَ: هُوَ زُرُّ الْأَرْضِ الَّذِي تَسْكُنُ الْأَرْضُ بِهِ. قُلْتُ: يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! مَنْ هُوَ؟ قَالَ: صَدَّقَ هَذِهِ الْأُمَّةَ وَفَارَوْقَهَا وَرَبِيَّهَا وَذُو قَرْنَيْهَا. قُلْتُ: يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! مَنْ هُوَ؟ قَالَ: الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ)، (وَالَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ)، (وَالَّذِي جَاءَ بِالصُّدُقِ)، (وَالَّذِي صَدَّقَ بِهِ)، وَالنَّاسُ كُلُّهُمْ كَافِرُونَ غَيْرِي وَغَيْرُهُ. قُلْتُ: يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! فَسَمِّئْ لِي؟ قَالَ: قَدَسَمَّيْتُهُ لَكَ يَا أبا الطُّفَيْلِ)، (روزی ابا طفیل را در منزلش دیدار کردم و برایم حدیثی بازگو نمود تا آنجا که عرض کردم: ای امیر مؤمنان، دابه چیست؟ فرمود: او کسی است که غذا می‌خورد و در بازار راه می‌رود و با زنان ازدواج می‌کند. عرض کردم: ای امیر مؤمنان، او که زمین به واسطه او آرامش دارد، کیست؟ فرمود: او صدیق، جدا کننده حق از باطل و ذوالقرنین این امت است. دوباره پرسیدم: او کیست؟ فرمود: او کسی است که خدای تعالی درباره‌ی وی فرمود: (وَالَّذِي جَاءَ بِالصُّدُقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ وَالَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ وَالَّذِي جَاءَ بِالصُّدُقِ وَالَّذِي صَدَّقَ بِهِ) و مردم همگی غیر من و او، کافرند. عرض کردم: نام وی را برای من بگوئید. فرمود: ای ابا طفیل، نام او را برای تو گفتم).^(۷۶)

همانا از جمله امور قابل توجهی - که منکران دعوت حق به گرفتن آنها بسنده می‌کنند - بخدا سوگند، به غیر از [کلام] آل محمد، کلامشان بسیار طولانی و بی‌مزیت بوده که طالب خود و کسی که به درک آن متمایل شده را ملول و خسته می‌کند. همانا سید احمد الحسن (علیه السلام) در تمام کتاب‌هایی که با یمین شریف خویش نگاشتند، به حجم کتاب و تعداد صفحات آن به اندازه‌ی دقت و تمرکز بر نگاشتن سطور، در قالب زبانی ساده، شیوا، واضح و بلیغ،

توجهی نداشتند. نوشته هایی بسیار واضح، که همه‌ی جهان و حتی کسانی که سواد متوسطی دارند، از آن‌ها بهره مند می‌شوند. و مبالغه نمی‌کنم اگر بگویم، حتی قشر ابتدایی و کم سواد هم می‌تواند از آن‌ها بهره مند شوند و این امری است که مردم دورادور انتظار آن را داشتند نه این‌که هرگاه مردی ببیند که تألیفات و صفحات کتیب و لغات استعمال شده در آنها، فزونی یافته و اصطلاحات بسیار به همراه شرح‌ها و توضیحات مفصل در آن گنجانده و گویا این کتاب را فقط به صرف این‌که به او، عالم بگویند، نوشته است نه این‌که مردم را به معرفتی برساند تا دست آویزی برای آنان در پناه بردن به حق باشد!

و شاید روانی، سادگی و بلاغت این دعوت مبارک باعث شده که برخی از افراد، آن را سبک شمرده و ناقص بشمارند و آنچه که از رسول الله روایت شده، حقی در برابر توست (محمد بن یحیی از احمد بن محمد از بکر بن صالح از غفاری از جعفر بن ابراهیم گوید: از اباعبدالله علیه السلام شنیدم که فرمودند: رسول الله می‌فرماید: قال رسول الله (ص): (من رأى موضع كلامه من عمله قلّ كلامه الا في ما يعنيه)،^(۷۷) (هر کس سخن گفتنش را از کارهای خویش حساب بکند کلامش کم می‌شود (سخن نمی‌گوید) مگر در مواقعی که برایش لازم باشد).

پس این نکته‌ی ساده‌ای بود که می‌خواستم توجه را معطوف آن سازم. امید است که مایه‌ی نزدیکی و تقرب به حق برای طالب آن باشد. پس سید احمد الحسن علیه السلام با اوصافی که پدران بزرگوارش از خُلق و خوی، خلقت و منطق ذکر کردند، آمده است. بلکه او، امور اسلام را به جایگاه حقیقی و نخستین خود، بعد از این‌که یاغیان و راهزنان آن را از راه راست خود، منحرف کرده و به بی‌راهه بُردند، بازگرداند. و باقر آل محمد علیه السلام در توصیف یمانی علیه السلام، صادق بودند که فرمودند: (به حق و راه مستقیم، دعوت می‌کند).^(۷۸)



۷۷ - الکافی - شیخ کلینی: ج ۲ ص ۱۱۶.

۷۸ - الغیبة - للنعمانی ص ۲۶۴.

مردم چگونه خدایشان را می شناسند؟؟؟

سؤال در مورد کیفیت معرفت، از نخستین سؤالاتی است که به ذهن انسان خطور می کند و پاسخگویی به آن، بعنوان حل معضل بناهای فکری انسانی، تلقی می شود و در این میان به سؤال مجهول و بی پاسخی تبدیل شده که مردم از روی تعصب یا پاسخ هایی حول تشویق قدرت بر عمل بر آن، عرضه می دارند، بدون این که در طلب پاسخ حقیقی آن، اصرار یا پافشاری کرده باشند و علیرغم آن چه که بشریت در طول مسیر فکری خود، انجام داده. تا بحال هرگز نتوانسته از حد اضطرابی که باعث ایجاد معضل در کیفیت معرفت شده، تجاوز کند؛ بدین سبب که انسان بر محور معرفت، آفریده شده است.

و خداوند می فرماید: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾، (پس روی خود را با گرایش تمام به حق به سوی این دین کن با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است آفرینش خدای تغییرپذیر نیست این است همان دین پایدار ولی بیشتر مردم نمی دانند).^(۷۹) یعنی، هر آن چه که میسر است، و طبق ارادهی خالقش می باشد، در آن موجود است. پس چرا امکانپذیر نباشد!!؟ وجود او، در این عالم جسمانی، معرفت را برای خود در قالب این سؤالات متعلق می کند. چگونه (به این عالم آمدم) و (علت وجودمان در این عالم چیست) و چرا به این عالم آمدم) و به قول شاعر: (از کجا آمده ام آمدم بهر چه بود/ به کجا می روم؟ آخر نمایی و ظنم).

این سه سؤال اساسی، از منظومه ی یادآوری معرفت است [معرفتی که با یادآوری حال خود در عالم ذر، نخستین نشأت، صاحب خود را تعیین می کند] و نه معرفت انشائی، [معرفتی که با آن به سؤال خدا پاسخ داد]: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾،^(۸۰) (و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم گفتند چرا گواهی دادیم تا مبدا روز قیامت بگوئید ما از این [امر] غافل بودیم). پس این معرفت، نخستین نشأت یا معرفت انشائی است - همان گونه

۷۹ - الروم: ۳۰.

۸۰ - الأعراف: ۱۷۲.

که نظریه های معرفت بشری متوهم شدند- و معرفت و شناخت پاسخ به سؤال (چگونه)، قلب و مرکز بنای فکری سلیم، نزد انسان است. تا بوسیله ای این دو سؤال، در مسیر بحث در باب پاسخگویی به این دو سؤال آخر، حرکت کند.

همانا معرفت (کیفیت)، کشفِ منهجی برای شناخت مُسبب اسباب می باشد که بر بندگان خویش با کلمه (الله) متجلی گشته، مدینه ای کمالات الهی که از اسماء و صفات، مقاصد و نشانه ها و تجلیاتش تشکیل می یابد. عیسی علیه السلام فرمود: (در ابتدا، کلمه بود) ^(۸۱) و کلمه؛ یعنی، منهج اوست که معرفت خود را بوسیله ای آن، میسر می گرداند و با کلمه اش، مدینه کمالات خود و اسماء کمالات و صفاتشان را ظاهر می گرداند و این کلمه، کتاب تکوینی است - اگر تعبیرش درست باشد، نقشه ای هستی است - و [کلمه] نقطه ای است که خداوند با آن، آفریده ای عارف، یعنی محمد را آفرید و او نوری است که به نوشته ای کلمه تدوینی، تبدیل شد. پس محمد نونِ فیضِ نازل و ظرفِ فیض از باب کلمه ای (الرحمن) می باشد و (الرحمه)، حجاب و حایل درخشان بین محمد و ذات (کلمه) تکوینی است و لذا محمد، خود کلمه ای تام الله، - صورت کلمه ای نکوینی و صورت حاکی از اصل - و علی علیه السلام دروازه ای فیض این کلمه است. و این امری است که از فرموده ای خداوند، پرده بر می دارد: ﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾ ^(۸۲) (تا [فاصله اش] به قدر [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیکتر شد). و تفصیل آن در حدیث معراج از امام صادق علیه السلام در مورد ترجمه ای کلمه (القرآن) وارد شده، که فرمودند: (آن گاه جبرئیل او را موقفی متوقف نمود و گفت ای محمد، به جایگاهی رسیدی که هیچ فرشته و پیامبری به آن نرسیده است. پروردگارت نماز می گزارد. او فرمود: ای جبرئیل، چگونه نماز می گذارد؟ جبرئیل گفت: او می فرماید: سبوح قدوس من پروردگار فرشتگان و روح رحمتم بر خشمم تقدم دارد. آن گاه پیامبر(ص) فرمود: خداوندا از ما درگذر و بیامرز. در آن موقف فاصله پیامبر با مقام ربوبی به اندازه دو کمان یا کمتر از آن بود؛ چنان که خداوند در قرآن می فرمود: ﴿قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾ [= دو کمان یا نزدیک تر] ابوبصیر گفت: جانم به قربانت! مراد از قاب قوسین او ادنی چیست؟ فرمود: میان دو طرف کمان تا

۸۱ - یوحنا- باب اول: آیه ۱.

۸۲ - النجم: ۹.

سر آن. ابوبصیر گفت: [منظور از] دو کمان یا نزدیک‌تر چیست؟ فرمود: به اندازه فاصله انتهای قوس تا سر آن. و فرمود: و میانشان حجابی می‌درخشید و خاموش می‌شد. این مطلب را نفهمیدم جز این که فرمود: زبرجدی است، پیامبر گویی به اراده خدا، از میان سوراخ سوزن به نور عظمت [الهی] نگریست. آن گاه، خداوند فرمود: پس از تو چه کسی برای امت خواهد بود؟ فرمود: علی بن ابی‌طالب امیر مؤمنان و سرور مسلمانان و رهبر شرافت‌مندان است). (۸۳)

سید احمد الحسن علیه السلام فرمودند: (نام (الله) اسم ذات یا کمالات الهی می‌باشد، و بخشنده بخشایش‌گر باب ذات است، و از این باب درهایی به تعداد نام‌های او سبحانه و تعالی باز می‌شود، و همانا باب "بخشنده = الرحمن" را دری که نام‌های الله از آن تشکیل می‌شوند؛ زیرا که او با رحمت تعامل می‌کند، در غیر این صورت بلاها و تنگ‌دستی‌ها بر خلقی که ذکر کننده جان خود (منیت) و غافل از پروردگار خویش تن، جاری می‌شوند. پس توحید در مرتبه اول: شناختن درهم شکل گرفتن همه این نامها در ذات الهی می‌باشد، یعنی خداوند بخشنده و بخشایشگر، رحمت در ذات اوست، و توانا است، و توانایی در ذات او می‌باشد. و شناخت کل این نامها از باب رحمت جاری گردیده‌اند، باب رحمت، باطن آن بخشایشگر و ظاهر آن بخشنده است. و شناخت کل این نامها مبنی بر این که از ذات جدا نیستند، بلکه آن همان ذات است. و شناخت کل این نامها و صفات در جهت نیاز خلق به آنها است، و وجود آن از جهت نیازمندی خلق است، نه از جهت متعلق شده به او سبحانه و تعالی است! بلکه او سبحانه و تعالی با ذات برای خلق تجلی شده تا شناخته شود - خداوند گنجی بود و خلق را خلق کرد تا شناخته شود -، و شناخت او سبحانه و تعالی به شناخت ذات یا الله می‌باشد، و شناخت کلی او سبحانه و تعالی با عجز از معرفت او برگرفته است، او منزّه و فراتر است از آنچه با او شریک می‌سازند، یعنی عجز از شناخت او در مرتبه کنه یا حقیقت می‌باشد، و شناخت " ذات یا الله " همانا از باب آن یا بخشنده بخشایشگر میسر می‌گردد، و برای حاصل گشتن این شناخت همه عوالم با این سه نام فتح شدند: " الله الرحمن الرحیم "، و می‌یابیم که کتاب خداوند متعال در دو نسخه: خواندنی "قرآن" و تکوینی "خلق" همانا با "بسم الله الرحمن

الرحیم" آغاز می‌شوند، پس قرآن با بسم الله الرحمن الرحیم آغاز و خلق " عالم کائنات " با محمد و علی و فاطمه آغاز گردیده اند. و آنها علیهم السلام تجلی " الله الرحمن الرحیم " می‌باشند، و در مقدمه بیان کردم که منزلتهای ماه، آنها خاندان محمد ص امامان و مهدیین، و آنها درهای معرفت می‌باشند، خداوند متعال فرمود: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَأَتَقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾، (در باره [حکمت] هلالها[ی ماه] از تو می‌پرسند بگو آنها [شاخص] گاه‌شماری برای مردم و [موسم] حج‌اند و نیکی آن نیست که از پشت‌خانه‌ها درآید بلکه نیکی آن است که کسی تقوا پیشه کند و به خانه‌ها از در [ورودی] آنها درآید و از خدا بترسید باشد که رستگار گردید).^(۸۴) و این برای تو به صورت واضح علت وارد شدن حروف مقطعه را بیان می‌کنند، - همان‌گونه که از آنها (حروف مقطعه) در قرآن یاد می‌کنند - مستقیم بعد از بسم الله الرحمن الرحیم و در اول سوره‌ها، پس علت تقدم آن در کتاب قرآن همان علت تقدم آن در کتاب نشأت (خلق) می‌باشد).^(۸۵)

پس کیفیت، منهج معرفت و شناخت است و خداوند سبحان، معرفت خود را با رسالت (کلمه) بعنوان صفتی برای خود، و با رسول، [ظرف حامل آن رسالت و آیینی تجلی گاه صفات او] ميسر می‌گرداند. پس اگر رسول نباشد، رسالتی ظهور نمی‌کند و اگر رسالت نباشد، رسولی ظهور نمی‌کند. هرگز این دو از یک‌دیگر جدا نمی‌شوند. و اختلافی میان آن دو نیست. و اگر رسالتی با رسول خود، اختلاف داشته باشد، رسول، آشکار نمی‌شود و امرش واضح نمی‌گردد و اگر رسول از رسالت خود، تخلف کند. رسالت به تعطیلی کشیده شده و سبب ایجاد نزاع و درگیری و اختلاف می‌شود. پس بدین سبب، همواره رسول موجود است مادامی که رسالت وجود دارد. غیر از این‌که، چیزی که بر زمین واقع گردیده، این است که مردم در قبول رسالت و رسول با استناد بر نظام الهی در ایجاد آن دو، چگونگی شناخت یا برگرفتن یکی و رویگردانی از دیگری، مورد آزمایش قرار گرفتند. و این امری است که اتفاق افتاده. بر حسب استنباطم، موضع و موقف مردم، در آغاز رسالت این بوده که مشکلی با اصل

۸۴ - البقرة: ۱۸۹.

۸۵ - کتاب توحید- سید احمد الحسن رحمته الله علیه ص ۲۲-۲۱.

رسالت نداشتند - بر حسب زعمشان - می دانند که آن رسالت، از سوی پروردگارشان است به جایی که قرآن از حال آنان حکایت می کند: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْتَيْنِ عَظِيمٍ﴾،^(۸۶) (و گفتند چرا این قرآن بر مردی بزرگ از [آن] دو شهر فرود نیامده است). پس در مورد رسالت، هیچ مشکلی ندارند. اما قبول و پذیرش رسول و حامل رسالت، بر آنان گران آمد. پس به مجرد آنچه که خدایش به او [از حمل رسالت] واگذار کرده، از روی ستم، شانه خالی کردند و در دور تنزیل دچار خسران شدند. پس تلاش کردند که برای پیروزی در دور تأویل، حقه ای طرح ریزی کنند بنا به توصیف این که این قرآن به آنچه چیزی که محکتر است، هدایت می کند. و خداوند می فرماید: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾،^(۸۷) (قطعاً این قرآن به [آیینی] که خود پایدارتر است راه می نماید و به آن مؤمنانی که کارهای شایسته می کنند مژده می دهد که پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود).

در باب این آیه، از آل محمد چنین روایت شده: علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از ابراهیم بن عبد الحمید از موسی بن اکیل نمیری از علاء بن سیابه از ابی عبدالله (علیه السلام) نقل می کنند که در مورد این فرموده خداوند متعال: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾، فرمودند: (به امام هدایت می کند)،^(۸۸) یعنی، به حامل خود هدایت می کند؛ زیرا او به حمل آن توانا تر است و کسی است که طبق خواست و اراده ی پروردگارش، آن را اقامه می کند.

و توجه به یک نکته، حائز اهمیت است که این امر همان گونه که در زمان تنزیل بوده، در زمان تأویل نیز خواهد بود و خداوند می فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * وَآخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾،^(۸۹) (اوست آن کس که در میان امیین فرستاده ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند * و [نیز بر جماعتی] دیگر از

۸۶ - الزخرف: ۳۱.

۸۷ - الإسراء: ۹.

۸۸ - کافی - للشيخ كليني: ج ۱ ص ۲۱۶.

۸۹ - الجمعة: ۲-۳.

ایشان که هنوز به آنها نپیوسته‌اند و اوست ارجمند سنجیده کار). پس امر تنزیل، یک رسول داشت و او محمد بود و در آخرین نیز رسولی است و او رسول تأویل می‌باشد و اوست آن رسول که خداوند درباره‌ی او می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾^(۹۰) (اوست کسی که پیامبر خود را به [قصد] هدایت با آیین درست روانه ساخت تا آن را بر تمام ادیان پیروز گرداند و گواه بودن خدا کفایت می‌کند). و در این آیه‌ی کریمه و سوره‌ی مبارک، نشانه‌هایی است برای صاحب‌دلان.

نام سوره، سوره‌ی فتح است و فتح دو مرتبه است. فتح ملکوتی؛ یعنی، عروج ارواح در ملکوت خداوند. تا ببینده‌ی نشانه‌های خداوند سبحان باشد و فتح دوم، فتح در عالم ملک است که با قیام و برپایی دولت عدل الهی، محقق می‌گردد.

و خداوند می‌فرماید: ﴿سُورِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾^(۹۱) (به زودی نشانه‌های خود را در افقها [ی گوناگون] و در دل‌هایشان بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او خود حق است آیا کافی نیست که پروردگارت خود شاهد هر چیزی است) و هم‌چنین عدد آیه در سوره‌ی فتح (۲۸) است و برای خواننده‌ی بزرگوار آنچه که رسول تأویل در باب ۲۸ حرف از حروف علم می‌را بیان کردند، نقل خواهم کرد.

سید احمد الحسن علیه السلام فرمودند: (همانا انبیاء و اوصیاء دورود پروردگار بر آنها باد، در بیان دو حرف از معرفت و توحید تلاش کردند، و کسی از آنها قبول نمی‌کرد مگر بعضی از بنی آدم و آن هم بعد سرگردانی، و چیزی که امروز و فردا مورد طلب است آن بیان بیست و هفت حرف از معرفت و توحید است. از ابی عبدالله علیه السلام فرمود: علم بیست و هفت حرف می‌باشد، و کل انبیاء فقط با دو حرف آمدند و تا امروز مردم غیر از آن دو حرف چیزی را نمی‌دانند، پس اگر قائم ما قیام کند، بیست و پنج حرف را خارج می‌کند و بین مردم نشر می‌دهد، و دو حرف را بر آن اضافه می‌کند تا این‌که بیست و هفت حرف نشر گردد. و معرفت و توحیدی که برای بنی آدم امکان تحصیل آن را دارد بیست و هشت حرف می‌باشد،

یک حرف از آنها به آل محمد که راز آنها می باشد اختصاص داده شده است، و امر به ابلاغ آن به مردم نشدند؛ زیرا که مردم تحمل آن را ندارند. از احمد بن محمد از محمد بن الحسین از منصور بن عباس از صفوان بن یحیی از عبدالله بن مسکان از محمد بن عبد الخالق و ابی بصیر گفت: ابو عبدالله (علیه السلام) فرمود: ای ابا محمد، بخدا قسم همانا در نزد ما رازی از رازهای خدا می باشد، و دانشی از دانش خداوند، به خدا قسم آن را نه فرشته مقرب و نه نبی فرستاده شده و نه مومنی که خداوند قلب او را برای ایمان امتحان کرده، تحمل نمی کند، بخدا قسم کسی غیر از ما را بدان مکلف نمود، و کسی جز ما با آن عبادت نکرد. و همانا در نزد ما رازی از رازهای الهی می باشد، و علمی از علم الله، خداوند تبلیغ آن را به ما امر کرد، و چیزی که خداوند ما را امر به تبلیغ آن کرد تبلیغ کردیم، و نه مکانی و نه اهل و نه حمل کننده آن را نیافتیم که آن را حمل کنند، تا این که خداوند اقوامی را برای آن خلق نمود، از گلی که از آن گل محمد و خاندان و ذریه او، و از نوری که خداوند از آن محمد و ذریه او، و آنها را به فضل رحمت خویش که از آن محمد و ذریه او را خلق نمود، خلق شدند، و از خداوند تبلیغ کردیم چیزی که به ما امر شده تبلیغ کنیم، آن را قبول و متحمل شدند، پس به آنها تبلیغ شده و آن را قبول و متحمل شدند} و ذکر ما را بدانها ابلاغ کرد، و دلهای آنها به حدیث و معرفت ما متمایل شد، و اگر آنها از این موارد خلق نمی شدند هرگز اینگونه نمی شدند، به خدا قسم نمی توانستند آن را تحمل کنند. سپس فرمود: همانا خداوند برای جهنم و آتش اقوامی را خلق نمود، و همانگونه که به آنها ابلاغ کردیم به امر شد که ابلاغ کنیم، و از آن بد خلقی نمودند و دلهای آنها نفرت یافت و آن را بر ما رد کردند، و نتوانستند متحمل شوند و آن را تکذیب کردند و گفتند: جادوگر دروغ گو، و خداوند بر دلهایشان مهر زد و آنها را به فراموشی واگذارد، سپس خداوند زبان آنها را به گفتار بعضی از حق مجبور کرد، و آنها به حق نطق می کنند اما دلهایشان منکر است، و توسط آن از اولیاء و اهل طاعت خداوند، دور می شوند، و اگر این نبود خداوند در زمین خویش عبادت نمی شد، و به دستکشی از آنها و رازداری امر شدیم، و دست بکشید از کسی که خداوند از آن به دست کشیدن امر نمود، و از کسی که خداوند امر به راز داری و حفظ او کرده، رازداری و حفظش کنید. فرمود: سپس دست خود را بلند نمود و گریه کرد، و ایشان (علیهم السلام) فرمود: خداوند همانا آنها عده کمی می باشند، پس زندگانی ما را برای آنها قرار ده و مردن ما را مردن آنها قرار ده، و دشمنی

برای تو را بر آن‌ها مسلط نکن که ما را شوکه نمایی، پس اگر تو ما را با آن‌ها شوکه کردی، ابدا در زمینت عبادت نمی شوی و بر محمد و آل محمد درود بفرس. و از ابی عبدالله علیه السلام فرمود: همانا امر ما راز در راز، و رازی محفوظ، و رازی که جز برای راز افاده ندارد، و رازی بر راز است، و رازی که با راز پوشیده است.

امام ابو جعفر علیه السلام فرمود: همانا این امر ما محفوظ و در عهد پنهان است، و هر کس آن را هتک کند خداوند ذلیلش گرداند. امام ابو جعفر علیه السلام فرمود: همانا امر ما همان حق، و حق و همان ظاهر و باطن باطن، و همان راز و راز راز، راز محفوظ، و رازی که با راز پنهان است. و این بیست و هشت حرف از علم و معرفت که آن به تعداد منازل ماه می‌باشد، چهارده ماه و چهارده هلال همان‌گونه که در ماه (برج) است، و آن‌ها حجت‌های الهی می‌باشند، و کلمات او که با آن‌ها بر عالمیان و حج اکبر تفضل نمود. و چهارده ماه آن‌ها عبارتند از: محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و محمد صلوات خدا بر آنها. و امام هلال‌ها عبارتند از: دوازده مهدی و اول آن‌ها دارای دو مقام است: مقام رسالت و مقام ولایت و تعداد آن‌ها سیزده می‌شود، و همراه آن‌ها دختر فاطمه زهرا سلام الله علیها است و در جمع چهارده می‌شوند. و هلال‌ها از آن‌ها می‌باشد و ایشان نشانه‌های ساعت و قیامت هستند و خداوند می‌فرماید: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾، (درباره [حکمت] هلالها [ی ماه] از تو می‌پرسند بگو آن‌ها [شاخص] گاه‌شماری برای مردم و [موسم] حج‌اند و نیکی آن نیست که از پشت‌خانه‌ها درآید بلکه نیکی آن است که کسی تقوا پیشه کند و به خانه‌ها از در [ورودی] آن‌ها درآید و از خدا بترسید باشد که رستگار گردید).^(۹۲) و روزی که در نهایت ماه باقی می‌ماند روز غیبت هلال و ماه می‌باشد، و آن نزد خداوند هزار سال می‌باشد، و کمتر از هزار سال " کار [جهان] را از آسمان [گرفته] تا زمین اداره می‌کند آنگاه [نتیجه و گزارش آن] در روزی که مقدارش آن چنان که شما [آدمیان] بر می‌شمارید هزار سال است به سوی او بالا می‌رود.

﴿يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾، (کار [جهان] را از آسمان [گرفته] تا زمین اداره می کند آنگاه [نتیجه و گزارش آن] در روزی که مقدارش آن چنان که شما [آدمیان] برمی شمارید هزار سال است به سوی او بالا می رود).^(۹۳) و آن موافق غیبت امام مهدی علیه السلام می باشد، همان گونه که معلوم است، پس باید او یک روز یا کمتر غیبت کند تا کلمه الله تحقق یابد، " و اگر سخنی از پروردگارت پیشی نگرفته و موعدی معین مقرر نشده بود قطعا [عذاب آنها] لازم می آمد. ﴿وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُسَمًّى﴾، (و اگر سخنی از پروردگارت پیشی نگرفته و موعدی معین مقرر نشده بود قطعا [عذاب آنها] لازم می آمد).^(۹۴) و با نزدیک شدن به روز دیگر روزهای خداوند تمام می گردند. و این روز یا بعضی از روز (روز غیبت) حرف ذخیره شده و مکنون در نزد خداوند را نشان می دهد، همان حرفی که از برای غیر آن خارج نمی شود، و هیچ کدام از خلق آن را نمی داند، و آن راز غیبت حقیقت و کنه است، و آن و او (هو) است. اما هاء (هو) پس آن بیست و هشتمین حرف است که کسی جز آل محمد با تمام و کمال آن را نمی داند، و آن همان گونه که تقدیم کردم راز آنها می باشد. و چیزی که مطلوب است - آن توحید حقیقی - شناخت اسم اعظم هفتاد و دو حرف است، و آن باطن بیست و هشت حرف می باشد، برای این که از طریق آن بنده بداند او از شناخت بدون آن حرف باقی مانده عاجز است، و چیزی باقی نمی ماند مگر عجز از معرفت، پس اگر عبارت "م ح م" از اسم محمد را دانستی آیا گفته می شود که محمد را شناختی؟ یا به تو گفته می شود محمد را نمی شناسی؟ بلکه چیزی که خواهی شناخت حروفی از نام است، و اسم بدون کل حروف آن شناخته نمی شود).^(۹۵)

اگر عبارت آخر از فرموده یمانی آل محمد (علیهم السلام) را تدبیر کنیم که فرمود: (پس اگر عبارت "م ح م" از اسم محمد را دانستی آیا گفته می شود که محمد را شناختی؟ یا به تو گفته می شود محمد را نمی شناسی؟ بلکه چیزی که خواهی شناخت حروفی از نام است، و اسم بدون کل

۹۳ - السجدة: ۵.

۹۴ - طه: ۱۲۹.

۹۵ - کتاب توحید - سید احمد الحسن (علیه السلام): ص ۱۵-۱۳.

حروف آن شناخته نمی شود).

و اگر به نحوه سلام و درودی که از آل محمد آموخته ایم، توجه کنیم: (السلام علی فاطمة و آبیها و بعلها و بنیها و السر المستودع فیها)، (سلام بر فاطمه و پدر و همسر و فرزند و سرّی که در او به ودیعه گذارده شده)، توجه کنیم و آن را به آنچه که سید احمد الحسن علیه السلام بیان کردند، ارتباط دهیم که حرف (م) حرف نخستین اسم محمد نظیر الف در أحمد علیه السلام و آن اشاره به فاطمه علیه السلام در فرموده‌ی خداوند متعال: ﴿أَلَمْ نَكْتُبْكَ﴾^(۹۶) دارد. و (ح) در نام محمد، نظیر حرف (لام) است که بر علی علیه السلام دلالت می کند. به جایی که از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمودند: (من أنا حاء الحوامیم/ من سرآمد حروف ح هستم).^(۹۷)

و(میم) حرف دال بر محمد می باشد و اگر به حرف میم در اسم محمد، توجه کنیم، آن را مضاعف یعنی تکرار شده می بینیم. و شاید این تکرار بر (فرزندان) ذریه‌ی محمد دلالت می کند و رازی که باقی می ماند، در حرف دال است. پس تا زمانیکه راز و معرفت حرف دال، آشکار نشود، معرفت محمد، معرفت ناقصی به حساب می آید.

و در رجوع به آنچه که از آل محمد در شأن قائم علیه السلام روایت شده، می یابیم که دو نام دارد، نامی پنهان و نامی آشکار، پس پی می بریم که حرف دال در نام محمد دارنده‌ی ظاهر و باطن می باشد، اسم پنهان و اسم آشکار اشاره به روایت طولانی دارد که تنها به ذکر موضع شاهد، بسنده می کنیم: از ابی جعفر علیه السلام از پدر بزرگوارش از جدش علیه السلام نقل می فرماید که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر فرمودند: (يُخْرَجُ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَبْيَضَ اللَّوْنِ، مَشْرَبٌ بِالْحَمْرَةِ، مَبْدَحُ الْبَطْنِ عَرِيضُ الْفَخْدَيْنِ، عَظِيمُ مَشَاشِ الْمَنْكِبَيْنِ، بَظْهَرِهِ شَامَتَانِ، شَامَةٌ عَلَي لَوْنِ جِلْدِهِ، وَشَامَةٌ عَلَي شَبْهِ شَامَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، لَهُ إِسْمَانُ: اسْمٌ يَخْفَى وَاسْمٌ يَعلَنُ، فَأَمَّا الَّذِي يَخْفَى فَأَحْمَدُ، وَ أَمَّا الَّذِي يَعلَنُ فَمُحَمَّدُ، إِذَا هَزَّ رَأْيْتَهُ أَضَاءَ لَهَا مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ)، (در آخر الزمان مردی از فرزندان من قیام خواهد کرد که رنگ پوست او سفید بوده و به سرخی می گراید (سرخ و سفید) و دارای شکم و راهائی عریض و پهن و شانۀ هائی بزرگ می باشد. در پشت او دو خال یکی به رنگ پوست و دیگری شبیه خال پیامبر صلی الله علیه و

۹۶ - البقرة: ۱.

۹۷ - الزام الناصب في اثبات الحجّة الغائب - شيخ علي اليزدي الحائري: ج ۲ ص ۱۵۸.

آله و سلم بوده و دو نام دارد یکی پنهان و دیگری آشکار، اما آن که پنهان بوده، احمد، و آن که آشکار بوده، محمد، می باشد زمانی که پرچم خود را به اهتزاز در آورد تمام آنچه که میان مشرق و مغرب است برایش روشن و آشکار می شود).^(۹۸)

و از طریق معرفت اسم پنهان، به معرفت محمد آغاز می کنیم، معرفتی که این زمین را برای اقامه‌ی دولت محمد، واجد شرایط سازد تا هدف از خلقت این عالم، محقق گردد همان گونه که در عوالم ملکوتی تحقق یافته است.

غیر از این نیست که زندگی بشری، بخصوص در این دوره و زمانه، هم چیز را معکوس نشان می‌دهد و چیز پست، به چیز با ارزش تبدیل شده. پس بر مقام رسول، [پدیدند و] دست درازی کردند و بین قرآن و صاحبش، جدایی انداختند. و ادعای تمسک به رسالت با به کناره گیری رسول کردند. بلکه دور تر رفتند، با این ادعا که بعد از اکمال و اتمام تنزیل رسالت، به رسول، نیازی نداریم. در حالی که خود بخوبی می دانند که در این گفته، مصادره‌ی آشکاری وجود دارد؛ زیرا قرضشان این است که خداوند راه عمل به رسالت را برایشان ترک کرده تا خود موافق به آنچه که قرار می‌دهند، بدان عمل کنند. امری که همواره ثابت است و جای هیچ جدلی در آن نبوده، این است که هر زمان، دارنده‌ی حیثیت‌هایی غیر از آنچه که ذکر شده، می‌باشد و این رسالت خاتمه، قادر به ایجاد تعامل میان تمام حیثیت‌ها و ایجاد راه حل‌های برای بسیاری از مشکل‌ها می‌باشد و خداوند می‌فرماید: ﴿يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾^(۹۹) (هر که در آسمان‌ها و زمین است از او درخواست می‌کند هر زمان او در کاری است). اما چه کسی قادر به استنباط راه حل‌های موجود در آن رسالت می‌باشد؟! امری که اکیداً عاقلان در آن اختلاف ندارند، این است که: شخص قادر، تنها کسی است که مسئولیت حمل رسالت در آن زمان، به او واگذار شده است؛ زیرا زمانی نیست که خالی از صاحب و حامل رسالت باشد. و فرض یا تصور چنین امری، بدان معناست که خداوند سبحان، رسالت خود را ضایع ساخته و خداوند از چنین امری پاک و منزّه است و می‌فرماید: ﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَّاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ

۹۸ - بحار الأنوار - مكتبة اهل البيت الالكترونية - للعلامة المجلسي: ج ۵۱ ص ۳۵.

۹۹ - الرحمن: ۲۹.

لَعَلَّمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۱۰۰﴾ (و چون خبری [حاکمی] از ایمنی یا وحشت به آنان برسد انتشارش دهند و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند قطعا از میان آنان کسانی اند که [می‌توانند درست و نادرست] آن را دریابند و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود مسلما جز [شمار] اندکی از شیطان پیروی می‌کردید). شاید آنچه که به امر تنزیل مربوط می‌شود، بیان این است که الفاظ رسالت چیزی نیست جز چکیده ای از معانی آن. و مقصود اصلی، نظر مستقیم به معانی کلمات الهی موجود در آن، است و الفاظ موجود در رسالت، چیزی نیست، جز راهی از راهها، برای آزمایش مردم. پس آیا مردم به کلمات الهی جسارت خواهند کرد و با ترازوی ناقص خود، وزنشان می‌کنند؟! یا این که متوجه خواهند شد و با میزان کامل خداوند آن را به میزان خواهند کشید؟! آنچه نزدشان ثابت شده، این است که مقصود خدا را کسی در نمی‌یابد جز آن کس که خود او متصدی و قائم به این امر، قرار داده و می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (۱۰۱) (و پیش از تو [نیز] جز مردانی را که به آنان وحی می‌کردیم گسیل نداشتیم اگر نمی‌دانید از پژوهندگان کتابهای آسمانی بپرسید)

امری محال است که خداوند حکیم، ذکر اینچنینی خود را بدون مردی از اهلس که قائم بدان و حافظ آن و تبیان کننده‌ی آن باشد، ترک کند و می‌فرماید: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ﴾ (۱۰۲) (بلکه [قرآن] آیاتی روشن در سینه‌های کسانی است که علم [الهی] یافته‌اند و جز ستمگران منکر آیات ما نمی‌شوند). و قرآن کریم بوضوح کامل آن را آشکار می‌سازد و خداوند می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِي مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (۱۰۳) (ولی چنین نیست به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند سپس از حکمی که کرده‌ای در دلهایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند و کاملا سر تسلیم فرود آورند).

۱۰۰ - النساء: ۸۳.

۱۰۱ - الأنبياء: ۷.

۱۰۲ - العنكبوت: ۴۹.

۱۰۳ - النساء: ۶۵.

در این آیه، خطاب به مخاطب حاضر است، نه غایب و چه بسا کسی گوید که خطاب به محمد است! آری خطاب به محمد در دوره‌ی تنزیل است. اما بعد از کامل شدن دوره‌ی تنزیل چه کسی مخاطب است که به مقام رسول الله قیام می‌کند؟ یا این که می‌گویند، آیه با وفات رسول الله نیز وفات یافته است؟!

پس باید، مخاطبی برای این آیه وجود داشته باشد. چراکه این قرآن در میان مردم، همانند شب و روز در جریان است. مردمی که در زمان رسول الله می‌زیستند، هر گاه امری در قرآن بر آن‌ها مشتبه می‌شود، به سوی رسول الله می‌شتافتند تا در مورد آن چه مشاجره کردند، میان آنان حکم کند. پس مردم بعد از رحلت رسول الله به سوی چه کسی از عالم در هر زمان، بشتابند؟! پس اختلاف موجود میان مردم، به تمام زمان‌ها تعلق دارد و منحصر به زمان رسول الله نیست.

در تفسیر عیاشی آمده است: عبد الرحیم القصیر گوید: (كنت يوما بين الايام عند ابي جعفر عليه السلام فقال: يا عبدالرحيم، قلت: لبيك، قال: قوله: (انما أنت منذر و لكل قوم هاد) قال رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم أنا المنذر و علي الهادي، من الهادي الى اليوم فسكت طويلا ثم رفعت رأسي فقلت: جعلت فداك هي فيكم توارثوها رجل فرجل حتي انتهت اليك فانت جعلت فداك الهادي. قال: صدقت يا عبد الرحيم ان القرآن لا يموت والآية حية لا تموت فلو كان الآية في الأقسام ماتوا فمات القرآن و لكن هي جارية في الباقيين كما جرت في الماضيين. و قال عبدالرحيم: قال أبو عبد الله عليه السلام: ان القرآن حي لم يموت و انه يجري كما يجري الليل والنهار و كما يجري الشمس والقمر و يجري علي آخرنا كما يجري علي اولنا).

عبد الرحیم قصیر گوید: (من روزی از روزها نزد حضرت امام محمد باقر علیه السلام بودم. آن حضرت فرمود: ای عبدالرحیم! عرض کردم: بلی، فرمود: در آیه‌ی انما انت منذر و لكل قوم هاد رسول خدا فرموده است مراد از منذر من هستم و مراد از هادی علی است، امروز هادی کیست؟ عبدالرحیم می‌گوید: من مدتی سکوت طولانی نمودم و سپس سر خود را بالا نموده عرض کردم: فدایت شوم آیه‌ی مزبور درباره‌ی شماست و آن را یک یک از پدران شما به ارث بردند تا نوبت به شما رسیده است، فدایت شوم امروز هادی و راهنمای امت شما هستید. حضرت فرمود: راست گفتی ای عبدالرحیم، قرآن کریم هیچ گاه نمی‌میرد و آیه‌ی قرآن همیشه زنده است و نمی‌میرد. اگر آیه‌ای از قرآن اختصاص به گروهی مخصوص داشته باشد و آن‌ها

میرند قرآن مرده است و لیکن قرآن همانطور که درباره ی افراد گذشته منطبق و جاری می شده است درباره ی افراد آینده نیز صادق و منطبق خواهد شد. عبدالرحیم می گوید: من از حضرت صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: قرآن همواره زنده و جاودان است و ابداً مرگ ندارد و مانند شب و روز و ماه و خورشید که پیوسته در حرکت و گردشند قرآن نیز دائماً در گردش و جریان است و همانطور که بسیاری از آیات بر سابقین و اولین از ما صادق و منطبق می شده است بر آخرین و لاحقین از ماجاری و صادق خواهد شد).^(۱۰۴)

شاید ارتباط تأویل، به معنای؛ اثبات مفاهیم رسالت برای مصادیقش باشد. و مرحله ی اول بر دست رسول الله تحقق یافت، و از معانی الفاظ رسالت، تمام آن چه که اهل زمانش بدان نیاز داشتند، را بیان کردند و پایه های آن را استوار گرداند. اما آن چه که حاصل گشت، کودتای سواد امت بر مرحله ی تأویل و عمل برای به تعطیل کشاندن آن مرحله و تلاش برای از بین بردن ستونهایش بود. و این سبب شد که وجود عقیده ی مهدی (علیه السلام) برای احیای آن مرحله ی تعطیل شده از زمان رحلت رسول الله تا زمان ظهور مهدی (علیه السلام) لازم گردید. و کسانی که می گویند مهدی، یک عقیده در اسلام نیست، در صددند تا منهج این کودتا را استمرار بخشند؛ زیرا هدف عاملان کودتا، تحقق گمان اول است که مردم در تحقق آن در مرحله ی تنزیل شکست خوردند و آن جدایی انداختن میان رسالت و جدایی کامل، از قیام کننده به آن است. به همین خاطر، آن حرکتی که از عمر بن خطاب سر زد، آن هنگام که رسول الله را از نوشتن کتاب بازدارنده از گمراهی، دور از انتظار نبود که سخن بسیار مفجعی در حق رسول انسانیت و سرور بشریت، محمد گفت. آن هنگام که بدو تهمت هزیان زد- حاشاه و هزار حاشاه - و فریادکنان گفت: (کتاب خدا ما را کفایت می کند) و این یعنی؛ رسول الله، تنزیل (الفاظ رسالت و برخی معانی) را ثابت نکرده است).

این روایت بخاری است که لفظ (هجر)، را در صیغه ی استفهام ذکر می کند و هرگز گوینده ی آن را ذکر نکرده و در موضع دیگر، هنگامی که این مصیبت را ذکر می کند بجای ذکر (هجر) مفرد (غلبه الوجع) را ذکر کرده و تصریح می کند که گوینده ی آن، عمر بوده !! بر خواننده است، در مورد آنچه که راویان حدیث انجام می دهند، تفکر کند. و از باب گیج

کردن نسبت به حقایق، آن را نقل کردند، تا حقایق صاحبانشان، آشکار نگردد، ولو در این رموز، بدگویی واضح و آشکاری به شخص رسول الله شده است.

بخاری در صحیح خود می گوید: محمد از ابن عیینه از سلیمان بن ابی مسلم احوال گوید از سعید بن جبیر شنیده، ابن عباس گوید: (روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه‌ای! سپس گریه کرد به گونه‌ای که اشک بر سنگ ریزه‌ها غلطید. گفتم: ای ابن عباس روز پنجشنبه چیست؟ گفت: بیماری پیامبر شدید شد. ایشان فرمودند برایم کاغذی بیاورید تا برایتان نوشته‌ای بنویسم که بعد از آن، هیچ گاه گمراه نشوید. اطرافیان نزاع کردند در حالی که نزد نبی نباید نزاع کرد در این میان عده‌ای گفتند پیامبر هذیان می گوید [ما له أهرج اسنهموه] پیامبر فرمودند: از من دور شوید حالی که من در آن قرار دارم بهتر است از آن چیزی است که شما من را به آن می خوانید. پیغمبر به هنگام وفاتشان وصیت کرد: مشرکین را از جزیره العرب بیرون کنید، آن گروه‌هایی که برای اسلام آوردن می آیند، همان گونه که من پذیرایی می کردم، پذیرایی کنید، در مورد وصیت سوم یا سکوت کرده یا گفته آن را فراموش کردم. سفیان گوید: این گفته‌ی سلیمان است).^(۱۰۵)

متن دیگر این خبر در صحیح بخاری، توسط بخاری نقل شده است: فخرج ابن عباس گوید: (عن ابن عباس قال: لما اشدت بالنبی (صلی الله علیه و سلم) وجعه، قال: ائتونی بكتاب اکتب لکم کتاباً لاتضلوا بعده، قال عمر: انّ النبی (صلی الله علیه و سلم) غلبه الوجع وعندنا کتاب الله حسینا، فاختلفوا وکثر الغلط، قال: قوموا عنی ولاینبغی عندي التنازع، فخرج ابن عباس یقول: انّ الرزیة کلّ الرزیة ما حال بین رسول الله (صلی الله علیه و سلم) و بین کتابه)،^(۱۰۶) (چون بیماری رسول خدا (ص) شدید گردید، فرمود: چیزی بیاورید تا بر آن برای شما نوشته‌ای بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید. عمر گفت: بر پیامبر (ص) بیماری چیره گردیده، کتاب خدا در دست ماست ما را بس است، پس اختلاف کردند و جنجال بالا گرفت. پیامبر (ص) فرمود: از نزد من بر خیزید درگیری در حضور من سزاوار نیست. پس ابن عباس بیرون رفت و می گفت: مصیبت، تمام مصیبت آن گاه رخ داد که بین پیامبر (ص) و نوشتارش حائل

۱۰۵ - صحیح البخاری - الجزیة - اخراج اليهود من جزيرة العرب: رقم الحدیث ۲۹۳۲.

۱۰۶ - الروای: عبد الله بن عباس - الحدت: البخاری - المصدر: صحیح البخاری - الصفحه أو الرقم: ۱۱۴ -

خلاصة حکم الحدت: [صحیح]، نقلاً عن موسوعة الحدیث السنیة الالکترونیکیة المسماة: الدرر السنیة.

گردیدند).

او به سبب آن صیحه و سر و صدای بی جایی که کرده، به شخص پشت سر خود ملتفت نشده بلکه مخالفت صریح نص قرآن در پی آن است و خداوند می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾^(۱۰۷) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر مکنید و همچنانکه بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می‌گویند با او به صدای بلند سخن مگویید مبادا بی‌آنکه بدانید کرده‌هایتان تباه شود). اگر رسول الله نبود، هرگز راهی برای شناخت بیانش نداشتند. و به همین خاطر به سبب آن فعل قبیحشان، عواقب آن تعطیلی را متحمل شدند. پس هر امتی که بعد از آنان، آمد و این منهج (کتاب خدا ما را بس است) را یافته و این که کتاب خدا بدون نگهبان اسمت و خودشان بر حفاظت از آن حریص اند و در قبال آن متعهد می‌شوند بالغ فی الذهاب بعیداً فی تقویل نصوص الرساله. پس بار دیگر آن اختلاف، به مشاجره و نزاع و درگیری و خونریزی‌های بسیار می‌انجامید!! و همه‌ی این‌ها، باعث تعطیل شدن بوده و ذمه‌ی آن خون‌هایی که ریخته شد، بر گردن مؤسس کودتای سقیفه و طرح ریز منهج آن، می‌باشند.

پس باید در انتظار احیاگر مرحله‌ی تأویلی که به تعطیل کشیده شده، باشیم و بیان کند که برای مفاهیم قرآن، مصادیق محرک و واقع بر زمین است تا کتاب به واقعیت ترجمه شود، عملی که هدف نزولش از عالم به بالا به عالم دنیوی، را آشکار می‌سازد و هدف اصلی آن؛ عبادت است که با غیاب قائم در تأویل آن، به وصف عارف یگانه‌ی تعیین شده از سوی خداوند سبحان و مترجم کتاب او، به طور کامل تعطیل می‌شود.

اما غیر او از مردم، هیچ کس حق دست بردن به آن کتاب و ترجمه‌ی آن به واقع عملی را ندارد. به دلیل آن‌چه که از جانب برخی افراد سودجو اتفاق افتاد، آنان با تلاشی دور از عقل و حکمت درصدد برآمدند، پس در شرورترین اعمال، واقع گشتند و آن پراکندگی و شقه شقه شدن امت می‌باشد.

و خداوند می‌فرماید: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ

الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۱۰۸﴾ (مردم امتی یگانه بودند پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم‌دهنده برانگیخت و با آنان کتاب [خود] را بحق فرو فرستاد تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند و جز کسانی که [کتاب] به آنان داده شد پس از آنکه دلایل روشن برای آنان آمد به خاطر ستم [و حسدی] که میانشان بود [هیچ کس] در آن اختلاف نکرد پس خداوند آنان را که ایمان آورده بودند به توفیق خویش به حقیقت آنچه که در آن اختلاف داشتند هدایت کرد و خدا هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند).

اقوام بسیاری از امت، بر این راه گمراهی رهسپار بودند، در حالی که گمان می‌کردند بر بهترین راه سیر می‌کنند و در تثبیت ضوابط برای کسی که سزاوار و لایق و نزدیک رسالت و ترجمه آن است، تلاش بسیاری می‌کردند. اما آنان علی‌رغم تلاش بسیار برای آن قوانین، شکست خوردند، شکستی رسوا کننده. و به حالی رسیدند که می‌خواهند شکاف بزرگ و باز و گِل مالی کنند. اما تا به امروز بر راه حل الهی تکبر و نخوت می‌ورزند و به آراء، تصورات و خیال‌پردازی‌های باطلشان به حل مسائل، بسنده می‌کنند که نه تنها در آن راه کاری از پیش نمی‌برند بلکه روز به روز از راه الهی دور شده و رسوایشان فزونی می‌یابد.

تا آن‌جا که به نقطه‌ی حساسی رسیدند، پس دست رحمت الهی برای بیداری و نجات مردم از هلاکت، ممدود گشت، پس خداوند سبحان برای آنان کسی را فرستاد که راه را می‌داند و حیات را به میدان تأویل باز می‌گرداند بعد از این‌که یاوه گویان در آن لغو و بیهودگی ایجاد کردند و برای تغییر شیوه‌های الهی آن، و تبدیل آن به شیوه‌ها و روش‌های بشری، کار کردند که هرگز نتوانسته جاهای خالی آن را پر کند، در حالی که اذهان مردم را پر کرده و نمی‌داند که راه حلی صحیح الهی کدام است؟!

پس حال آن شیوه‌ها، به رسوایی کشیده شد. و حال آن همانند کسی است که بر تن حقیقت لباس تنگی پوشانده، پس مکر خیاط در درز و شکاف لباس آشکار شد، و درز و

پارگی فزونی یافته و کسی نیست آن پارگی را درست کند.

در هنگام اعلان عجز بشریت و شکست مشروعیّتش در ساختن مترجم مصنوعی برای قرآن، امر خداوند ظاهر گردید و مترجم قرآن را از سوی خویش، در این زمان، اعلام کرد و اذانی است برای بسته شدن صفحه‌ی مترجمین یاوه گو به سبب آشکاری رسوایی اشان، و بازگشایی صفحه مترجم حق.

اولین حالت رسواکننده‌ی آنان، رویگردانی و فرارشان از مناظره‌ی علنی در باب این که او، طبق نصّ الهی، مترجم حق است. و هنگامی که شاهد فرارشان شد، اقدام به رسوایی و کشف حقیقتشان بر مردم و تبیان حيله و مکرشان، کرد، پس به بیان متشابه قرآن اقدام کرد تا تحدی را به نسبت برای آنان، سخت‌تر و شدیدتر گرداند و بر مردم واجب شده که به سوی آنان که ادعا می‌کنند، مترجمان قرآن هستند، بروند تا به آنچه که یمانی آل محمد علیهم‌السلام می‌گوید و در بیان متشابهات صادر کرده، پاسخ دهند و علم‌شان را آشکار کنند، البته اگر علمی داشته باشند. اما میزان، همان گونه است که خداوند متعال قرار داده: ﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَآئِذَا بُرْهَانُكُمْ هَآذَا ذِكْرٌ مِّنْ مَّعِيَ وَذِكْرٌ مِّنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُّعْرِضُونَ﴾^(۱۰۹)، (آیا به جای او خدایانی برای خود گرفته‌اند بگو برهان‌تان را بیاورید این است یادنامه هر که با من است و یادنامه هر که پیش از من بوده [نه] بلکه بیشترشان حق را نمی‌شناسند و در نتیجه از آن رویگردانند).

یمانی آل محمد علیهم‌السلام این امر را با بیانی شافی تبیان کردند، و این متن پاسخ به سؤال یکی از سؤال کنندگان می‌باشد: این حدیث قدسی که جابر بن عبد الله انصاری از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ایشان از خداوند منزّه نقل می‌کنند به چه معناست: ای احمد اگر تو نبودی افلاک را نمی‌آفریدم و اگر علی علیه‌السلام نبود تو را نمی‌آفریدم و اگر فاطمه (سلام الله علیها) نبود هر دوی شما را نمی‌آفریدم؟ (مستدرک سفینه البحار: ج ۳ ص ۳۳۴. کتاب الجنه العاصمه ص ۱۴۸)

جواب: حضرت محمد تجلی ظهور خدا و حضرت علی علیه‌السلام تجلی الرحمن و حضرت (فاطمه سلام الله علیها) تجلی الرحیم در خلق هستند، پس همه‌ی موجودات به نور خداوند در خلق نورانی شده‌اند و این نور حضرت محمد است و باب افاضه‌ی این نور خداوندی حضرت علی

حضرت فاطمه (علیها السلام) هستند، خداوند متعال فرموده: تَنْزِيلٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۱۱۰) و علی (علیه السلام) ظاهر این باب و فاطمه سلام الله علیها باطن آن است، همانند ظهور این دنیا و همه‌ی شهود آن نسبت به انسان و غیبت آخرت و باطن آن نسبت به او (انسان). علی (علیه السلام) و فاطمه سلام الله علیها یا الرحمن و الرحیم در بین شان اتحاد و افتراق وجود دارد. مانند اتحاد زوجین که دوستدار هم اند خَلَقَكُمْ مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ (۱۱۱) و دو نام که بر معنی واحد دلالت کنند. و اما افتراق آن‌ها از جهت وسعت رحمت در الرحمن و شمول آن و محدود و منحصر بودن رحمت در الرحیم و شدت آن، الرحمن امام علی (علیه السلام) برای او جهت اختصاصی با این دنیا وجود دارد و وسعت رحمت در الرحمن شامل همه است، همان طور که فیض نازل از ظاهر باب شامل همه می‌شود، چه مؤمن و چه کافر. در دعا آمده است: یا من یعطی من سأله و یا من یعطی من لم یسأله و لم یعرفه تخنناً منه و رحمه اما در آخرت او قسمت کننده بین بهشت و دوزخ است به اعتبار ارتباط موجود با او و افتراق او از آن، در این حیات دنیا نه به اعتبار آخرت، اما الرحیم یا فاطمه سلام الله علیها برای او جهت اختصاصی است با آخرت، پس او کسی است که شیعیان خود را انتخاب می‌کند یعنی اهل حق و توحید و اخلاص به خداوند منزّه در روز قیامت و آن‌ها امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) و همه ائمه و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و انبیاء و اوصیاء و هر آن‌که از آن‌ها پایین تر است (از حیث درجه و ایمان) از مخلصان و بنابراین است که رسول خدا در مورد او فرموده: فاطمه امّ اییها و مادر امّ اصلی است که به آن رجوع می‌شود، و بنا براین است که امام حسن عسکری (علیه السلام) در مورد ایشان می‌فرماید: (ما حجت خدا بر خلق هستیم و فاطمه سلام الله علیها حجت خدا بر ما). (۱۱۲)

و به نقل از تفسیر اطیب البیان لذا اگر نبود آسمان‌ها و زمین آفریده نمی شد چرا که، آن‌ها از نور او آفریده شده اند و اگر علی نبود حضرت محمد آفریده نمی شد چون که اگر علی (علیه السلام) نبود محمد شناخته نمی شد پس او دری است که از طریق آن می توان به سمت حضرت محمد آمد و از او امام علی علیه السلام است که فیض محمدی در آسمان‌ها و زمین متجلی می‌شود و اگر فاطمه سلام الله علیها یا باطن باب یا آخرت نبود حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و حضرت علی

۱۱۰ - فصلت: ۲.

۱۱۱ - النساء: ۱.

۱۱۲ - کتاب اسرار فاطمیه، شیخ محمد فاضل مسعودی ص ۶۹.

به راستی که تأویلش فرا رسید..... ۷۱

الکَلْبِیَّةُ آفریده نمی شدند و اگر آخرت نبود خداوند خلق را، نمی آفرید و دنیا آفریده نمی شد. (۱۱۳)

همانا پاسخ معرفتِ خداوندِ سبحان، در قالب آراسته شدن به اسماء کمالی و صفات جمالی و جلالیه او از طریق تعلق به اسبابی است که از روی حُب، بین زمین و آسمان متصل می گرداند، آشکار می گردد. و این تعلق از مردم می خواهد، اسبابی که عاصم آنها بوده را تسلیم کرده و به دستاویز محکم آنها چنگ بزنند و قوت و شدت این تمسک، بر عمق آن معرفت و میزان تأثیرگذاری آن دلالت می کند.

چنگ زدن به محکمترین دستاویز، در هر زمان، از خلال شنیدن آنچه که از حکمت بر زبانش جاری و به منهج عملی و سعی و تلاش، تبدیل می شود، میسر می گردد. و خداوند می فرماید: ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى﴾، (و این که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست * و [نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد). (۱۱۴)

یمانی آل محمد الکَلْبِیَّةُ در مورد آن، فرمودند: (و در آن عالم همه بنی آدم صاحب اختیار بودند؛ و هر یک از آنها فطرت خداوند که براساس آن، انسانها را آفرید را دارا بودند؛ و هر یک از آنها با اراده خود نگاهش را به سمت نور محصور نموده از مقربان شد یا به سمت ظلمت محصور کرد و از اصحاب دوزخ گردید. پس پیامبران و رسولان و ائمه به اختیار خود خداوند منزّه را انتخاب کردند و نگاه خود را به سمت نور محصور نمودند؛ پس خداوند منزّه آنها را برگزید). (۱۱۵)

در همین سیاق، الکَلْبِیَّةُ فرمودند: (تعالیم انبیاء را بیاموزید و به آن عمل کنید که اعمال شما را خداوند و انبیاء و مرسلین و رسول خدا محمد مصطفی ﷺ و ائمه و بندگان صالح خداوند (علیهم السلام) خواهند دید، ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى * ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى﴾، (و این که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست * و نتیجه کوشش او به زودی دیده خواهد شد * سپس هر چه تمام تر وی را پاداش دهند). یقین داشته باشید و

۱۱۳ - متشابهات - سید احمد الحسن الکَلْبِیَّةُ ج ۱ سؤال شماره ۸.

۱۱۴ - النجم: ۳۸-۳۹.

۱۱۵ - متشابهات: ج ۱ سؤال ۱۷.

بدانید که بنی آدم با یقین می تواند از رحمت خداوند برداشت کنند و آن را شامل حال خود کند و این گفتار حضرت نوح پیامبر و ابراهیم خلیل و موسی کلیم و عیسی مسیح و محمد بن عبد الله و ائمه اطهار علیهما السلام است که: (به اندازه ی یقینت برداشت خواهی کرد) و این که انسان به مقدار سعی و تلاشی که می کند نتیجه خواهد گرفت، اولیاء خداوند با قدرت یقین مردگان را زنده می کردند و بیماران را شفا می دادند، دوستان عزیز باید بدانید که همانا یقین کلید دروازه ی عظیم الهی است. هر کس یقین پیدا کند، هیچ قدرتی نیست مگر قدرت، فراعنه این زمان (آمریکا و هم دستان فرونشانده اراذل آنها) به چشم او بسیار ناچیزتر پشه و مگسی خواهند بود. و چگونه برای کسی که در قلعه و دژ مستحکم الهی پناه گرفته باشد چنین نباشد).^(۱۱۶)

و خداوند می فرماید: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ﴾^(۱۱۷) (پس هر که کارهای شایسته انجام دهد و مؤمن [هم] باشد برای تلاش او ناسپاسی نخواهد بود و ماییم که به سود او ثبت می کنیم).

پس معرفت مردم در این عالم جسمانی، باید نشانه و اثری داشته باشد و آن نشانه و اثر، عمل صالح می باشد و هیچ عملی، نیکو و صالح توصیف نمی شود جز این که این عمل به سرپرستی معلم صالحی اداره شود که برای شاگردان خود شریعت صالح را ترسیم می کند. و آن عمل صالح، تعبیر حکمت و پاسخ به چون و چراها می باشد. و نیز پاسخ به ارتباط و تعلق معرفت به حکمت از طریق جریان اسبابی است که بر منهج جریان یافته اند.

و از مسائل بدیهی انسانیت است که مدتی را در حالت رکود نسبت به معرفت الهی و مشغول شدن به معرفت مادی، تا حد غوطه ور شدن در آن، را از سر می گذرانند. پس آن نفس برای [پذیرش] معلم آسمانی مهیا می گردد، یا به طور مستقیم از آسمان ارسال می باشد یا بواسطه ی زمین. این قاعده از نخستین معلم بر این زمین، نخستین معلم بشریت، در این عالم، پیامبرمان آدم نبی الصلوات، برقرار می باشد و بعد از او، رسولان و پیامبران آمدند و بعثت رسولان اولی العزم، مبنی بر این که در مدهایی، معبوث می شوند، متمایز گردید؛ به عبارت دیگر، در

۱۱۶ - مشاهدات: ج ۳ پیش گفتار.

۱۱۷ - الأنبياء: ۹۴.

زمانی مبعوث می شدند، که طاغوت و لشکرش گمان می کند، در رام کردن مردم در منهج بشری استوار، بر قاعده‌ی (ماده، اصل است)، موفق گردیده. و اگر درصدد بیانش شویم؛ آن قاعده، استوار بر ظلم و ستم می باشد. و به همین سبب پیامبران اولی العزم به سوی قومی آمدند که ادعا می کردند، در انتظار بعثتشان هستند. اما از خلال این ادعا، حقیقتی بس سریع کشف می شود و آن انتظار دروغین آن‌ها بوده که هدف از آن، آرزوهای دور و دراز نزد عامه و در قبالش، فزونی حرص و طمع نزد خاصه می باشد.

بدین سبب، آنچه که باعث بهم ریختن اوضاع خاصه، با مبعوث شدن رسول آسمانی می شود، این است که آنان بخوبی می دانند؛ ظهورش به معنای کشف عورتشان در تکلیف عقیده‌ی انتظار و متوهم ساختن مردم در مورد ضرورت انتظار، مطابق با منهجی که خود، برایشان رسم کردند، تا مردم عامه، همانند گاو شیرده باقی بماند و در دهان خاصه شیر بریزد و پستان او در عوض راهی که او را بدان ارشاد کردند، به تراج ببرند. تا آن زمان که منجی بیاید و او را از استعماری که در آن است، نجات دهد.

و طولانی شدن چنین انتظاری، مردم را بیمار می کند. بلکه بر لبه‌ی هلاکت و ظلمت و جهل قبیح، سیر می دهد. در حالی که بدان راضی اند، گویا از انتظار منجی به ستوه آمده یا از آمدنش، مأیوس گشته اند و شیوع آن حالت در واقع اذنی ست برای بعثت منجی. به همراه منهج صالح، که بشریت آن را به فراموشی سپرده و غفلت ورزیده تا آنجا که حدیث نزد او، مثال از اوهامی می باشد که شخص بیمار هم نزد مردم، چنین چیزی نمی گوید.

و به همراه هر منجی، یک مرحله و شروعی از آن نقطه، آغاز می گردد. چگونه غیب را بشناسیم و راه شناخت آن چیست؟ و عمل فرستادگان با پاک و تطهیر کردن قلبها، آغاز می گردد؛ زیرا آن، جایگاه و موضع ایمان و استقرار منهج الهی می باشد و معلمان، بدون آماده سازی قلبها، هرگز در گردآوری حاملان برای رسالت و سیرت آن، و سپس تعلق به اسباب و معلمانش و ایمان به آنان و رسالاتشان و عمل در رکاب آنان، موافق با توجیحات و تعلیماتی که از رسالتها و شریعتشان می شود، هرگز موفق نخواهند شد.

بدین سبب است که مشروعیت منجی در هنگام ظهور، تمام عمل این ساهای طولانی در جهت از بین بردن غیب، را شکست می دهد؛ زیرا او می آید در حالی که حامل نور مطلق است که جانها را از ظلمت و تاریکی خود، پاک می گرداند و حیات را بدان برمی گرداند

و از نُو، جان را به غیب، متصل می‌کند، بعد از این که منهج مادیگرا، با اشاعه‌ی ظلمت، ارتباطش را با غیب قطع کرد و روشنی را به ماده تاریکی، تبدیل کرده و عملش را اینگونه توجیه کرد که مشغول شدن به غیب باعث غرق شدن در خیالبافی و توهم است که کاری را از پیش نمی‌برد در حالی که توجه و التفات به ماده و ارتباط با آن، چگونگی و علت عالم واقعی است که در آن زندگی می‌کنیم و گریزی از آن نیست.

صاحبان این منهج با تمام ابزار و امکانات خود، جهت تسخیر مردم در این راه، عمل می‌کنند تا مردم را از نظر به غیب، بازدارند و با تمام آن تلاشهای مادیگرایان، هرگز نتوانستند منهج غیبی را از صفحه نفوس بشریت بزُدایند. و چیزی که باعث سرعت بخشی به موفقیت مبعوث در تصاحب و جذب قلبها می‌شود، این است که آن قلبها به رد منهج مادیگرایی اصرار ورزید و همواره با صاحب خود، ارتباط داشته، همانند درمانده ای که هرگز از دعاء و طلب دست بر نمی‌دارد. و آن درماندگان همواره کسانی هستند که با بعثت مبعوث، سرور و بهجت بزرگی سراسر وجوشان را می‌گیرد و هم او سخت مجذوب آنان است.

غالباً آن درماندگان همواره اشخاص بسیار مجهول در میان مردم بوده اند، تا آنجا که مردم از آنان بعنوان اراذل و افراد پست، یاد می‌کنند و آن صفت مذمت باری ست که خاصه و پیرو نشان از مردم عامه، به آنها می‌چسبند تا توهینی باشد به منهج غیبی که مبعوث با خود آورده و تلاش ست برای دوری کردن عامه از نزدیکی و ارتباط با او، به این دلیل که، این منهجی که در آن سیر می‌کنند، بزودی بالای جانشان می‌شود.

و به حال خود، به بدتر از آنچه که در آن هستند، بدی می‌کنند. و به همین دلیل غالباً عامه مردم را می‌بینیم چیزی که آنها را در همراهی قافله منجی، بی‌میل می‌کند علی‌رغم این که آن (عامه مردم) نیاز شدید بلکه بیشتر از نیاز آب و هوا به آن دارند، مگر این که با دید شک و تردید به آن می‌نگرند، می‌پندارند که سوی بزرگتر از این که در آن زندگی می‌کنند را تحمل نمی‌کنند، و چیزی که این وسوسه را در نزد آنها بزرگتر می‌کند آن است که، زمانی به وضع حال یکی از اتباع آن منجی می‌نگرند، می‌بینند که ظاهر او بدتر از وضع خودشان است، بلکه ظاهر آنها از شدت ذلتی که اتباع آن منجی از خاص و عام تحمل می‌کنند، برای

خودشان نگرانی ایجاد می‌کند. و خاصه از این ظاهر افکار در نفوس عامه سوء استفاده ای زشت را می‌کنند، و آن از جهت عمل با سیاست و نرمی از جهت اعطای مال و غذا، و ارعاب از جهت بلند کردن چماق بر روی هر کسی که بر علیه خاصه تلمذ کند و متوجه به سوی منجی شود، هم‌چنین، همانا که غیب منهج خود را بر تمییز اتباع اقامه می‌کند، تا این‌که آن‌ها را مخلص در توجه به سوی او بگرداند، آن هم بدون نظر به ثمره های آن اتباع می‌باشد. خداوند متعال فرمود: ﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾، (همان کسانی که [برخی از] مردم به ایشان گفتند مردمان برای [جنگ با] شما گرد آمده‌اند پس از آن بترسید و [لی این سخن] بر ایمانشان افزود و گفتند خدا ما را بس است و نیکو حمایتگری است).^(۱۸) زیرا که صاحب ثمره مهمتر و اعظمت از آن ثمره های است که ممکن است از همراهی در راه منجی به دست بیاید، و بالعکس آن، همراهی در راه منهج مادی پس آن همراهی کننده را در توجه به ثمره ها و کمیّت آن مستحکم می‌کند، و آن به دلیل این‌که صاحب ثمره ها از قباحت در حالی که اگر همراهی کننده به آن ملتفت شود قطعا ثمره با شدیدترین استقباح بر صاحب آن تصور می‌کند، بلکه اگر در توهم بوده باشد که ثمره همان زخرف دنیا است، در حقیقت همان عرق خوک در دستان جذامی می‌باشد (بنا قول امام علی علیه السلام) و همانا فعل روش مادی بر مخفی نگه داشتن دست جذامی که آن را در تقدم و پنهان کردن است، بدون آنکه آن را بر زینتی مقدم بدارد، که نظر را پراکنده کند، و بر نقد آن بر حقیقت این عنایت و حقیقت عطاکننده‌ی آن است.

اما منهج غیب، با استناد بر توجه انسان به صاحب پاداش است نه به پاداش؛ زیرا صاحب پاداش، منبع عشق و اصل آن می‌باشد. و بدین سبب است که روش منجی در زمینه‌ی تربیت، متمرکز بر آن حقیقت گردیده، بلکه هراس آن دارد که قلب و توجه انسان، معطوف به میوه شود و این امر، باعث ایجاد مانع در نظر کردن به دست و چهره‌ی زیبای عطا کننده‌ی آن میوه های طیب، گردد. و پیروزی و موفقیت منجی در تبیان این حقیقت، باعث بیداری و هوشیاری پیروان نسبت به تعلقات منهج مادیگرایی می‌شود بلکه آن، به منزله‌ی اعلان پیروزی منجی در تکلیف الهی خویش به شمار می‌رود. و به همین سبب، شدیدترین بلاء برای منجی، از جانب

پیروان، و فزونی اشان سبب هراسش از خداوند بدلیل تقصیر در ادای تکلیف الهی می باشد. خداوند می فرماید: ﴿فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾^(۱۱۹) (پس همان گونه که دستور یافته‌ای ایستادگی کن و هر که با تو توبه کرده [نیز چنین کند] و طغیان مکنید که او به آنچه انجام می‌دهید بیناست). و بعد از نزول این آیه‌ی کریمه، هرگز رسول الله خندان دیده نشد. بلکه گفته شده که رسول الله به سبب آن، پیر شد؛ زیرا آن رسالت الهی، رسول الله را مکلف به ایستادگی کرده و این تکلیف، مختص او بوده و از پس آن برمی آمد. اما امر دشوار تر از دشوارتر، باید ضامن ایستادگی کسانی باشد که به همراه او ایمان آوردند. به همین سبب رسول الله تمام تلاش خود را صرف معطوف ساختن توجه اشان به صاحب پاداش نه خود پاداش، می کردند.

اسحاق بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر، گوید: از ابی جعفر بن محمد علیه السلام شنیدم که فرمودند: (احسن من الصدق فائله و خیر من الخیر فاعله)،^(۱۲۰) (نیکوتر از راستی، گوینده آن و بهتر از کار خیر انجام دهنده آن است).

اگر به آن تربیت عظیم که میان مؤمنین تابع، دوستی و الفت ایجاد می کند، توجه کنیم، در می یابیم که آنان به یگانه‌ی بی همتایی همچون عطاکننده‌ی حق، پیوند خورده اند. اما اگر تنها به پاداش و عطا نظر می کردند، در آن شکی نبود که میانشان اختلاف ایجاد می شد؛ زیرا نفس انسانیت به تحصیل دانش بیشتر، حریص است و فزونی تحصیل، باعث ایجاد مزاحمت و تنازع می گردد. و خداوند می فرماید: ﴿أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ * حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ * كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ * ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ * ثُمَّ لَسَأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾^(۱۲۱)، (تفاخر به بیشترداشتن شما را غافل داشت * تا کارتار [و پائتان] به گورستان رسید * نه چنین است زودا که بدانید * باز هم نه چنین است زودا که بدانید * هرگز چنین نیست اگر علم‌الیقین داشتید * به یقین دوزخ را می‌بینید * سپس آن را قطعاً به عین‌الیقین درمی‌یابید * سپس در همان روز است که از نعمت [روی زمین] پرسیده خواهید شد) و شکی نیست که این تکاثر (فزونی بسیار)، مصدر اربابشان از نعیم؛ یعنی، (ولی الله،

۱۱۹ - هود: ۱۱۲.

۱۲۰ - وسائل الشیعة - للحر العاملي: ج ۱۶ ص ۲۹۲.

۱۲۱ - النکات: ۸-۱.

ریسمان ممدود بین زمین و آسمان می باشد.

سبب غفلتشان، جهلشان است و آن محدوده، شکافی است که شیطان (لع) پوزه‌ی خود را برای ایجاد شک و شبهه، به درون آن می برد. تا سیر کننده بر منهج الهی را با خطری بزرگ مواجه سازد. اما عمل برای بدست آوردن تحصیل نوعی، یک هدف می باشد؛ زیرا مستلزم مزاحمت و نزاع نیست؛ زیرا قاعده‌ی تکاثر و تحصیل کمی - مادی، آن را محکوم نمی سازد بلکه آنچه که محکوم می سازد، تحصیلی است که با بی آلاشی آغاز گردد نه با تکاثر. و بعد از آن، آراستگی با کمالات روحی و دوری جستن از ماده می باشد و بعد از آن، شایستگی پیدا می کند که ظرف نور و موضع آن گردد.

این امر، میزان اخلاص عامل در منهج غیبی و اخلاص متعلق به رابط بین بنده و خدایش را مشخص می کند، که کسی جز خداوند از آن، آگاهی ندارد، حتی بنده هم از نوع اخلاص آگاهی نمی یابد تا مبدا به سبب آن، از خدایش غافل گردد. پس بلاها، مسیر به سوی خداوند، را احاطه کرده و ظاهر آن بلاها، مجذوب نظر می شوند و برای تثبیت نظر بر اصل، نیاز به مجاهدت بزرگی است و کشتی گرفتن با منیت بشری، همواره استمرار داشته و توقفی ندارد مگر با مرگ. و هر غفلتی که می شود، مسؤل سقوط بنده، در ریسمان‌های منیت شده و بعد از آن، او را یک لقمه ای گوارا در دهان شیطان (لع) قرار می دهد.

به همین سبب، نخستین سؤال در منهج تأویل متشابه و محکم آن، متعلق به چگونگی، متعلق به ایمان به غیب و منهج این ایمان و آموزگارش می باشد. پس سؤال در باب حدیث اهل بیت در مورد کیفیت معرفت بوده است جائی که ابی عبدالله علیه السلام فرمودند: (امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند (خدا را با خدا و رسول خدا را با رسالتش و صاحبان امر را با امر به معروف و عدالت و نیکی بشناسید).^(۱۲۲)

و سید احمد علیه السلام در چند سطر به آن پاسخ دادند و فرمودند: (یعنی خداوند منزّه و متعال را از طریق خدای در خلق که حضرت امام مهدی علیه السلام است بشناس. او که درود خدا بر او باد تجلی و ظهور خداوند در خلق است، یعنی تجلی و ظهور مدینه کمالات الهی، و به

عبارت دیگر تجلی و ظهور صفات پاک خداوندی در خلق است. پس او که درود خدا بر او باد صورت و وجه خداوند پاک و منزّه است که بوسیله آن با خلق خود مواجه می‌شود حال هر که آن کس که شناخت خداوند را می‌خواهد بایستی حضرت امام مهدی علیه السلام را بشناسد).^(۱۲۳) و آن سطرها، چارچوب نظری و راه عملی در معرفت خداوند سبحان را کشف کرد که به سبب آن خداوند سبحان در حدیث قدسی فرمود: (گنج پنهانی بودم، دوست داشتم شناخته شوم، پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم).^(۱۲۴) و نخستین خلقت او، انسان بود که سبحانه نفس خود را بدو شناساند. جایی که از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده: (از رسول الله پرسیدم: نخستین چیزی که خداوند آفرید، چه بود؟ رسول الله فرمودند: ای جابر! نور پیامبر تو و از او تمام خیر را آفرید).^(۱۲۵)

از امام صادق علیه السلام در نامه جواب به مفضل بن عمر وارد شده: (همانا دین و اصل دین یک مردم است، و آن مرد همان یقین و همان ایمان و او امام امت زمان خویش و اهل زمان او می‌باشد، پس هر کس که او را شناخت پروردگارش را شناخته است، و هر کس او را منکر شود خداوند و دین خود را نگران کرده است، و هر کس بدان جهل کند به غیر از آن امام خداوند و دین و حدود و شرایع آن را جهل کرده است، و همچنین جاریست که همانا معرف مردان همان دین خدا است، و شناخت به روش آن معرفت ثابت بر بصیرت است، که از طریق آن دین خداوند شناخته می‌شود، و از طریق آن به شناخت خداوند می‌رسد، پس این شناخت باطنی ثابت به حقیقت آن حق آن واجب و اهل آن مستجاب بر آن هستند، و شکر مخصوص خداوند است).^(۱۲۶)

بنا بر این معرفت امام مهدی (علیه السلام) معرفت و شناخت قانون خداوند سبحان است که از خلال آن، حجتش شناخته می‌شود. پس اگر حجت الهی نبود، راه و روش الهی و قانون او در شناخت حجت، تبیان نمی‌شد، بعد از آن، هرگز معرفت خداوند حاصل نمی‌گشت. پس از امور

۱۲۳ - متشابهات: ج ۱ سؤال ۱.

۱۲۴ - رسائل الکرکی - المحقق الکرکی: ج ۳ ص ۱۶۲.

۱۲۵ - بحار الانوار - للعلامة المجلسي: ج ۱۵ ص ۲۴.

۱۲۶ - بصائر الدرجات - للصفار: ص ۵۴۹.

ثابت که خداوند سبحان، غیب مطلق است و معرفت خلق به خداوند، امکانپذیر نیست مگر از خلال مخلوق او که صاحب چهره باشد و به اسمای نیکوی او، آراسته باشد. پس حجت خداوند، چهره و ظاهر، شهر کمالات الهی می‌باشد و آن شهر، مرکز معرفت است که اگر نبود، خلق نیز وجود نداشت.

آن معرفت، میوه و ثمره‌ی خود را آشکار می‌سازد و ثمره‌ی معرفت، همان حُب حق الهی می‌باشد و شایسته‌ی توجه است که معرفت حق، بین نظر و عمل هیچ حایل و فاصله‌ای ایجاد نمی‌کند بلکه فاصله‌های میان آن دو را از بین برده و جدایی بین آنها، دیده نمی‌شود. بلکه در عمل، سببی در آغاز آن معرفت، و از نظر، چارچوبی برای آن قرار می‌دهد.

پاسخ سید یمانی علیه السلام، آن هنگام که بهترین و خلاصه‌ترین پاسخ دلالت‌کننده را تقدیم‌شان کرد، راه معرفت را بر پویندگان آن، هموار و مختصر ساخته، کلامی که در آن قانون معرفت حجت خدای سبحان، نهفته است و برای کسی که سبکترین سایه از عقل را دارد، شایسته نیست در آن به جدال پردازد.

پس قانون، زمانی قانون است که مورد اطاعت قرار گیرد نه این‌که در آن به جدال و سر باز زدن، پرداخته شود؛ زیرا جدال در قانون، دال بر نشانه‌های آشکار شده از جهل مرکب یا انکار واضح و آشکار می‌باشد.

این‌چنین، کیفیت معرفت از خلال این قانون، میسر می‌گردد و آشکار می‌شود که داعی یا مدعی‌ای که مترجم رسالت الهی ست، باید از سوی خداوند، اول: یا به طور مستقیم، تعیین شده باشد یا به اذن الهی، و بدست حجتی از حجج سابق.

دوم: تحدید خود را بواسطه‌ی اظهار علم و قدرتش بر ترجمه‌ی رسالت الهی، موافق با مقصود الهی، اعلام کند.

سوم: مردم را به امر الهی، به اطاعت از خود، دعوت کند و کسی که از او، بعنوان خلیفه‌ای از خلفای الهی، سرپیچی کند، عذری نیاورد و کسی که از او سرپیچی کند، به حقیقت که از خداوند سرپیچی کرده است.

و این امری است که امام باقر علیه السلام، آن را در مورد روایت یمانی علیه السلام کشف می‌کند، ایشان فرمودند: (سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال و یک ماه و یک روز خروج می‌کنند. خروج آنها چون دانه‌های گردن بند به دنبال یکدیگر خواهد بود. به هر سو که

بنگری ترس و وحشت و اضطراب خواهد بود. وای به حال کسی که با آنها در آفتد، و در پرچم‌ها پرچمی هدایت یافته‌تر از پرچم یمانی نیست و آن پرچم هدایت است. چون که شما را به صاحب‌تان دعوت می‌کند، و اگر یمانی خروج کرد فروختن اسلحه حرام می‌شود. و اگر یمانی خروج کرد، به پا خیز به سوی او که همانا پرچمش پرچم هدایت است. و جایز نیست مسلمانان از او سرپیچی کنند، و اگر کسی اینکار را انجام دهد از اهل جهنم می‌باشد؛ زیرا که او دعوت به حق و هدایت به راه راست می‌کند. (۱۲۷) همانا در فرموده‌ی امام باقر (علیه السلام) (و در پرچم‌ها پرچمی هدایت یافته‌تر از پرچم یمانی نیست) بیان واضحی ست، مبنی بر این‌که یمانی صاحب دعوت الهی می‌باشد؛ چراکه در غیر دعوت‌های الهی، هدایتی یافت نمی‌شود. و خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾، (۱۲۸) (بگو آیا از شریکان شما کسی هست که به سوی حق رهبری کند بگو خداست که به سوی حق رهبری می‌کند پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی‌نماید مگر آنکه [خود] هدایت‌شود شما را چه شده چگونه داوری می‌کنید).

صاحب دعوت، بی‌شک رسول است. پس [رسول] باید یکی از نام‌های یمانی (علیه السلام) باشد. هم‌چنین امام باقر (علیه السلام) قید بسیار واضحی برای او قرار داده و آن (و جایز نیست مسلمانان از او سرپیچی کنند، و اگر کسی این کار را انجام دهد از اهل جهنم می‌باشد). و این یعنی، یمانی در مقام و جایگاهی همانند جایگاه و مقام امام حسین (علیه السلام) است. جائی که در ثواب الأعمال روایت شده: ابن ادریس از پدرش از اشعری از محمد بن اسماعیل از علی بن حکم از پدرش از ابی جارود از عمرو بن قیس مشرقی نقل می‌کند که گفته است: (من و پسر عمویم بر حسین ع در قصر بنی مقاتل، وارد شدیم. پس بر ایشان سلام کردیم. پسر عمویم به ایشان گفت: یا ابا عبدالله این خضاب است یا موی سرتان؟! حضرت فرمود: خضاب است و پیری و سپید مویی به سوی ما بنی هاشم با شتاب می‌رسد. سپس به ما رو کرد و فرمود: آیا برای یاری من آمدید؟ عرض کردم: من مردی سالخورده هستم و صاحب قرض و عیال بسیارم و در

دستم ودیعه هایی برای مردم است و نمی دانم چه چیست و دوست ندارم که اماناتم را ضایع سازم. و پسر عموم نیز به ایشان چنین گفت. سپس حضرت به ما فرمودند: به راهنان ادامه دهید که هرگز فریاد و نوشته ای از من نخواهی دید؛ پس همانا کسی که فریاد ما (دعوت ما) را بشنود و نوشته های ما را ببیند، و به یاری ما نیاید، بر خداوند حق است که آن فرد را با یوزه وارد جهنم سازد).^(۱۲۹)

فریاد، به معنای دعوت و پرچم است و حسین علیه السلام حجت الهی، منصوص می باشد و یمانی در فرموده ی امام باقر علیه السلام باید حجت الهی و منصوص باشد و به همین سبب با وصیت رسول الله احتجاج کرده است و قید سومی که روایت امام باقر علیه السلام تعیین می کند که یمانی باید منصوص به عصمت باشد، این فرموده است: **(زیرا که او دعوت به حق و هدایت به راه راست می کند)** و چنین حالتی داشته باشد، معصوم می باشد و خداوند می فرماید: **﴿قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ﴾**^(۱۳۰) **(گفتند ای قوم ما ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده [و] تصدیق کننده [کتاب های] پیش از خود است و به سوی حق و به سوی راهی راست راهبری می کند).** و میان مسلمانان در مورد عصمت کتاب خدا، هیچ بحث و جدلی نیست و عصمت او در این بند که به سوی حق و راه راست هدایت می کند، استنباط می شود و این نفس حال یمانی علیه السلام می باشد و خداوند می فرماید: **﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾**^(۱۳۱) **(قطعاً این قرآن به [آیینی] که خود پایدارتر است راه می نماید و به آن مؤمنانی که کارهای شایسته می کنند مژده می دهد که پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود).** روایات ائمه اطهار که یمانی آل محمد علیه السلام با آنها احتجاج می کند، یکدیگر را تکمیل و تأیید کرده و شرح و توضیح می دهند و درست مصداق فرموده ی خداوند است که می فرماید: **﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾**^(۱۳۲) **(آیا در [معانی] قرآن نمی اندیشند اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف**

۱۲۹ - بحار الأنوار - العلامة مجلسی ج ۲ ص ۲۰۴.

۱۳۰ - الأحقاف: ۳۰.

۱۳۱ - الإسراء: ۹.

۱۳۲ - النساء: ۸۲.

بسیاری می‌یافتند). همان‌گونه که [آیات] قرآن یک‌دیگر را پوشش می‌دهند و روایات ائمه‌ی اطهار در مورد یمان(علیه السلام)، رسول تأویل، نیز اینگونه یک‌دیگر را تفسیر می‌کنند همان‌گونه که جدش رسول الله، رسول تنزیل بودند.

پس کیفیتی که معرفت خداوند سبحان در گروه آن است، یک کیفیت الهی است که خداوند سبحان آن را بیان کرده. پس اولی‌ترین و برترین معرفت خداوند، معرفت او در تنزیه از توصیفش می‌باشد و علی‌رغم این‌که انسان در آغاز معرفت ذات سبحان، بوسیله‌ی صفت و به جهت نیازمندی، شناخت و اگر خداوند سبحان ذاتش را وصف نمی‌کرد؛ خلق، او را نمی‌شناخت. اما خداوند سبحان تبیان می‌کند که صفات، ذات او نیستند بلکه یک قبله بشمار می‌روند که دال بر او و راه رسیدن به سوی اوست. او در حین این‌که نفس خود را برای خلقش توصیف کرد، آنان را به معرفت تنزیه او، از آن صفات امر کرد.

مرتبه‌ی دوم: شناخت او با توصیفش از خلال پیشی گرفتن عارفان به سوی او، در مرحله‌ی اول، کسانی که او را بواسطه‌ی تنزیهش از صفات، شناختند. پس اوصاف بر او، منقلب شده و مصداق عملی صفات شناخته شده با آنها، گشتند. و این مرتبه نیز مستلزم وجود درخواست کننده و فاعل بی‌نیاز، بوده. پس رسولان، آموزگاران ناطق، عامل به صفت سبحانه بودند و معرفت و شناخت مردم را از خلال متجلی ساختن صفات خداوند در خود، به مردم تعلیم می‌دادند. و بر مردم است که طریقه‌ی تنزیه او، که بندگان عارفش، طبق آنها، معرف او شدند، را بشناسند و یاد بگیرند. و این مرتبه ست که در آن، مردم بین عارف به خداوند سبحان و بهره‌مند از هدایت او، آشکار می‌شود و دیگران بر رویگردانی از معرفت او سبحانه اصرار می‌ورزند، پس فرصت رحمت و قبل از آن، فرصت عدل را از دست داده‌اند. فرصت عدلی که در امتحان نخست، برای همه‌ی بندگان قرار داد. پس مردم میان معلمان و تعلیم یافتگان، حایل ایجاد کردند و فرصت رحمت در امتحان دوم، در باب معرفت الهی با شناخت کیفیتی که پیشی‌گیرندگان در معرفت، بدان دست یافتند را تباه کردند.

و این مرتبه، همان امری است که رسول الله در وصیت خویش به امت، بیان نمودند و آن را ضامن نجاتشان و ورودشان به رضوان الهی قرار دادند و این فرموده‌ی ایشان است:

(من چیزهایی را نزد شما ترک می‌کنم، تا زمانیکه تمسک می‌جوئید، بعد از من هرگز گمراه نخواهید شد و آن کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم هستند و آن دو هرگز از هم جدا

نمی‌شوند تا این که بر حوض بر من وارد شوند). پس در کتاب، صفت خداوند سبحان و بیان آنچه که به صلاح مردم بوده و آنان را به معرفت و عمل بدان، توفیق می‌دهد، را بیان کردند و عترت اهل بیت تبیین کنندگان کیفیت عملی در معرفت، به مردم هستند.

و خداوند می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ
الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾،^(۱۳۳) (قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند). شاید آنچه که از معنای اسوه و الگو دریافت می‌شود؛ مدیر عامل باشد کسی که مردم می‌توانند از خلال تمسک و اهداء به او، خدای سبحان خود را بشناسند و او را همان‌گونه که محمد تنزیه گفت، تنزیه گویند و ترک تمسک به رسول الله باعث خواهد شد که مردم به سوی گمراهی رفته و از راه معرفت حق، دور شوند.

با توجه به این که، مرتبه‌ی تعلیم عملی کتاب، که بدست مهدیین هدایتگر از رسولان و انبیاء و اوصیاء تحقق می‌یابد، هم‌چنین دارای دو مرحله است:

اول: تعلیم تنزیل و دوم: تعلیم تأویل. انبیاء و رسولان تا خاتم آنان رسولان تنزیل و معرفین تنزیل بودند، و رسول الله معرفت تنزیل را کامل نمودند. و بدین سبب خاتم انبیاء گشتند و ختم ایشان برای نبوت، دال بر عدم نزول رسالت بعد از ایشان می‌باشد و ختم ارسال از آسمان با ایشان خاتمه و ارسال برای اهل زمین در جهت شناخت تنزیل و کمال آن، آغاز گردید و برای آن مرحله‌ی تعلیمی، دوازده رسول از ائمه قرار داد که با علی علیه السلام آغاز می‌شد و با امام مهدی محمد بن حسن عسگری علیه السلام خاتمه می‌یابد. پس او (مهدی علیه السلام) خاتم ائمه‌ی رسولانی است که مُعَرِّفِ تنزیل به مردم هستند و از ایشان علیه السلام **باب ارسال به تأویل، بعد از ختم مرحله‌ی تنزیل** بوسیله‌ی ایشان علیه السلام گشوده شد. پس ارسال از جانب ایشان برای تأویل، آغاز شد و رسول نخست، فاتح مرحله‌ی اول تأویل، مهدی اول احمد علیه السلام می‌باشد همان‌گونه که در وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله که در شب وفات خویش بر علی علیه السلام املاء کرد و نام خلفای بعد از خود، تا روز قیامت را ذکر می‌کند و آنان دوازده امام و بعد از ایشان دوازده مهدی می‌باشند. پس ائمه رسولان تنزیل و مهدیین رسولان تأویل می‌باشند.

از جهت سودمندی لازم به ذکر است که، تأویل؛ بیان معانی کتاب و توضیح آن برای مردم هر زمان بسته به زمان و نیازمندیشان به بیان معانی قرآن، می‌باشد تا این که امر به امام محمد بن حسن المهدی (علیه السلام) رسید و بیان معانی قرآن با ایشان، پایان و با ایشان (علیه السلام)، مرحله‌ی بیان حقایق قرآن؛ یعنی، تأویل قرآن، آغاز گردید. و نخستین بیانگر حقایق قرآن، احمد (علیه السلام)، مهدی اول می‌باشد. به همین سبب در روایات طاهرین آمده است که قائم، بیست و پنج حرف از علم را به ضمیمه‌ی دو حرف منتشر شده که روی هم رفته بیست و حرف می‌شوند، منتشر می‌کند و دو حرفی که از پیش بین مردم منتشر شده بود - شاید - حروف تنزیل در هر زمان قبل از رسول الله و زمان ایشان و منوط به تکلیف مردم در شناخت کامل حروف، یعنی تمام تنزیل در گِرو معرفت معانی کتاب می‌باشد.

اما در زمان قائم (علیه السلام)، کار اصلی ایشان، ختم مرحله‌ی بیان تنزیل با بیان کامل معانی قرآن، و آغاز بیان تأویلش و گسترش بیست و پنج حرف از حروف تأویل، می‌باشد و از خلال بیان حقایق آن‌ها که در گِروش معنای حروف سابق، آشکار گردد و شاید این بیست و پنج حرف همان چیزی باشد که وصیت رسول الله ضامن آن گردیده؛ رسول الله خلیفه و بیست و چهار جانشین بعد از ایشان، خلفایش بر مردم هستند تا حقیقت معرفت خداوند سبحان را به آنان بیاموزند و معرفت او در تنزیه او میسر می‌گردد نه در توصیف. همان گونه که یمانی آل محمد (علیه السلام) در تفسیر سوره‌ی فاتحه بیان کردند.



چه کسی سبب معرفت است؟؟؟

پاسخ سید یمان علیه السلام از ضرورتی، پرده برمی دارد که امروز مردم به شدت در عمل درصدد از بین بردن آن یا در بهترین حالتها، اعراض و رویگردانی از آن و غفلت ورزیدن از جوانب آن می باشد و آن ضرورتی ست که امروز، کسی که پذیرفته، امام مهدی علیه السلام تجلی مدینهی کمالات الهی در این زمان و چهره‌ی مدینه علم می باشد، پس بر اوست که در جستجوی دروازه و راه ورودی به این شهر باشد همان گونه که ایمان آورد و تصدیق کرد.

از رسول الله روایت شده که فرمودند: (ای علی! من شهر علم هستم و تو دروازه‌ی آن و آیا به غیر از راه دروازه، می توان در آن وارد شد!)^(۱۳۴) و مصداق فرموده‌ی خداوند است: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^(۱۳۵) (در باره [حکمت] هلال‌ها [ی ماه] از تو می پرسند بگو آن‌ها [شاخص] گاه شماری برای مردم و [موسم] حج اند و نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها درآیید بلکه نیکی آن است که کسی تقوا پیشه کند و به خانه‌ها از در [ورودی] آن‌ها درآیید و از خدا بترسید باشد که رستگار گردید).

این شیوه در این زمان، نیز اینگونه است. پس امام مهدی علیه السلام، منجی عالم بشریت از بیابانهای گمراهی و ضلالت و ماده هلاکت بار، شهر علم این زمان می باشد. و اعتراف به این امر الهی، به منزله‌ی اعتراف به وجود دروازه ورود به آن می باشد، و گرنه بدون شناخت درب، هیچ راهی برای رسیدن بدان و معرفتش وجود ندارد. و ورود به آن از خلال دروازه باعث شناخت آن شهر و سپس بانی و برپا کننده‌ی آن، یعنی خداوند سبحان می گردد و به همین سبب از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: (هر که خدا را خواست، از شما شروع کرد، خدا به وسیله‌ی شما دروغ را آشکار کند، و خدا به خاطر شما دور نماید روزگار گزینده را، و به شما بگشاید، و به شما ببندد، و به شما آنچه بخوهد محو کند، و پابرجا نماید، و به شما رشته خواری را از گردن ما باز کند انتقام خون هر مؤمنی را که مورد مطالبه است به شما

۱۳۴ - الأماي - شيخ الصدوق: ص ۶۵۵.

۱۳۵ - البقرة: ۱۸۹.

پس پاسخ به سؤال اول در متشابه، همان تعریف ظاهر در مورد دروازه‌ی شهر است؛ زیرا کسی از مدینه شناختی نمی‌تواند داشته باشد مگر این‌که از آن یا جزئی از آن باشد و از اجزای مهم یک شهر، بلکه محل رفت و آمد بسیار آن، درب ورودی می‌باشد که اهل تلاش و طلب هدایت شده به سوی معرفت مدینه و بانی آن، بسویش می‌شتابند. هدف ورود از درب به مدینه، حائز اهمیت است و آن، شناخت و معرفت بانی و سازنده‌ی آن و عظمت او و سپس تقدیس و تنزیه اوست.

همان‌گونه که برای مرحله‌ی تنزیل، شهر علم و دروازه وجود داشت. و شهر، محمد و درب آن، علی (علیه السلام) بودند. برای مرحله‌ی تأویل نیز، شهر و دروازه‌ی متجلی از آن شهر و دروازه، وجود دارد و شهر تأویل علم، امام مهدی محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) و دروازه‌ی آن شهر، وصی و فرستاده اش به سوی تمام مردم، احمد الحسن (علیه السلام) است. و از جمله اموری که ثابت می‌کند یمانی دروازه شهر علم (امام مهدی (علیه السلام)) است، حدیث (خدا را با خدا بشناسید...) بوده که از صدها سال پیش، در درون کتب، سکون و راکد بوده و هیچ کس از مردم، هرگز نیامد تا راز این معرفت را برای ما کشف کند، همان‌گونه که یمانی (علیه السلام) در این زمان، راز آن را کشف کرد.

اکتشاف او، دو احتمال بدون وجود احتمال سومی را، در پیش روی ما قرار می‌دهد. یا این‌که یمانی (علیه السلام)، مهمترین جزء از آن شهر و درب آن باشد یا از راه یافتگان به داخل آن باشد. و احتمال اول، بعنوان درب مدینه، که مناقشه‌ای در آن نیست. مستلزم این می‌باشد که او، راه کشف اسرارش است. اما احتمال دوم: مستلزم این است که یمانی، نخستین راه یافتگان و وارد شدگان به آن شهر و عارف‌ترین به اسرار آن می‌باشد و اگر غیر از این می‌بود، یکی دیگر در حقیقت بیان، از او پیشی می‌گرفت. پس شخص یمانی (علیه السلام) که نخستین راه یافتگان به مدینه است، دال بر، نخستین ایمان آورندگان می‌باشد و بر لقب اولین ایمان آورندگان، از خلال وصیت رسول الله استدلال می‌کنیم که فرمودند: (پس هنگامی که وفاتش فرا رسید، آن را به فرزندش اولین مهدیین تسلیم نماید که برای او سه نام دارد، نامی همانند نام

من و نام پدرم است و او، عبدالله و احمد و نام سوم او مهدی است و او اولین ایمان آورندگان می‌باشد).^(۱۳۷) و از این نص، بزرگی مسؤولیتی که بر شانه‌ی اولین ایمان آورندگان علیهم‌السلام قرار گرفته، آشکار می‌شود. با این توصیف که وجه امام مهدی علیه‌السلام در مواجهه با مردم و معلمی است که انصار خود را گردآوری می‌کند.

حدیثی از رسول الله در یک روایت طولانی، آمده که ما تنها به ذکر موضع شاهد بسنده کردیم که از پراکندگی مردم در تمسک به امامت امام مهدی علیه‌السلام و در مقابل، عظیم قدرت مؤمنین به امامتش علیه‌السلام اشاره می‌کند و این قدر، از مسؤولیت بزرگی که اولین ایمان آورندگان علیهم‌السلام متحمل شده، می‌گوید. جایی که رسول الله به جابر بن عبد الله انصاری در ذکر بیان حجج بعد از خود، فرمودند: (سپس هم نام و هم کنیه من و حجت خدا در زمین و بقیه الله در میان بندگانش و او فرزند حسن بن علی (العسکری) (ع) است. او که خداوند به دست او زمین را فتح خواهد کرد. او که از شیعیان غیبتی خواهد داشت. در آن زمان آن قدر غیبت طولانی و سخت می‌شود فقط افرادی بر امامت او پایبند می‌مانند که خداوند قلب آنها را بر ایمان امتحان کند، جابر گفت: به او گفتم: ای رسول خدا، آیا در غیبت خویش برای شیعیان نفعی خواهد بود؟ رسول خدا ص فرمود: آری قسم به کسی که من را به نبوت مبعوث کرد، آنها با نور او منور می‌شوند، و در غیبت او از ولایت او نفع می‌برند، مانند منفعت مردم به خورشید حتی اگر ابرها آن را بپوشانند، ای جابر، این از مکنون راز خداوند است، و علمی که در نزد او (الله) ذخیره است، پس آن را مخفی نگه‌دار مگر از اهل آن).^(۱۳۸)

این خبر، از بزرگی ممانعت ثابت بر گوینده به امامت حضرتش می‌باشد و مورد آزمایش قرار گرفته است.

و همچنین از ابی جعفر، از بن سنان از ابی جارود از ابی جعفر علیه‌السلام روایت شده که حضرت فرمودند: شنیدم که فرمودند: (همانا حدیث آل محمد سخت و دشوار است، سنگین پوشانده و نهان است، آن را کسی تحمل نمی‌کند، مگر فرشته ای مقرب، یا فرستاده ای مرسل، یا بنده ای که خداوند دل آن را برای ایمان امتحان کرده است، یا شهری که محفوض است،

۱۳۷ - بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۴۷ - الغیبة للطوسی: ص ۱۵۰.

۱۳۸ - کمال الدین و تمام النعمة - للشیخ الصدوق: ص ۲۵۴.

پس اگر قائم ما قیام کند، نطق می کند و قرآن او را تصدیق می کند).^(۱۳۹)

از این روایت می توانیم دریابیم که قرآن در هر زمان، حجت خداست و بر این اساس، می فهمیم که قائم ناطق، امام مهدی محمد بن حسن علیه السلام نیست؛ زیرا او، در این زمان، قرآن است. و قائم ناطق تصدیق کننده از قرآن، ارسال شده‌ی امام مهدی علیه السلام برای مردم، وصی و فرستاده و یمانی ایشان، احمد علیه السلام می باشد. و مقصود از تصدیق قرآن برای قائم ناطق، این است که قائم، شهادت قرآن، در گفتار و کردار را طلب می کند و قرآن شاهد حقیقت او می گردد. پس مخالف قرآن و قرآن مخالف او نیست. بلکه حجت او، قرآن می باشد و این امری است که امروز با یمانی علیه السلام حاصل شده، پس او با این فرموده اش به مردم (از خدا در مورد من سؤال کنید)، قرآن با این فرموده، او را تصدیق می کند: ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾،^(۱۴۰) (و کسانی که کافر شدند می گویند تو فرستاده نیستی بگو کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است میان من و شما گواه باشد) و خداوند می فرماید: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾،^(۱۴۱) (قطعا این قرآن به [آیینی] که خود پایدارتر است راه می نماید و به آن مؤمنانی که کارهای شایسته می کنند مژده می دهد که پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود). شکی نیست که اقوام، همان حاکمیت الله که دین ارزشمند است و کسی که به سوی حاکمیت خداوند دعوت می کند، در حقیقت به سوی دین قیّم دعوت می کند و قرآن به سوی آن هدایت کرده و در منطق خود، تصدیقش می کند. و در آخر الزمان، غیر از سیصد و سیزده نفر، هیچ ایمان آورنده ای به امام مهدی علیه السلام وجود ندارد و روایات ائمه اطهار بر این امر، دلالت کرده و جای هیچ جدلی در آن نیست. اما کسانی که ادعای ایمان به امام مهدی علیه السلام را می کنند، از خلال روایات طاهرین، کذب و افترای آنان، آشکار می گردد. مبنی بر این که ظهور امام مهدی علیه السلام و پایان غیبتش با وجود این سیصد و سیزده نفر، به اضافی حلقه که ده هزاران مرد هستند، مرهون می باشد. و اگر آن مدعیان که تعدادشان میلیاردها نفرند، در ادعای خود صادق بودند، امروز امام مهدی علیه السلام در میان مردم بود بلکه

۱۳۹ - بصائر الدرجات - محمد بن الحسن الصفار: ص ۴۱.

۱۴۰ - الرعد: ۴۳.

۱۴۱ - الإسراء: ۹.

دولت عدل الهی که آرزوی انبیاء و مرسلین بوده را تاکنون برپا می کرد.

در باب این سیاق، روایتی از امیر المؤمنین علیه السلام در صفات جنبده ای که در آخر الزمان با مردم سخن می گوید، چنین بیان داشتند: ابوظفیل گوید: (فَقُلْتُ: يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! قَوْلَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - (وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ)، مَا الدَّابَّةُ؟ قَالَ: يَا أَبَا الطُّفَيْلِ! اللَّهُ عَن هَذَا. فَقُلْتُ: يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَخْبِرْنِي بِهِ. قَالَ: هِيَ دَابَّةٌ تَأْكُلُ الطَّعَامَ وَتَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ وَتَنْكِحُ النِّسَاءَ. فَقُلْتُ: يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! مَنْ هُوَ؟ قَالَ: هُوَ زُرُّ الْأَرْضِ الَّذِي تَسْكُنُ الْأَرْضَ بِهِ. قُلْتُ: يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! مَنْ هُوَ؟ قَالَ: صَدَقَ هَذِهِ الْأُمَّةَ وَفَارَوْقَهَا وَرَبِيهَا وَذُو قَرْنَيْهَا. قُلْتُ: يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! مَنْ هُوَ؟ قَالَ: الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ)، (وَالَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ)، (وَالَّذِي جَاءَ بِالصُّدُقِ)، (وَالَّذِي صَدَّقَ بِهِ)، (وَالنَّاسُ كُلُّهُمْ كَافِرُونَ غَيْرِي وَغَيْرُهُ. قُلْتُ: يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! فَسَمِّهِ لِي؟ قَالَ: قَدَسَمَّيْتُهُ لَكَ يَا أَبَا الطُّفَيْلِ).

(روزی ابا طفیل را در منزلش دیدار کردم و برآیم حدیثی بازگو نمود تا آنجا که عرض کردم: ای امیر مؤمنان، دابه چیست؟ فرمود: او کسی است که غذا می خورد و در بازار راه می رود و با زنان ازدواج می کند. عرض کردم: ای امیر مؤمنان، او که زمین به واسطه او آرامش دارد، کیست؟ فرمود: او صدیق، جدا کننده حق از باطل و ذوالقرنین این امت است. دوباره پرسیدم: او کیست؟ فرمود: او کسی است که خدای تعالی درباره وی فرمود: (وَالَّذِي جَاءَ بِالصُّدُقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ وَالَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ وَالَّذِي جَاءَ بِالصُّدُقِ وَالَّذِي صَدَّقَ بِهِ) و مردم همگی غیر من و او، کافرند. عرض کردم: نام وی را برای من بگوئید. فرمود: ای ابا طفیل، نام او را برای تو گفتم).^(۱۴۲)

پس یمانی علیه السلام نخستین ایمان آورندگان به امام مهدی علیه السلام در آخر الزمان می باشد، همان گونه که علی علیه السلام نخستین ایمان آورندگان به محمد در زمان نخست بود. قابل توجه است، اصطلاح (کفر) که مردم به سبب تسمیه ای امیر المؤمنین علیه السلام بدان توصیف می شوند، مقصود کفر به معرفت است - بر حسب آنچه که دریافتیم - یعنی، هیچ احدی در زمان علی علیه السلام و یمانی علیه السلام غیر از آن دو، عارف و آشنا با خداوند و حجتش، نیست؛ زیرا آنان به (نخستین ایمان آورندگان) توصیف شده اند. و هر کدام از آنان بعنوان دروازه ی شهر الهی که متجلی با

حجت الله سبحانه در زمانشان، محسوب می‌شوند، و هم‌چنین هر کدام از آنان در زمان خود، نخستین راه یافتگان به داخل مدینه هستند. از جعفر بن محمد از پدرش از محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب (علیه السلام) نقل می‌فرمایند که فرمود: (هنگامی که وفات رسول الله فرا رسید، مرا فراخواندند. پس هنگامی که بر ایشان وارد شدم، به من فرمودند: ای علی! در حیات و بعد از وفاتم، تو وصی و خلیفه‌ی من، بر اهلم و ائمتم هستی. دوستدار تو، دوست دار من و دوستدار من، دوستدار خداست. و دشمن تو، دشمن من و دشمن من دشمن خداست. ای علی مُنْکِر تو بعد از من، مانند مُنْکِر رسالت من در زمان حیاتم می‌باشد؛ زیرا تو از من و من از تو هستم. پس حضرت مرا به سمت خود نزدیک کرد و هزار درب از علم بروی من گشاد که از هر درب آن، هزار درب دیگر گشوده می‌شود).^(۱۴۳) و امروز، این زبان حال یمانی (علیه السلام) وصی و فرستاده‌ی امام مهدی (علیه السلام) و نخستین ایمان آورندگان به ایشان می‌باشد.

لذا سؤال (چگونه)، مردم را به سوی منهجی که با آن، دروازه‌ی شهر علم شناخته می‌شود، در این زمان رهنمود می‌سازد، ارشاد می‌کند. تا به صدق ولایشان به امام مهدی (علیه السلام) و ثابتشان بر بیعت با ایشان، استوار گردند. خداوند می‌فرماید: ﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾،^(۱۴۴) (آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند). آزمایش مردم، در این دعوت مبارک یمانی، مقرر شده ه میزان الهی در زمین و در این زمان، به حساب می‌آید و از خلال آن، معرفت مردم به غیب و ایمانشان بدان، آشکار می‌گردد. و به همین سبب، پاسخ به این سؤال مهم، به طریقه‌ی اشاره آمده است تا کسی که حق را از حق طلب کرده و خدا را با خدا، شناخته، آن را بشناسد و در پاسخگویی بدان سؤال، کیفیتش از خلال تعریف مبنی بر این که امام مهدی (علیه السلام)، تجلی خداوند سبحان در خلق و چهره‌ی اوست که با آن در مقابل خلق در این زمان، مواجهه می‌کند، آشکار می‌گردد.

۱۴۳ - الخصال - الشيخ الصدوق: ص ۶۵۲.

۱۴۴ - العنکبوت: ۲.

به لطف خداوند حکیم، اشاره به پاسخ در باب آن معرفت و طریقه‌ی آن و درب ورود به شهر علم الله سبحانه در این زمان، به اتمام رسید و آن اشاره می‌گوید: گوینده و متکلم در مورد بیان آن معرفت و قانون، باید خود سبب و عامل آن باشد. و الا چگونه ممکن است کسی که سبب و دلیل آن نبود از آن سخن بگوید و در حدیث اختلاف و تناقض و تعارض دیده نشود و خداوند می‌فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^(۱۴۵) (آیا در [معانی] قرآن نمی‌اندیشند اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند). و از قرآن چیزی که قابل فهم است، نص آن می‌باشد. اما بدون زبان ناطق و بیان کننده‌ی برای آن، صامت و بی صدا باقی می‌ماند و هیچ راهی برای شناخت اسرارش، وجود ندارد. پس باید دارنده‌ی یک مصداق ناطق، بیانگر اسرار متون صامت و قرآن ناطق در این زمان باشد - بر حسب دانستنی‌هایم - او سبب معلق بین زمین (مردم) و آسمان (امام مهدی علیه السلام) یعنی یمانی علیه السلام می‌باشد.

پس سؤال اول، در مورد کیفیت صریح و در مورد سبب به طور اشاره و تلمیح، پاسخ می‌دهد. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: (أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِالسَّبَابِ فَجَعَلَ لِكُلِّ سَبَبٍ شَرْحًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَرْحٍ عِلْمًا وَ جَعَلَ لِكُلِّ عِلْمٍ أَبًا نَاطِقًا عَرَفَهُ مَنْ عَرَفَهُ وَ جَعَلَ مَنْ جَهَلَهُ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ نَحْنُ)، (خدا ابا دارد که کارها را بدون اسباب فراهم آورد، پس برای هر چیزی سبب و وسیله‌ای قرار داد و برای هر سببی شرح و گشایشی و برای هر شرحی، نشانه‌ای و برای هر نشانه‌ی دری گویا نهاد که جمعی آن را شناختند و عده‌ای نسبت به آن جهل ورزیدند آن در گویا و ناطق رسول خدا است و ما).^(۱۴۶)

شاید کلام امام صادق علیه السلام: (رسول الله و ما) نیاز به احکام بزرگتری دارد و از ایشان در بیان (ما) روایت شده: ابی بصیر گوید: ابو عبدالله علیه السلام فرمودند: (الْأَوْصِيَاءُ هُمْ أَبْوَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّتِي يُؤْتَى مِنْهَا وَ لَوْلَاهُمْ مَا عَرَفَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ بِهِمْ احْتَجَّ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ)، (اوصیای پیامبر درهای خداوند هستند که از طریق آنها به [حریم قرب] او می‌توان راه یافت و اگر آنان نبودند، خدای عزوجل شناخته نمی‌شد و به وسیله آنها خداوند بر

آفریدگان‌ش احتجاج نموده).^(۱۴۷)

از امور فعلی، کسی که از متشابه سخن می‌گوید و مدعی محکم آن می‌شود، ثابت می‌کند که از اوصیای رسول الله محمد است، و باید منصوص باشد و هیچ نصی وجود ندارد که اوصیای رسول الله تا روز قیامت را آشکار می‌کند، جز وصیت رسول الله که در شب وفاتش خویش بر امام علی (علیه السلام) املاء کردند و سه تن از بزرگان صحابه، سلمان محمدی و ابوذر غفاری و مقداد بر آن شهادت دادند و مصداق فرموده‌ی خداوند گشته که فرمود: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾^(۱۴۸) (بر شما مقرر شده است که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر مالی بر جای گذارد برای پدر و مادر و خویشاوندان [خود] به طور پسندیده وصیت کند [این کار] حقی است بر پرهیزگاران). وصیت (نص) رسول الله، بعنوان توصیف کننده‌ی اصل و بیان کیفیت و پاسخ گر به متشابه، که همان وصی مذکور در وصیت می‌باشد، یک تثبیت کننده‌ی حاکمیت الله است؛ لذا وصیت، بیانی برای مصداق حاکمیت و کشف سبب (علت) می‌باشد. جائی که در وصیت رسول الله نام‌های اوصیای ایشان آمده است تا حجتی برای احتجاج ایشان بر مردم، و هم‌چنین سبب ممنوعیت ورود مردم به ساحت تأویل، باشد؛ زیرا آن میدان، مختص راسخین در علم؛ یعنی اوصیای محمد است، که ذکرشان در وصیت مقدس می‌باشد.

(از جماعتی از ابی عبدالله الحسین بن علی بن سفیان بزوفری از علی بن سنان موصلی عدل از علی بن الحسین از احمد بن محمد بن خلیل از جعفر بن احمد مصری از عمویش حسن بن علی از پدرش.. از ابی عبدالله جعفر بن محمد از پدرش زین العابدین از پدرش سید الشهداء از پدرش امیرمؤمنان علیه السلام از رسول خدا روایت کرده که آن حضرت در همان شبی که رحلتش واقع شد به علی علیه السلام فرمود: (ای ابا الحسن کاغد و دواتی بیاور و حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) وصیت خود را املاء فرمود و علی می‌نوشت تا بدین جا رسید که فرمود: یا علی! بعد از من دوازده امام می‌باشند و بعد از آن‌ها دوازده مهدی... پس تو یا علی اولین دوازده امام می‌باشی. خدای تعالی تو را در آسمان علی مرتضی، و امیرمؤمنان، صدیق اکبر، و فاروق

۱۴۷ - کافی ج ۱ ص ۱۹۳.

۱۴۸ - البقرة: ۱۸۰.

اعظم، و مأمون و مهدی نامیده و این نامها برای غیر تو شایسته نیست... ای علی تو وصی من بر خاندانم زنده و مرده شان هستی، و نیز وصی بر زنانم هستی، هر یک را که تو به همسری من باقی گذاری فردای قیامت مرا دیدار کند و هر يك را تو طلاق دادی من از وی بیزارم و مرا نخواهد دید و من نیز او را در صحرای محشر نخواهم دید.. و تو پس از من خلیفه و جانشین من بر اتم هستی، هر گاه مرگت رسید (خلافت) را به فرزندم حسن واگذار کن، که او بر وصول است (برّ به معنی نیکوکار، و وصول، به معنی بسیار پیوندکننده بین خویشان) چون او وفاتش رسید آن(خلافت) را به فرزندم حسین زکیّ شهید مقتول بسپارد، چون هنگام مرگ حسین رسید آن(خلافت) را به فرزندش سید العابدین ذی الثّغفات علیّ (ثغنه به معنای پینه ای است که سر زانو می بندد و آن حضرت را به واسطه پینه زیادی که از کثرت سجده در اعضای سجده اش می بست ذی الثّغفات می گفتند) بسپارد، چون هنگام وفات او رسد آن (خلافت) را به فرزندش محمد باقر العلم بسپارد، و چون مرگ او رسد آن(خلافت) را به فرزندش جعفر صادق واگذار کند و چون مرگ او فرا رسد، آن(خلافت) را به فرزندش موسی بن جعفر کاظم بسپارد، و چون وفات او فرا رسد آن (خلافت) را به فرزندش علی بسپارد ؛ و چون مرگ او فرا رسد آن(خلافت) را به فرزندش محمد تقی واگذار، و چون هنگام وفات او رسد آن(خلافت) را به فرزندش علی ناصح بسپارد و چون مرگ او رسد آن(خلافت) را به فرزندش حسن فاضل واگذار، و چون وفات او برسد آن(خلافت) را به فرزندش محمد که مستحفظ شریعت و از جمله آل محمد (ص) است، تسلیم می کند، و ایشان دوازده امامند. بعد از آن دوازده مهدی می باشند. پس وقتی که قائم (علیه السلام) را اجل دریافت، آنگاه امر(خلافت) را به فرزندش که اولین مقرین است می سپارد، و برای او سه نام است. يك نامش مانند نام من، و نام دیگرش نام پدر من است و آنها عبد الله و احمد اند، و نام سومین مهدی است و او اولین مؤمنان است). (۱۴۹)

همانا توصیف امام مهدی محمد بن حسن علیه السلام به مستحفظ، دلالت بسیار مهمی در تبیین و کشف اهمّیت مستحفظ بودنش دارد و توصیف (المستحفظ) دال بر تشدید و تأکید بیشتر بر حفاظت و همچنین دلالتی بر زمان آینده دارد. و این توصیف برای امام مهدی محمد بن حسن

علیه السلام از برخی اسرار غیبت و انتظار، پرده بر می دارد و این راز از آمدن صاحب امر منتظری ست که روایت وارده از جهنی که او را ذکر می کند، خبر می دهد: (به ابی جعفر علیهما السلام عرض کردم: (ما صاحب این امر را با صفتی وصف می کنیم که احدی از مردم چنان نیست. امام باقر علیهما السلام فرمود: نه والله که چنین نخواهد بود تا زمانی که خودش بیاید و بر شما بدان احتجاج کند و شما را به خود دعوت کند).^(۱۰۰))

پس صاحب امر، کسی است که مردم را به امر، دعوت می کند و با آن امر، بر مردم محتج می شود و امری که صاحبش با آن احتجاج کرده، چیست؟ امروز، پاسخ آن همانند خورشید در چهارم روز، روشن شده و این امر، همان امر رسول الله با وصیت به اوصیای بعد از خود، بر خلق، تا روز قیامت می باشد که مردم از آشکار ساختن این امر، از زمانی که رسول الله کتاب بازدارنده از گمراهی را نگاشته و تا زمان ظهور صاحبش؛ یعنی، یمانی، وصی و فرستاده‌ی امام مهدی علیهما السلام عاجز مانده بودند.

شاید در این روایت دیگر، پاسخ و بیان شافی در مورد معنای المستحفظ، توصیفی که رسول الله در وصیت مقدس خویش، ذکر کردند، باشد: محمد بن عیسی از محمد بن سنان از اسماعیل بن جابر از عبد الکریم بن عمرو از عبد الحمید بن ابی دیلم از ابی عبدالله علیهما السلام نقل می کنند که حضرت فرمودند: (حضرت موسی به یوشع بن نون وصیت نمود، و یوشع بن نون به فرزندان هارون وصیت کرده و بر فرزندان موسی وصیت ننمود؛ زیرا که اختیار برای خداوند است هر کس را بخواهد اختیار می کند، و موسی به یوشع بن نون بشارت مسیح را داد و زمانی که مسیح خداوند او را مبعوث نمود به مردم زمان خویش فرمود: همانا رسول خدا بعد از من نامش احمد و از فرزندان اسماعیل می آید که من و شما را تصدیق می کند، بین حوارین نگه دارنده جاری شد، همانا خداوند آنها را نگه دارنده نام برد به دلیل این که نام بزرگ را حفظ کردند، و آن همان کتابی است که همه چیز را می داند چیزی که همراه انبیاء بوده است، خداوند متعال فرمود: "همانا فرستاده‌ای را با بینات فرستاده ایم، و همراه آنها کتاب و میزان را نازل کرده‌ایم" کتاب همان نام بزرگ است، و همانا کسی که ادعای علم می کند تورات و انجیل و فرقان پس کتاب‌های نوح و کتاب صالح و شعیب و ابراهیم چه چیزی

هستند؟ و همانا خداوند خبر داد که این "قطعاً در صحف اول کتاب‌های ابراهیم و موسی می‌باشد" پس صحیفه‌های ابراهیم کجایند؟ اما صحیفه‌های ابراهیم و موسی نام بزرگ هستند، پس وصیت از عالمی به عالمی دیگر جریان دارد تا این که به محمد ﷺ رسید، سپس جبرئیل به سوی او آمد و فرمود: تو نبوت تمام گشت، و روزهایت به انتها رسید، پس اسم بزرگ و میراث علم و آثار نبوت را نزد علی (علیه السلام) قرار ده، پس من زمین را بدون این که برای خویش در آن عالمی باشد که از طریق او طاعتم و ولایتم شناخته شود ترک نمی‌کنم) (۱۰۱)

پس فهم و درک، ما را به قول، بر حسب آنچه که روایت پیشین بیان کرده، می‌برد که: مستحفظ و نگهبان اسم اکبر، امام مهدی محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) و کتاب، احمد (علیه السلام) و مهدیین، عهد خلافت و میزان، علی (علیه السلام) و ائمه (علیهم السلام)؛ یعنی، عهد ولایت هستند. پس بدین ترتیب، احمد (علیه السلام) هم کتاب، کاف، اسم اکبر، میراث علم و آثار نبوت می‌باشد. و خداوند می‌فرماید: ﴿الْم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾، (الف لام میم * این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه هدایت تقوایبشگان است * آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را بر پا می‌دارند و از آنچه به ایشان روزی داده‌ام انفاق می‌کنند).

ابی حمزه از ابی جعفر (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمود: (طوبی لمن أدرك قائم أهل بيتي و هو يأتهم به في غيبته قبل قيامه و يتولى أولياءه و يعادى أعداءه)، (خوشا بر حال کسی که قائم) خاندان مرا دریابد، در حالی که در روزگار غیبتش، پیش از قیام او، امامت وی را باور داشته، به دوستانش پیوندد و از دشمنانش بیزاری جوید). (۱۰۲)

کسی که در این روایت شریفه تدبیر کند، در می‌یابد که در مورد امام محمد بن الحسن المهدي (علیه السلام) نیست بلکه در مورد مهدی اول (علیه السلام) است. چرا؟! به سبب چند نکته:

۱- امام مهدی (علیه السلام) مایه امتحان این امت نیست بلکه او امتحان در مورد او، انجام شده و بلکه امتحان از او (علیه السلام) می‌باشد و امت را با اولین ایمان آورنده به خود، مورد امتحان قرار

۱۰۱ - بصائر الدرجات: ص ۴۷۰.

۱۰۲ - البقرة: ۱-۳.

۱۰۳ - کمال الدین و تمام النعمة - للشيخ صدوق: ص ۲۸۶.

داده. همان گونه که امتحان امت در دعوت رسول الله، در مورد محمد بود بلکه او امتحان شده و امتحان اصلی در مورد اولین ایمان آورندگان به او وصی او، علی (علیه السلام) می باشد.

۲- روایت می گوید: (خوشا به حال کسی که قائم اهل بیت را درک کند) و از معنای (أدرک) مستفاد می شود که قائم ظهور می کند و مردم را به سوی خود دعوت می کند تا فرصتی برای مردم باشد تا او را درک کنند و اگر ظهور نباشد، ادراکی حاصل نمی گردد. ادراک کسی که غایب است، چگونه ممکن باشد؟؟ و خداوند سبحان، غیب حق است که می فرماید: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾،^(۱۰۴) (چشم ها او را در نمی یابند و اوست که دیدگان را در می یابد و او لطیف آگاه است) و امروز همه، بخصوص شیعه، می دانند که امام مهدی محمد بن حسن (علیه السلام) مصادیقی از مصادیق غیب می باشد و خداوند می فرماید: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾، (آنان که به غیب ایمان می آورند) و از ائمه معصومین روایت شده که غیب مذکور در آیه، امام مهدی می باشد. پس نتیجه می گیریم که قائم درک شده کسی غیر از امام مهدی محمد بن حسن (علیه السلام) می باشد و چه کسی غیر از امام (علیه السلام)، قائم باشد غیر وصی و فرستاده ی او و اولین ایمان آورنده به امامتش؟

۳- روایت می گوید: (و هو یأتم به فی غیبه قبل قیامه) و آشکار است که امام باید درک شده باشد تا امیدوار به امید خود برسد و هم چنین روایت می گوید: (در غیبتش قبل از قیامش) و معلوم است که غیبت امام مهدی (علیه السلام) دو غیبت است، نه یک غیبت. چه بسا که غیبت بر متشابهات دلالت کند؛ زیرا معانی زیادی دارد و بدین سبب رسول الله دلالت نشانه غیبت را محکم ذکر کرده و آن (قبل از قیامش) می باشد. پس غیبت در اینجا؛ یعنی، مخفی شدن و آن سنت موسی (علیه السلام) (هراسناک و مواظب) ست. پس در قائم نیز سنت موسی (علیه السلام) است و امام مهدی (علیه السلام) از چه چیزی هراس دارد؟ و تحت تعقیب کیست؟ و اوست که نمازش را به قنوت و قنوتش را به نمازش می رساند تا آنجا که مصداق غیب و تجلی از تجلیاتش گردیده که چشم ها او را نمی بینند ولی او چشم ها را می بیند و اوست مهربان دانا.

۴- روایت می گوید: (و با دوستداران او دوست و با دشمنانش، دشمنی کند) امروز چه کسانی اولیای اویند؟ کسانی که روایات آل محمد را تصدیق می کنند یا کسانی که برای از بین

بردن و قتل روایات اهل بیت عمل می‌کنند؟؟؟ و این سؤالی ست که رسول الله بدان پاسخ می‌دهند. جایی که از رسول الله روایت شده که فرمودند: امام جعفر صادق از پدران بزرگوارش از امیر المؤمنین در حدیث طولانی در وصیت خود ذکر می‌کند: (رسول الله فرمودند: (یا علی، و اعلم أن أعجب الناس إيماناً و أعظمهم يقيناً قوم يكونون في آخر الزمان لم يلحقوا النبي و حجتهم الحجة، فأمنوا بسواد علي بياض)، (ای علی! بدان که عجیب‌ترین افراد از جهت ایمان و بزرگی یقین، قومی هستند که در آخر الزمان به سر می‌برند. زیرا آنان، در عین حال که پیامبر را ملاقات نکرده‌اند و امام و حجت خدا نیز از آن‌ها محجوب و غایب است، به وسیله سیاهی‌ها و خطوطی که در کاغذها مانده است، ایمان آورده‌اند).^(۱۰۰)

کدام حجت از مردم، غایب بوده، غیر از امام مهدی علیه السلام و کدام سیاهی بر سفیدی است غیر از احادیث شریف اهل بیت و معلوم است که امتحان همواره با وصیت، بعد از محجوب شدن حجت می‌باشد و آن سنت خداوند سبحان در پیشینان بوده و در سنت خدا هرگز تغییری نمی‌یابد. و آیا امروز دعوت کنندگان و اولیائی که حجت را دارا هستند و مردم را به تقلین دعوت می‌کنند، غیر از انصار امام مهدی علیه السلام وجود دارند؟ و چه کسی، فرمانده و رهبر این انصار است؟ سرور و رهبر و مریشان، سید احمد الحسن، یمانی آل محمد علیهم السلام، وصی و فرستاده‌ی امام مهدی علیه السلام می‌باشد و آنان کسانی هستند که امروز به سوی حاکمیت خدا دعوت کرده و راه آن را به ریختن خون پاکشان، هموار ساختند و دشمنان قائم، همه‌ی کسانی هستند که به حاکمیت خدا و تنصیب او، ایمان ندارند، همه‌ی کسانی که تلاش می‌کنند روایات اهل بیت را تحریف و به قتل برسانند و به سوی حاکمیت مردم و دموکراسی امریکا و پرچم شیطان که شناختش نیاز به دلیلی ندارد. پس امروز امریکا سرکرده‌ی تمام ظلم و ستم است و هر کس که به سوی مشروعیت آن دعوت می‌کند، به زیر پرچم او رفته و کسی ست که با اولیای قائم به ستیز برخاسته.

اولیای قائم، همان کسانی هستند که رسول الله، سرور مرسلین توصیفشان کرده که هرگز به پیامبری ملحق نشده‌اند و حجت از میانشان غائب است (و او امام مهدی می‌باشد)، پس تنها از روی سیاهی بر سفیدی ایمان می‌آورند و آن وصیت رسول الله در شب وفات است که

بر علی (علیه السلام) املاء کرده و آن بزرگترین و عظیم ترین مصداق برای ایمان، از روی سیاهی بر سفیدی می باشد که در آن، آخرین مستحفظین؛ یعنی، امام مهدی محمد بن حسن (علیه السلام) را ذکر می کند و امامت را به فرزندش صاحب ذخیره ی انبیا می باشد و ذخیره ی انبیا همان وصیت مقدس است که برای صاحبش، ذخیره شده است. در متن آن، روایت شده: (و چون وفات او برسد آن (خلافت) را به فرزندش محمد که مستحفظ شریعت و از جمله آل محمد (ص) است، تسلیم می کند، و ایشان دوازده امامند. بعد از آن دوازده مهدی می باشند. پس وقتی که قائم (ع) را اجل دریافت، آنگاه امر (خلافت) را به فرزندش که اولین مقربین است می سپارد، و برای او سه نام است. يك نامش مانند نام من، و نام دیگرش نام پدر من است و آن ها عبد الله و احمد اند، و نام سومین مهدی است و او اولین مؤمنان است).^(۱۰۶)

پس مستحفظ، امام مهدی محمد بن حسن (علیه السلام) و کتاب، احمد (علیه السلام) و مهدیین = عهد خلافت. و میزان، علی (علیه السلام) و ائمه = عهد ولایت، هستند.
پس احمد (علیه السلام)، کتاب و کاف و اسم اکبر، میراث علم و آثار نبوت می باشد.

بسم الله الرحمن الرحيم

(اسرار امام مهدی (ع) - ۱)

ستایش خاص خدا است که مالک سلطنت و روان کننده کشتی (وجود)، و مُسَخِر کننده بادهای، و شکافنده سپیده صبح، و حکمفرمای روز جزاء و پروردگار جهانیان است. ستایش خدایی را است که از ترس او آسمان و ساکنانش غرش کنند و زمین و آباد کنندگانش بر خود بلرزند، و دریاها و آنان که در قعر آنها شناوری کنند به جنبش و موج در آیند. درود خدا بر محمد و آل محمد کشتی های جاری در پستی و بلندی، در امنیت است سوارش شود، و کسانی که آنرا ترک کنند غرق می شوند، و کسانی که بر آنها متقدم شوند پیمان شکن اند، و کسانی که از آنها عقب ماند هلاک شده بحساب می آیند، و همراهان آنها پس از این می آیند.

﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ * قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾، (۱۵۷) [یاد کن] زمانی را که یوسف به پدرش گفت ای پدر من [در خواب] یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم، دیدم [آنها] برای من سجده می کنند * [یعقوب] گفت ای پسرک من، خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که برای تو نیرنگی می اندیشند، زیرا شیطان برای آدمی دشمنی آشکار است). صدق الله العلی العظيم

برای کسانی که خداوند را با آیات و بیناتش می شناسند، و برای کسانی که هر گاه یاد خدا می کنند، قلبهایشان جلاء می یابد. و برای بندگان پرهیزگار.

بسم الله الرحمن الرحيم ﴿الم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾، (۱۵۸) (الف لام میم * این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه هدایت تقوا پیشگان است * آنان که به غیب ایمان می آورند و نماز را بر پا می دارند و از آنچه به ایشان روزی داده ایم انفاق می کنند). همان امام مهدی علیه السلام می باشد، همان گونه که آل محمد برای مردم تفسیر کردند و آن را در حضور گواهان حکایت نمودند، و ایشان (ه) الله و نون قلم می باشد. و کتاب دال بر او، در نزد اهل تقوا شکی در آن نیست. ﴿المر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ﴾، (الف لام میم راء، این است آیات کتاب و آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده حق است ولی بیشتر مردم نمی گروند). و کتاب همان کاف (کُن، باش) است، پس بواسطه آن روزی داده می شوید و باران برای شما می بارد و با آن مردم یاری می شوند و توسط آن عصاره می گیرند، و مخلوقات به فیض و نعمت الهی می رسند؛ و در حالت صعود (کاف) در (نون) ناپدید می گردد، و در حالت نزول نون در کاف ناپدید می شود، پس هر کس بخواهد به نون بنگرد باید به کاف توجه و التفات کند، و هر کس خواهان معرفت غیب باشد هیچ راه گریزی در ابتدا جز بحث و جستجو از کتاب و شناخت آن ندارد. هیئات علمی پنهان است که جز پاک شدگان بر آن دست ندارند، پس

خود را پاک گردانید تا برای خود توشه بگیرید که در حقیقت بهترین توشه، پرهیزگاری است، پس پاک جز به پاک نزدیک نمی‌شود، و پاک جز پاک را دوست نمی‌دارد. سپس کتاب یکی است و مجزاء نمی‌شود، تا دلالت و هدایت به یکی کند، به خداوند یگانه قهار هدایت می‌نماید، و هر چقدر راه‌های سلامت بسیار باشند در نتیجه همه‌ی آنها به صراط مستقیم جمع و ختم می‌شوند، و هر چقدر ریسمان‌ها متعدد شوند، همه به ریسمان استوار الهی که به غیب متصل است پیوسته می‌باشند، و اگر انسان از آنها برای رسیدن به ریسمان استوار و محکم الهی استفاده نکند، از آن گسسته و به جهنم می‌افتد، و مانند سامری و بلعم بن باعورا نامیده می‌شود که در تاریکی غوطه ور خواهد شد، و گمان می‌کند در نوری آشکار به سر می‌برد، در حالی که داستانش چون داستان سگ است، و گمان می‌برد که او با فرشتگان مقرب است. ﴿وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ * كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ * الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ * فَوَرَبِّكَ لَنَسَأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ * فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ * إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ * الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾. (۱۵۹) (و بگو من همان هشدار دهنده آشکارم * همان گونه که [عذاب را] بر تقسیم‌کنندگان نازل کردیم * همانان که قرآن را جزء جزء کردند [به برخی از آن عمل کردند و بعضی را رها نمودند] * پس سوگند به پروردگارت که از همه آنان خواهیم پرسید * از آنچه انجام می‌دادند * پس آنچه را بدان ماموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب * که ما [شر] ریشخندگران را از تو برطرف خواهیم کرد * همانان که با خدا معبودی دیگر قرار می‌دهند پس به زودی [حقیقت را] خواهند دانست * و قطعاً می‌دانیم که سینه تو از آنچه می‌گویند تنگ می‌شود * پس با ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از سجده‌کنندگان باش). (۱۶۰)

۴/شوال/۱۴۲۴ هـ.ق

(آذر ماه/ ۱۳۸۲ هـ.ش)



دلیل این معرفت چیست؟؟؟

همانا سؤال (چرا)، سؤال در باب حکمت ست که بدنبال آن معرفت پیدا شده، خداوند می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾،^(۱۶۱) (اوست آن کس که در میان بی‌سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و [آنان] قطعا پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند). پس منهج الهی در معرفت، یک منهج ارتقائی می‌باشد - و اگر وصفش جایز گردد- بدین معناست که پوینده در راه معرفت الهی، از عالم شهود به عالم غیب، و از عالم ملک به عالم ملکوت عروج می‌کند و شخص عارف با هر درجه که ارتقاء یابد، از عالم عصیان و تمرد، خلاص شده و به عالم اسلام و طاعت، نزدیکتر می‌شود. جایی که از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمودند: (من هوان الدنيا على الله انه لا يعصى إلا فيها و لا ينال ما عنده إلا بترکها).^(۱۶۲)

و خداوند می‌فرماید: ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾،^(۱۶۳) (سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد * سپس پلیدکاری و پرهیزگاری اش را به آن الهام کرد * که هر کس آن را پاک گردانید قطعا رستگار شد * و هر که آلوده‌اش ساخت قطعاً در باخت). و بدان معناست که عصیان و گناهی نیست مگر در عالم ملک (عالم جسمانی) و اما در عالم غیب، عالم ملکوت، هیچ گناه و عصیانی نیست بلکه هر آنچه که در آن عالم است، مطیع و فرمانبردار خدایش است و طاعت بر حسب معرفت می‌باشد و هر چقدر، معرفت فزونی یابد، ارتقاء صورت می‌گیرد. و بدین ترتیب، مخلوقی که در عوالم نور، اوج گرفته. انسان، یعنی محمد است، توحیدگوی بی واسطه. تمام کسانی از مؤمنین که بعد از ایشان می‌آیند، توحیدگو، بواسطه‌ی رسول الله هستند. نخستین برنده‌ای که بواسطه‌ی محمد مورد آزمایش قرار گرفت، علی علیه السلام بود و به این دلیل، سزاوار گشت که اولین ایمان آورندگان و امیر و فرمانده‌ی ایشان گردد. و از صادقین روایت

۱۶۱ - الجمعة: ۲.

۱۶۲ - نهج البلاغه - خطب الامام علی علیه السلام ج ۴ ص ۹۳.

۱۶۳ - الشمس: ۱۰ - ۸.

شده: ابی زکریا موصلی از جابر از ابی جعفر از پدر بزرگوارش از جدش نقل می‌فرماید که رسول الله به علی (علیه السلام) فرمود: (تو آن کسی هستی که خداوند در ابتداء خلقت وقتی ارواح را خلق نمود بوجود تو احتجاج کرد و فرمود: آیا من خدای شمایم؟ گفتند: آری. فرمود: آیا حضرت محمد رسول من است؟ گفتند: آری فرمود: آیا علی امیر المومنین است؟ جمیع خلق از روی استکبار و نخوت از پذیرفتن ولایت تو سر پیچی کردند مگر عده ای قلیل و اقل القلیل بودند و آنها اصحاب یمین می‌باشند).^(۱۶۴)

همان‌گونه که محمد و علی (علیه السلام) در زمان نخست بودند، خداوند اراده کرده که نظیر و مانند ایشان در آخر الزمان نیز موجود باشند، پس امام محمد بن حسن عسکری (علیه السلام) همانند جدش رسول الله و احمد الحسن (علیه السلام) مانند جدش امیر المؤمنین (علیه السلام) باشد و او معروف به آیات و نشانه های خداوند سبحان و رسولی ست که تلاوت را به مردم می‌آموزد و مقصود از تلاوت، آن تلاوتی نیست که مردم امروز به صرف آواز خوانی در قرآن بسنده می‌کنند. بلکه آن، اتباع^(۱۶۵) است. و اتباع بدست متبوع، انجام می‌شود و خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾،^(۱۶۶) (بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشد و خداوند آمرزنده مهربان است). و متبوع در این آیه، حجت خدا بر خلق است که خلق، مأمور به اطاعت از اوست که این اطاعت، به بیان آیات خداوند سبحان و کشف اسرارش و حکمتش از ورای آن اسرار، ختم می‌شود و بدین سبب فرموده، بعد از این که آیاتش را بر آنان تلاوت می‌کند و پاکشان می‌گرداند- یعنی آنان را از خودبینی و تکبر، پاک گردانده و از قبله‌ایشان هوشیاری نسبت به گفتن حق، قرار می‌دهد - به تعلیم کتاب (ریسمان و سبب ممدود بین خدا و خلق) به آنان، اقدام می‌کند و به آنان حکمت می‌آموزد (و حکمت، ظرف و جایگاه نور الهی ست که چیزی از آن خارج نمی‌شود، مگر به امر خداوند سبحان). به همین خاطر سؤال دوم در مورد (چرا)، به عبارت دیگر؛ حکمت چیست که ابراهیم (علیه السلام) تنها ستاره و ماه و خورشید را دید؟! بمانی (علیه السلام) در پاسخ فرمودند: (خورشید، رسول الله و ماه، امام علی (علیه السلام)

۱۶۴ - الأملی - للشيخ الطوسي: ص ۲۳۳-۲۳۲.

۱۶۵ - مراجعه کنید به: لسان العرب: مادة تلا.

۱۶۶ - آل عمران: ۳۱

و ستاره امام مهدی علیه السلام هستند و خورشید و ماه و ستاره در ملکوت تجلی الله در خلق بودند و برای همین ابراهیم علیه السلام از آنها به اشتباه خدا یاد کرد ولی هر کدام به اندازه و نسبت خود و محمد و علی علیه السلام و قائم علیه السلام حتی در زمان حیات خویش الله در خلق بودند و هستند در حالی که بقیه ائمه ع بعد از شهادت به این مقام می رسند و این بدلیل این است که محمد ص صاحب فتح مبین است و اوست که برایش مثل سوراخ سوزنی گشایش (فتح مبین) شد و مقداری از حجاب لاهوت کنار زده شد و آیات کبری خداوند را دید و ایشان تصویری از مدینه کمالات الهی (ذات اقدس خداوندی) هستند اما علی علیه السلام بدلیل این که وی در (باب) مدینه العلم هستند و هم چنین جزئی از آن و هر آنچه از مدینه العلم افاضه می شود (بیرون می آید) از آن خارج می شود و محمد ص تجلی الله در خلق و اسم الله در خلق است و علی علیه السلام مسموس (در تماس) با ذات خداوند است و زمانی که محمدی باقی نماند و فقط خداوند واحد قهار باقی نماند در لحظاتی علی علیه السلام خود تجلی الله در خلق خواهد بود و فاطمه س همراه وی است و فاطمه س خود باطن ماه و ظاهر خورشید است و به همین خاطر است که امام علی علیه السلام می فرمایند: (اگر حجاب (پرده) برام کنار زده شود هرگز ایمانم بیش تر نخواهد شد) چونکه وی اگرچه حجاب برایش کنار زده نشد ولی در مقام کسی است که حجاب برایش کنار زده شده است. و اما قائم علیه السلام تجلی اسم الله است و قبل از شهادتش بخاطر عمر بلندش و عبادت طولانی به همراه کمال صفاتش و اخلاصش؛ او نمازش را در قنوتش و قنوتش را در نمازش می خواند؛ گویی که هیچ وقت از عبادت خداوند غافل نمی شود و هم چنین بخاطر این است که او کسی است که در یوم الدین (روز قیامت صغری و در قرآن روز وقت معلوم) بر کرسی حکومت خواهد نشست و او در آن روز به اسم خداوند بر امت ها حکمرانی خواهد کرد، پس باید آینه ای باشد که ذات الهی را در خلق منعکس کند تا خداوند خود در آن روز حاکم بر خلق باشد پس کلام امام، کلام خدا و حکم امام حکم خدا و ملک و فرمانروایی امام علیه السلام ملک خدا خواهد بود پس کلام خداوند در سوره حمد (ملک یوم الدین) در آن روز تحقق می یابد و امام علیه السلام در آن روز عین الله (چشم خدا) و لسان (زبان) الله و ید (دست) الله خواهد بود. (۱۶۷)

پاسخ سید یمانئ السلام امور مهمی را توضیح می‌دهد، از جمله‌ی آن بر فرض مثال نه به طور محصور:

۱- حکم به صفت خورشید برای محمد و ماه برای علی (علیه السلام) و ستاره برای مهدی (علیه السلام)، نشانه‌های راه به سوی خدا را آشکار می‌سازد و این نشانه‌ها، از سوی خداوند تعیین شده‌اند. پس محمد، خورشید توصیف شده و معلوم است که خورشید، منشأ نور و انرژی و صورتش است و همچنین محمد، شهر علم و مصدر معرفت و تجلی کلمه‌ی الله است که باطنش، ذات بوده. پس محمد ظاهر کلمه‌ی تامه و حجابش می‌باشد.

اما ماه، عبارت است؛ از نور در تاریکی ست که دال بر وجود خورشید می‌باشد و او دروازه و حجابش است، بلکه ماه، نور خود را از خورشید می‌گیرد. و اما ستاره، تجلی و تمثیل خورشید و ماه و آشکار کننده‌ی نور آن‌ها و کشف کننده‌ی حقیقتشان است و او، زبان ناطق به کلمه‌ی تامه و تبیانگر آن می‌باشد. و نورش بر ابراهیم مشتبه شد؛ زیرا حقیقت نور موجود در آن، دال بر غایت معرفت می‌باشد و اما آن - ستاره - استوار و قائم به نور الله، و حامل و مبلِّغ آن، می‌باشد.

۲- برای متفکر، آشکار شد که معرفت ابراهیم (علیه السلام) آن هنگام که به ملکوت آسمان‌ها نظر کرد، در حقیقت این حرکت او، منهج معرفتی حق برای بلوغ و رسیدن به مرتبه‌ی یقین می‌باشد. پس ابراهیم (علیه السلام) طالب معرفت حقیقی بود، و نه معرفت معانی و اگر طالب معرفت معانی می‌بود، به روئیت ستاره و خورشید و ماه، و معرفت معانی آن، اکتفا می‌کرد و هرگز حقیقتشان، مبنی بر این‌که نورهای خاموش شدنی هستند که به نور حقیقت روشن گشته‌اند، برای او آشکار نمی‌شد. پس جستجوی حقیقت، او را برآن داشت که حقایق نورانی که در همان حال، افول و خاموش شدنی هستند را آشکار کند و این‌که با نور پروردگارش، نورانی شده. پس آن‌ها راه معرفت اویند، نه خود معرفتش. قطعاً معرفتش در گروه تنزیه اوست و سرورمان ابراهیم (علیه السلام)، این حقیقت را درک کرد و به همین سبب خداوند می‌فرماید: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءَاؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ

به مراستی که تأویلش فرا رسید..... ۱۰۵

المَصِيرُ ﴿۱۶۸﴾، (قطعاً برای شما در [پیروی از] ابراهیم و کسانی که با اویند سرمشقی نیکوست آنگاه که به قوم خود گفتند ما از شما و از آنچه به جای خدا می‌پرستید بیزاریم به شما کفر می‌ورزیم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شده تا وقتی که فقط به خدا ایمان آورید جز [در] سخن ابراهیم [که] به [نا] پدر [ی] خود [گفت] حتماً برای تو آمرزش خواهم خواست با آنکه در برابر خدا اختیار چیزی را برای تو ندارم ای پروردگار ما بر تو اعتماد کردیم و به سوی تو بازگشتیم و فرجام به سوی توست). و نیز می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَانَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾، ﴿۱۶۹﴾ (و آنگاه که فرستاده‌ای از جانب خداوند برایشان آمد که آنچه را با آنان بود تصدیق می‌داشت گروهی از اهل کتاب کتاب خدا را پشت سر افکندند چنانکه گویی [از آن هیچ] نمی‌دانند).

سید احمد الحسن علیه السلام فرمودند: (آن‌گاه که فرستاده‌ای از جانب خداوند برایشان آمد: یعنی فرستاده‌ای از امام مهدی علیه السلام برایشان آمد). چرا که بعد از بعثت انسان کامل (کلمتک التامة و کلماتک التي تفضلت بها على العالمين)، (کلمه‌ی کاملت و کلماتی که بدان‌ها بر جهانیان برتری یافتی) و آن‌ها محمد و آل محمد هستند رسالت از جانب خداوند منزله و متعال به پایان رسید و عهد جدیدی آغاز شد و آن رسالت از جانب حضرت رسول محمد و آل محمد است. پس آل محمد رسولانی از جانب حضرت محمد می‌باشند که علم خود را از او با وحی یا به واسطه‌ی فرشتگان یا از او به طور مستقیم می‌گیرند. پس حضرت محمد ص - خاتم آن‌چه ما قبل اوست و فاتح بعد از خود می‌باشد - یعنی خاتم رسالت از جانب خداوند و آغاز کننده‌ی رسالت از خود و اهل بیت خود است و همانا در نزد شیعه ثابت شده که امام مهدی علیه السلام محمد بن حسن صاحب نفس زکیه (جان پاک) را پانزده روز قبل از قیام خود برای اهل مکه می‌فرستند و آن‌ها او را می‌کشند. پس اگر این ارسال درست باشد غیر آن هم درست است. (مصدق لما معهم)، (آن‌چه را با آنان بود تصدیق می‌داشت) از علمی که شیعه آن را از اهل بیت ع به ارث بردند که همانا امام مهدی حق است و با شمشیر قیام می‌کند و این‌که قبل

۱۶۸ - المتحنة: ۴.

۱۶۹ - البقرة: ۱۰۱.

از او کسانی هستند که می‌آیند و برای او زمینه‌ی حکومتش را مهیا می‌سازند و خاندانی دارد و بعد از او دوازده مهدی از فرزندان او هستند و این که شیعیان براساس روایات اهل بیت ع به طور قطع به یقین دارند که اگر زمین بدون امام معصوم بماند متلاشی خواهد شد پس بعد از به شهادت رسیدن امام مهدی (علیه السلام) یا طبق اعتقاد بعضی از آنها بعد از مرگ ایشان (علیه السلام) اگر زمین بوسیله‌ی یکی از فرزندان او صیایش و ائمه مهیدین همان طور که در روایات آمده استقرار پیدا نکند، پس به وسیله چه کسی مستقر می‌ماند؟ در نماز روز جمعه که ابن طاووس (رحمه الله) درباره آن گفته (و او از کسانی است که با امام مهدی ع ملاقات داشته بلکه از امام در زمان غیبت کبری نقل می‌نمود: که اگر تعقیب نماز عصر روز جمعه را به هر علت ترک کردی این نماز را هرگز ترک نکن به خاطر امری که خداوند ما را برآن مطلع ساخته است. سپس نماز را یاد کرد که در آخر آن امام مهدی (علیه السلام) می‌فرمایند: (و صل علی ولیک (یعنی امام مهدی) و ولایة عهدک و الائمة من ولده و مد فی اعمارهم و زد فی اجالهم و بلغهم اقصی آمالم دینا و دنیا و آخره انک علی کل شی قدیر)، (درود بفرست بر ولی خودت - یعنی امام مهدی و والیان عهدت و امام از فرزندان او و عمر آنها را زیاد کن و مدت آنها را بیفزای و به نهایت آرزوهایشان برسان در دین و دنیا و آخرت؛ که تو بر همه چیز توانایی).

در روایت آمده به همراه خانواده‌اش به مسجد سهله می‌آید و آمده که یازده مهدی بعد از او از فرزندان او می‌آیند: و روایات بسیاری در صد نقل همه‌ی آنها نیستیم و همانا بعضی از آنها را برای اتمام حجت بر معاندان و متکبران بر خداوند و اولیاء او یاد نمودم. و هر که حق را خواهان است خود برود و کتب حدیث را مطالعه کند. ﴿تَبَدَّ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾، (گروهی از اهل کتاب خدا را پشت سر افکندند چنان که گویی (از آن هیچ نمی‌دانند) و آنها بعضی از علماء شیعه و اتباع آنها به طور خاص هستند و کتابی که پشت سر افکندند: قرآن کریم و امام مهدی (علیه السلام) و روایات نقل شده از اهل بیت عصمت و طهارت و کسانی که زمینه‌ی حکومت امام مهدی (علیه السلام) را مهیا می‌کند و ارسال آنها توسط امام (علیه السلام) است. و حق را تکذیب کردند زمانی که به سوی آنها آمد و گفتند که ساحر یا دیوانه است یا جنون دارد گویی نمی‌دانند که همانا این خود حق است از



زبان اهل این نرمان:

و خداوند می فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾،^(۱۷۱) (و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا [حقایق را] برای آنان بیان کند پس خدا هر که را بخواهد بپراه می گذارد و هر که را بخواهد هدایت می کند و اوست ارجمند حکیم).

محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی (رض) از ابو عباس احمد بن اسحاق ماذرانی در بصره، از ابو قلابه عبد الملک بن محمد از غانم بن حسن سعدی از مسلم بن خالد ملکی از جعفر بن محمد از پدر بزرگوارش نقل می کنند که فرموده: (خداوند کتاب یا وحی را نازل نکرد مگر این که به لغت عربی باشد، و در شنیداری انبیاء به زبان قومشان نازل می گردد، و در شنیداری نبی ما به زبان عربی بوده است، و اگر با قوم خویش تکلم نمود با زبان عربی بوده و به زبان خودشان به مسامع آنها می رسید، و احدی از ما به زبانی دیگر با رسول خدا ص تکلم نمی کرد مگر این که به زبان عربی انجام می شد، و همه آن برای او (رسول خدا ص) به تشریف جبرئیل از خداوند ترجمه می شود).^(۱۷۲)

پس عربی در اینجا، به معنای عربی معانی است نه عربی الفاظ و فرموده‌ی شریف دال بر آن است: (، و در شنیداری نبی ما به زبان عربی بوده است، و اگر با قوم خویش تکلم نمود با زبان عربی بوده و به زبان خودشان به مسامع آنها می رسید). پس زبان عربی که رسول الله با آن سخن می فرمایند، در گوش‌های قومش و طبق زبان و لغتشان، القاء می کند. و شاید معنای کلام، این باشد، که آنان در مورد آنچه به گوششان القاء شده، طبق زبان خود، تعبیر

۱۷۰ - متشابهات ج ۱ سؤال ۲۳.

۱۷۱ - ابراهیم: ۴.

۱۷۲ - علل الشرایع - الشیخ الصدوق: ج ۱ ص ۱۲۶.

کردند. به عبارتی دیگر؛ الفاظشان، وسیله‌ی آنان در تعبیر محسوب می‌شود. و اگر مقصود روایت، الفاظ عربی بوده، فرموده (فیقع فی مسامعهم بلسانهم) صحیح نمی‌بود؛ زیرا رسول الله با آنان به زبان عربی تکلم می‌کردند.

برخی، دچار توهم شده و (به زبان قومش) را به (لغت قومش) تفسیر کردند، و متوهم شدند که (قومش) در آیه، دال بر رگی است که به آن نسبت خویشاوندی دارند. و اگر توهمشان، صحیح است، این سؤال مطرح می‌شود که: اگر آن‌چه گوئید، صحت دارد، پس به چه دلیلی رسول الله رسالت و دعوت خویش را با زبان عربی، متوجه هرقل روم و کسری پارسی، مقوقس قبط و نجاشی حبشه ساخته و در عین حال، قوم خود اهل جزیره) را مورد خطاب قرار داده است؟! و چگونه این فهمشان و فرموده‌ی خداوند سبحان، یکسان باشد:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^(۱۷۳) (و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم). پس او تنها برای اعراب جزیره، مبعوث نشده، و قوم او نیستند بلکه لفظ (قومش) معنایی ندارد، جز این که بگوییم: (قومش، همه‌ی اهل زمانش در مشارق و مغارب زمین هستند و تمام رسولان نیز این‌چنین هستند)، و زبان رسول در آن زمان، زبان تنزیل بوده و این زبان آمده تا زبان اهل زمانش که بدعت و ساختن متون همچون شعر و سرود بوده، را نقض کند.

روایت شده: هنگامی که ﴿حَمَّ﴾ ﴿تَنْزِيلُ الْكِتَابِ﴾^(۱۷۴) بر رسول الله نازل شد، قام الی المسجد و الولید بن المغیره قریب منه.... فهو ساحر وما یقولہ سحر یؤثر).^(۱۷۵)

کسی که به گفته‌ی ولید بن مغیره، آن هنگام که فرموده خداوند سبحان را شنید، تدبیر کند. برای او، از این شهادت، آشکار خواهد شد که ولید بن مغیره در حالی که عالم بوده - برحسب قول اهل زمانش - در پیشگاه آن کم آورده و می‌داند چگونه بین شعر و سرود تمایز ایجاد کند. و شهادتش (والله لقد سمعت من محمد أنفاً كلاماً ما هو من كلام الإنس و لا من كلام الجن)، در بیان این بوده که بشر قادر بر گفتن این تنزیل نیست.

پس این شهادتی از قومش (اهل زمانش) بوده، آنان هویت تنزیل را می‌دانند و بین آن و

۱۷۳ - الأنبياء: ۱۰۷.

۱۷۴ - الغافر: ۱-۲.

۱۷۵ - بحار الأنوار - للعلامة المجلسي: ج ۱۸ ص ۱۶۹ - مكتبة اهل البيت الالكترونية.

قول بشر را تشخیص می دهند و هم چنین هرقل از شنیدن دعوت پیامبر پی برد که او از آسمان مبعوث شده و هم چنین نجاشی و مقوقس قبط از زبانش دانستند که او فرستاده‌ی خداوند جهانیان به سوی قوم زمان خود می باشد و هم چنین حال ائمه اهل بیت، نیز اینگونه بوده. جایی که یهودیان و نصاری و بی دینان و دیگر اقوام از ملل مختلف، به دست ایشان ایمان می آورند. پس آنان چگونه به آل محمد ایمان می آوردند، جز این که هر یک از آنان، فرستاده ای برای قوم خویش با زبان خودشان بودند و مصداقی از مصادیق فرموده‌ی خداوند متعال است: ﴿و ما ارسلنا من رسول إلا بلسان قومه﴾ و کسی که به تعریف زبان مبنی بر الفاظ اصرار ورزد و قوم را فقط محدود به اعراب جزیره بداند، به کسانی که از آب گل آلود ماهی می گیرند، عذر و بهانه‌ی کافی خواهند داد؛ مبنی بر این که، خدا، زمانی به سبب عصیان مردم از نوح علیه السلام، تمام زمین و اهلش را غرق و به هلاکت رساند و تنها به غرق خاصه که بدو ظلم کرده بودند، بسنده نکرده، تا بدین ترتیب، مردم، خدای جهانیان را به بی عدالتی متهم کنند. و زبان، وسیله ای ست برای اداء و تعبیر آنچه که در ضمیر و فکر انسان خطور می کند. و زبان قومش؛ یعنی، زبان اهل زمانش، کسانی که در مشرق و مغرب این عالم، زندگی می کنند نه قوم و قبیله و عشیره‌ی او... یا... و دیگر نام‌های احزاب و گروه‌ها. پس رسولان، بعثت شدگان الهی به سوی تمام مردم در زمانشان می باشند و اگر به معجزات برخی فرستادگان برای اقوامشان، توجه کنیم، معنای به زبان قومشان را در می یابیم. پس؛ عصا، معجزه موسی علیه السلام در زمانی که مردم در فتنه‌ی سحر و جادوگری درافتادند، عجایب بزرگی انجام داد و عیسی علیه السلام، معجزه‌ی او، شفا و درمان بود، در زمانی که مردم در فتنه طب و درمان گرفتار شدند. و معجزه محمد، قرآن، کلام خداوند و نازل شده در زمانی ست که مردم در بلاغت و کلام مفتون شدند.

قائم علیه السلام، به سوی اهل زمانی مبعوث شدند، که مفتون به تأویل و تفسیر هستند. پس معجزه و رسالت او، تأویل است و او با این زبان تأویل، آنچه که مردم با آن مفتون شده اند را رسوا خواهد کرد و برایشان آشکار می کند، - کسی که به آن پاسخ می دهد و مقابله می کند- از اهلش می باشد و این فرموده متعال است: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا

وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿۱۷۶﴾ (اوست کسی که این کتاب [=قرآن] را بر تو فرو فرستاد پاره‌ای از آن آیات محکم [=صریح و روشن] است آن‌ها اساس کتابند و [پاره‌ای] دیگر متشابهاتند [که تأویل‌پذیرند] اما کسانی که در دلهایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تأویل آن [به دلخواه خود] از متشابه آن پیروی می‌کنند با آنکه تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند [آنان که] می‌گویند ما بدان ایمان آوردیم همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود).

این امری ست که امام صادق (علیه السلام) بصورت واضح بیان می‌کند: (محمد بن مروان از فضیل بن یسار نقل می‌کند: از ابا عبدالله (علیه السلام) شنیدم که فرمودند: (آزاری که قائم به هنگام قیام خویش، از جاهلان آخرالزمان بیند، بسی سخت تر است از آن همه آزار که پیامبر از مردم جاهلیت دید. راوی می‌گوید: عرض کردم: این چگونه می‌شود؟ امام فرمود: پیامبر به میان مردم آمد در حالی که ایشان سنگ و صخره و چوب و تخته‌های تراشیده شده (بت‌های چوبی) را می‌پرستیدند، و قائم ما که قیام کند مردمان همه از کتاب خدا برای او دلیل می‌آورند و آیه‌های قرآن را تأویل و توجیه می‌کنند. سپس فرمودند: اما به خدا قسم که عدالت را وارد درزها و سوراخ‌های خانه‌هایشان می‌کند، همان‌گونه که سرما و گرما از آن‌ها وارد می‌شود). (۱۷۷)

پس این روایت مبارک، از لغت و زبان قوم محمد و زبان قوم قائم (علیه السلام) و آنچه که قائم (علیه السلام) از این زبان‌شان با آن رو به رو می‌شود، پرده برمی‌دارد. پس امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: (همه از کتاب خدا برای او دلیل می‌آورند و آیه‌های قرآن را تأویل و توجیه می‌کنند) و کتاب خدا تنها قرآن نیست، بلکه تورات، کتاب خداست. انجیل، کتاب خداست. زبور، کتاب خداست و صحف ابراهیم (علیه السلام)، کتاب خداست.

لذا روایت - بر حسب قواعد منطقی اشان - با سور کلیه ذکر شده؛ چراکه قائم (علیه السلام) برای تمام اهل زمین، مبعوث شده و شایسته نیست، عقلی تصور کند که همه‌ی تأویل‌کنندگان،

مسلمان هستند بلکه تأویل کنندگان، همان صاحبان و دارندگان کتب نازل از خداوند سبحان می‌باشند.

کسی که در معنای عربی، تدبر کند، در می‌یابد که معنایش نقاء است: ﴿قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ﴾^(۱۷۸) (قرآنی عربی بی‌هیچ کژی باشد)، هسته‌ی عربیت؛ یعنی، اصل و ریشه آن. و هم‌چنین زبان رؤیا، زبان اهل بهشت و زبان ملکوت است. (زبان معانی نه الفاظ) و آن زبان عربی، مبین است؛ یعنی، زبان خالص، صادق آشکار شده است. لذا ارتباط بین اهل ملکوت، نیازی به ترجمه و بیان ندارد و اما زمانی که در این عالم، از آن، بعنوان لغت تعبیر شود، نیاز به ترجمه دارد. و آن از خلال استفاده‌ی الفاظی که به معانی ملکوتی اشاره دارد، میسر می‌گردد. پس بر ماست که (زبان مبین عربی) زبان خالص و خالی از شبهه و عیب و نامفهومی را دریابیم؛ زیرا کلام علم و حجت و برهان است.

شایسته است بدانیم که، زبان ادا کننده‌ی معانی است نه ادا کننده‌ی الفاظ. ولو این‌که ظاهرش ادا کننده‌ی الفاظ باشد. اما ادای الفاظ تا زمانی که در آنها، چکیده‌ای از معانی نباشد، بی اعتبار و بی ارزشند.

لذا ربط عربیت به زبان، برای بیان این است، که زبان از مصدر و منشأ خالص؛ یعنی، از نور منتقل می‌شود و معرفت را نقل می‌کند و به همین جهت خداوند می‌فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^(۱۷۹) (آیا در [معانی] قرآن نمی‌اندیشند اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند).

پس اگر بر چگونگی ادای تلفظها و روش‌های آن و چیزی که از معانی عرفی که اداء می‌شود آن را بشماریم و آن هم بر مبنای مردمی که قرآن در میان آنان نازل شده است، اختلاف قابل مشاهده است. و آن هم بر خلاف چیزی که قرآن نازل کرده است یعنی اختلافی در آن نمی‌باشد، و در اینجا آیه کریمه فهم و درک عرفی مردم در لغت عربی را نقض می‌کند، با توجه به این‌که آن عربی الفاظ می‌باشد، و حقیقتی پنهان از ذهن مردم ثابت می‌گردد و خاندان آل محمد بدان اشاره‌هایی کردند - هم‌چنین مردم بدان متوجه نشدند - از

۱۷۸ - الزمر: ۲۸.

۱۷۹ - النساء: ۸۲.

این که عربی قرآن عربی معناهاست نه عربی لفظها، و در اینجا قرآن بر همه مردم مبنی بر این که با توجه به اختلاف صورتهای لغت لفظی حجت می باشد.

ظاهرا این گفته ها واقع بحث معاصر جدید می باشد، با توجه به این که لغتها بر الفاظ تقسیم شدند، در حالی که آنها در معنی نقل شده یک لغت می باشند، و لذا تنها لغتی که برای مردم اخذ شده همان لغت معانی است نه لغت الفاظ، و کتاب الهی که اختلافی در آن نمی باشد، کتاب معنی می باشد نه کتاب لفظها، به دلیل فرموده‌ی خداوند که قدرتش نمایان شده می فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ﴾، (هرگز در قرآن تدبیر نمی کنند). و تدبیر میدان آن معناها می باشد نه لفظها، و این فهم برای خواننده ظاهرا جدید است، که آل محمد صلوات خدا بر آنها باد، آن را در اکثر مواقع بیان نمودند که یکی از آنها را یک مثال ذکر می کنم که خاندان حضرت محمد در آن رکن نجات دهنده مردم از جهل و کشتی نجاتی از حق که آنها را از موجهای جهالت نجات می دهد.

همانا حمیری در کتابی که آن را مکاتبات رجال نام گذاری نموده، از عسکرین از مقطعی از احکام دین ابو القاسم کوفی در کتاب تدبیر ذکر می کند: همانا اسحاق کندی در زمان خویش فیلسوف عراق بوده است، که به تالیف متناقض قرآن پرداخت بود، و منفرد به آن خود را در منزلگاه خویش مشغول کرده است، و بعضی از دانش آموزان خود روزی بر امام حسن عسکری (علیه السلام) وارد شد و ابو محمد (علیه السلام) به او فرمود: آیا مردی رشید در شما یافت نمی شود که کندی استاد شما را از مشغول شدنش به قرآن بازدارد؟ دانش آموز گفت: ما شاگردان او هستیم چگونه بر ما جایز است در این مسئله یا غیر از این بر او اعتراض کنیم؟

ابو محمد (علیه السلام) فرمود: آیا چیزی که او به تو القا می کند را ادا می کنی؟ گفت: آری، فرمود: پس نزد آن اصرار کن و در انس و همیاری با او معطوف باش، بر چیزی که او بر آن است، پس اگر انس در آن واقع شد، بگو: همانا اگر مساله ای در مورد آن تو رخ داد، پس از تو آن را می طلبد، پس به او بگو: اگر برای تو این سخنگو به این قرآن برای تو آمد آیا مراد چیزی که گفته از آن (قرآن) غیر از معانی جایز است که تو بر آنها ظن و گمان کردی اخذ کردی؟ پس به تو خواهد گفت: آن جایز است؛ زیرا که آن مرد است و فهم او از چیزی که شنیده است می باشد، و اگر آن را واجب کرد به او بگو: از کجا می دانی شاید غیر از چیزی که تو اخذ کردی باشد، و با آن موضعی غیر از معناها بکار برد. مرد به سمت کندی

ره‌سپار شده و آن مساله را با لطافت برای او بازگو کرد، و به او گفت: دوباره تکرار کن، و بر او تکرار کرد و در وجود خود تفکر کرد و مشاهده کرد که آن احتمال بر لغت است و خوشایند در نظر است، (کندی) به او (شاگرد) گفت: تو را قسم می‌دهم مگر این که بگویی از کجا آن را آوردی؟ (شاگرد) گفت: این چیزی است که در دل من خطور کرد، و برای تو گفتم، پس (کندی) گفت: ابداء، مانند تو کسی به این هدایت نشده، و کسی به این منزلت نرسیده است، به من بگو از کجا این را آوردی؟ پس (شاگرد) گفت: ابو محمد به من امر کرد. (کندی) گفت: حال متوجه شدم، و مانند این خارج نمی‌شود مگر از آن خانه، سپس امر به آوردن آتش کرد و همه چیزهایی که تالیف کرده بود را به آتش کشید.^(۱۸۰)

و این خبر از اختلاف در نظر هم پرده بر می‌دارد، پس هر کسی که به قرآن از جهت لفظ نظر کند، قطعاً در اختلاف و تناقض در آن متوهم می‌شود. اما کسی که از جهت معناها به قرآن نظر کند، قرآن را کتابی می‌یابد که با همه مخلوقات تکلم می‌کند، و از این جهت می‌توانیم گفته‌های جن که خداوند در قرآن آن را حکایت نمود را درک و فهم کنیم، خداوند متعال فرمود: ﴿قُلْ أُوْحِي إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا﴾^(۱۸۱)، (بگو به من وحی شده است که تنی چند از جنیان گوش فرا داشتند و گفتند راستی ما قرآنی شگفت‌آور شنیدیم). و به تاکید جن‌ها لفظ را نشنیدند بلکه معنی آن را شنیده‌اند، و حتی لفظ "اوحی" پس این نقل معانی را نشان می‌دهد نه لفظ‌ها، و اگر فرق بین "گوش دادن و شنیدن" تدبر و تامل کنیم برای ما بیان می‌شود که (استماع) گوش دادن یعنی شنیدن معانی است، اما (السماع) شنیدن پس آن شنیدن الفاظ است و بس. و برای همین دلیل سرعت بنا به گوش دادن محاسبه می‌شود نه بر شنیدن، خداوند متعال فرمود: ﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^(۱۸۲)، (کسانی که به سخن گوش فرامی‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان).

و از امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده است، او فرمود: (ظاهر می‌شود صاحب پرچم محمدی و دولت احمدی، استوار بر شمشیر، و حال راست‌گو در سخنان، زمین را مهیا می‌کند، و سنت و

۱۸۰ - مناقب آل ابی طالب - ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۲۵۲ و ۲۶۰.

۱۸۱ - الجن: ۱.

۱۸۲ - الزمر: ۱۸.

واجبات را احیاء می‌کند، سپس فرمود: ای کسی که از شأن من پوشانده شدی، از حال من غافل، همانا عجایب آثار اندیشه‌های من هستند، و غریب‌ها اسرار ضمیرهای من هستند؛ زیرا من حجاب را شکافتم، و عجایب را اکران کردم، و در جوار درب آمدم، و به حق نطق کردم، و منزلگاه‌های غیب‌ها را فتح کردم، و طپش‌های دلها را شکافتم، و لطف‌های معرفتها را ذخیره کردم، و شناخت لطف‌ها را رمزگزاری کردم، پس خوشا به حال کسی که به دامن این گفته‌ها چنگ زند، و پشت این امام نماز گذارد، همانا او بر معناهای کتاب مسطور استواری می‌کند، و برگه‌ای که نشر شده است، سپس داخل بیت معمور شده است، و دریای خورشان.

سپس با حالت ارتجاز می‌فرماید:

لقد حزت علم الأولین و إنني // ضنن بعلم الآخرين كتوم
و كاشفت أسرار الغيوب بأسرها // و عندي حديث حادث و قديم
و إني لقيوم على كل قيم // محيط بكل العالمين علیم

سپس فرمود: اگر بخواهم از تفسیر فاتحه هفتاد شتر را حمل می‌کنم، سپس فرمود: " ق و القرآن المجید" کلمه‌هایی با رازهایی مخفی، و عبارت‌هایی با آثار واضح، چشمه‌آشنایی دل‌ها، چراغ‌دانی از لطافت غیب‌ها، پیامد چشم اندازی مانند ستاره‌گان فروزان، نهایت فهم‌ها (درک‌ها) ابتدای علم‌ها، حکمتی که کل حکیمان را حیران نهاده، سبحان قدیم که کتاب را افتتاح می‌کند، و جواب را می‌خواند، ای ابا العباس تو امام مردم هستی، پاک و منزّه است کسی که زمین را بعد از مرگش زنده می‌کند، و ولایت‌ها (مردمان) را به خانه‌هایشان باز می‌گرداند، ای منصور به بنای دیوار بشتاب، آن تقدیر توانا و حکیم است).^(۱۸۳)

همانا کسی که کلمات امیر المؤمنین (علیه السلام) را بخواند، و ناظر در الفاظ و چیزی که متعارف بین مردم است، باشد، همانا خود و متن را گم می‌کند و خود را در سرگردانی که خروجی ندارد قرار می‌دهد، اما کسی که کلمات امیر المؤمنین (علیه السلام) را بخواند و او به دامن اهل بیت ع چنگ زده و ناظر در معناهای کلمات امیر المؤمنین (علیه السلام) باشد، به وضوح مشاهده می‌کند که

امام در روزهای رو به رو، آینده نگری می‌کند. و چیزی که در آن روزها رخ می‌دهد را می‌بیند و آن را وصف می‌کند، و به همین دلیل می‌بینیم که او (امیر المؤمنین علیه السلام) قائم آل محمد را ندا می‌کند، (ای ابالعباس تو امام مردم هستی)، پس چه کسی است که در پشت غیب امام علی علیه السلام او را صدا می‌زند؟ و کسی قبل از سید احمد الحسن علیه السلام در بین مردم نیافتیم که هویت خود را کشف کند (ابی العباس)، آیا این برای کسی که قلب سلیم دارد و گوش خود را برای گواهی بکار ببرد، بعد از این بیان واضح آشکار مبنی بر این که ابالعباس همان مهدی اول یمانی موعود از آل محمد علیه السلام باشد، و امیر المؤمنین علیه السلام به او می‌گوید: "تو امام مردم هستی" پس آیا در عرف تأویل کنندگان می‌باشد که امام مردم کسی که امام علی علیه السلام او را تنصیب کرده ممکن است کسی غیر از او بیاید و ادعای وصیت را بکند!؟

اما چیزی که تأویل کنندگان امروزی از فقهاء و دیگر کسانی که در رکاب آنها است، انجام می‌دهند، آن همانند توصیف خداوند سبحان حال آنها را به قولش می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِن لَّمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَن تَمْلِكَ لَهُ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا حِزْبٌ وَإِلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾، (۱۸۴)

(ای پیامبر کسانی که در کفر شتاب می‌ورزند تو را غمگین نسازند [چه] از آنانکه با زبان خود گفتند ایمان آوردیم و حال آنکه دل‌هایشان ایمان نیاورده بود و [چه] از یهودیان [آنان] که [به سخنان تو] گوش می‌سپارند [تا بمانه‌ای] برای تکذیب [تو بیابند] و برای گروهی دیگر که [خود] نزد تو نیامده‌اند خبرچینی [=جاسوسی] می‌کنند کلمات را از جاهای خود دگرگون می‌کنند [و] می‌گویند اگر این [حکم] به شما داده شد آن را بپذیرید و اگر آن به شما داده نشد پس دوری کنید و هر که را خدا بخواهد به فتنه درافکند هرگز در برابر خدا برای او از دست تو چیزی بر نمی‌آید اینانند که خدا نخواست دلهایشان را پاک گرداند در دنیا برای آنان رسوایی و در آخرت عذابی بزرگ خواهد بود). و وسیله‌های آنها برای این تحریف و سالی آنها را به اصطلاح علمی مانند نحو و لغت که از معجم‌ها و منطق اخذ شده است می‌باشد، و وسایل

دیگری از طریق آن‌ها ارتباط مردم با الفاظ را قرار دادند و معانی و نظر به آن‌ها و در آن‌ها را ترک کردند پس گمراه شدند و گمراه کردند.



خلاصه:

خلاصه‌ی این بحث، خواهان گفتن آن است که در زمان تنزیل، برای حکمت و علم، شهر و دروازه بوده. محمد شهر علم و علی دروازه‌ی آن، و بر مردم واجب برای ورود به شهر علم تنزیل، از دروازه آن بگذرند و علی دروازه آن است و ائمه از فرزندش دروازه‌هایی برای علی هستند و شاید در شهادت سه گانه، بیان واضحی برای امر باشد (اشهد أنّ علیاً و الأئمة من ولده حجج الله) پس علی و ائمه از فرزندش، فرستادگان و رسولان علماء و دروازه‌های شهر علم هستند.

اما در آخر الزمان، بعد از مدتی که در غیبت کبری امام مهدی بر این امت گذشت، به راستی که زمان تأویل رسیده. و برای زمان تأویل نیز، شهر و دروازه و درهائی برای دروازه وجود دارد. همان‌گونه که محمد شهر علم و علی دروازه‌ی آن و ائمه از فرزندش نیز درهائی اویند، در آخر الزمان، محمد المهدی شهر علم خدا در تأویل و دروازه‌ی آن، مهدی اول احمد و درهائی او، مهدیین از فرزندش می‌باشند و آنان فرستادگان امیران و انطباق دادگان تعالیم آسمان بر زمین می‌باشند و بوسیله‌ی آنان زمین پر از عدل و قسط خواهد شد و دین الهی بر همه‌ی ادیان، ظهور می‌کند و او، حاکم این عالم می‌گردد.

اوست که می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾،^(۱۸۵) (اوست کسی که پیامبر خود را به [قصد] هدایت با آیین درست روانه ساخت تا آن را بر تمام ادیان پیروز گرداند و گواه‌بودن خدا کفایت می‌کند).

و نیز می‌فرماید: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفْعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا

به راستی که تأویلش فرا رسید..... ۱۱۷

أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۱۸۶﴾ (آیا [آنان] جز در انتظار تأویل آیند روزی که تأویلش فرا رسد کسانی که آن را پیش از آن به فراموشی سپرده‌اند می‌گویند حقا فرستادگان پروردگار ما حق را آوردند پس آیا [امروز] ما را شفاعتگرانی هست که برای ما شفاعت کنند یا [ممکن است به دنیا] بازگردانیده شویم تا غیر از آنچه انجام می‌دادیم انجام دهیم به راستی که [آنان] به خویشان زیان زدند و آنچه را به دروغ می‌ساختند از کف دادند).

در تفسیر قمی روایت شده که: (آن در مورد قائم عَلَيْهِ السَّلَام و روز قیامت است). (۱۸۷)

و از آن چه تقدیم شد، برای خواننده آشکار می‌گردد که علی عَلَيْهِ السَّلَام دروازه‌ی تنزیل و قائم عَلَيْهِ السَّلَام یا مهدی اول، وصی و فرستاده‌ی امام مهدی محمد بن حسن عَلَيْهِ السَّلَام دروازه‌ی تأویل می‌باشد که بیان بیست و پنج حرف از علم به ضمیمه‌ی آن دو حرف دیگر که بیست و هفت حرف می‌شوند، مربوط به اوست.

سید احمد الحسن عَلَيْهِ السَّلَام این امر را در مواضع بسیاری، من جمله در متشابهات و جواب‌های روشن کننده و بیان او در مورد این حروف در تفسیر سوره توحید که درهای توحید و منهج معرفت حق بوده را بیان کردند و برای کسی که مقدر است می‌تواند بار دیگر به کتاب‌های مشار الیه مراجعه کند.

شاید نکته‌ی سودمند در این خلاصه اشاره به هدف بحث دارد، و آن روشن ساختن و کشف دروازه‌ی شهر تأویل که تجلی شهر تنزیل، محمد و دروازه‌ی آن، علی باشد و از امام علی اشارات بسیاری روایت شده که در آنها، برای مردم بیان می‌کند که قائم از فرزندش، تجلی و صورتی از اوست. جایی که در معانی الاخبار روایت شده: ابن ولید از صفار از احمد بن محمد از عثمان به عیسی از صالح بن میثم از عبایه اسدی نقل می‌کند که گوید: از امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام شنیدم در حالی که ایشان عَلَيْهِ السَّلَام تکیه داده و من ایستاده بودم، فرمودند: (من در آینده در مصر منبری روشنی‌بخش بنیان خواهم نمود...، و یهود و نصاری را از سرزمین‌های عرب بیرون خواهم راند، و عرب را با این عصای خود [به طرف حق] سوق خواهم داد. عبایه می‌گوید: من عرض کردم: یا امیر المؤمنین! گویی شما خبر می‌دهید که بعد از مردن بار دیگر زنده

۱۸۶ - الأعراف: ۵۳.

۱۸۷ - تفسیر قمی: ج ۱ ص ۲۳۵.

می شوید و این کارها را انجام می دهید! فرمود: هیئات ای عباظه! مقصود من از این سخنان آن گونه که تو خیال کردی نیست؛ مردی از دودمان من اینها را انجام خواهد داد.^(۱۸۸)

پس حضرت در مقدمه‌ی این روایت، فعل را به خود نسبت می‌دهد. اما هنگامی که شخص سؤال می‌کند، پاسخ می‌آید: (آن کار را مردی از دودمان من انجام می‌دهد). کسی که به روایت وارده از امیر المؤمنین (علیه السلام) و گفتگوی او با ابی طفیل رجوع کند، مقصود امیر المؤمنین (علیه السلام) را در می‌یابد.

در پایان از خداوند سبحان مسئلت دارم که در این کلام اندک و صاحب مقصرش، به حق این نور عظیم الهی، یمانی آل محمد (علیهم السلام) نکته‌ی سودمندی را برای خواننده قرار دهد. شکی نیست که او نسبت به این شخصیت عظیم شأن، آگاهی ندارد. شخصیتی که از قدر و منزلتش، جز خدا و آل محمد، کسانی که در توصیف و تبیان آن برای مردم، جهاد کردند، و از بزرگی قدر و جلال اعطایش به بشریت، کس خبر ندارد.

در حق او چیزی جز کلام رسول الله را نمی‌توان گفت. به راستی که فرمود: (لو لم یبق من الدنيا الا یوم واحد لطول الله ذلك الیوم حتی ینخرج رجل من ولدی فیملأها عدلاً و قسطاً کما ملئت ظلماً و جوراً)،^(۱۸۹) (اگر از عمر جهان جز یک روز باقی نماند، خداوند آن روز را به قدری طولانی می‌کند تا مردی از فرزندان من قیام نماید و دنیا را از عدل و قسط پر کند؛ همان گونه که با جور و ستم پر شده است). که این حدیث، برای رفعت و عزت و عظمت او، کفایت می‌کند.

پس صلوات و درود خداوند بر تو ای سرور و مولا و نور چشمم. ای دروازه‌ی تأویل ای یمانی آل محمد. به راستی که زمین بنورت منور گردیده و ظلمت و تاریکی جهل و ستم حاکمیت مردم، از آن رخت بر بسته و بواسطه‌ی تو خورشید علم و عدالت حاکمیت خدا طلوع کرده و حق، بواسطه‌ی تو آمده و باطل را نابود کرد و به راستی که باطل زدودنی و از بین رفتنی است.

۱۸۸ - بحار الأنوار - للمجلسی: ج ۵۳ ص ۶۰-۵۹.

۱۸۹ - روضة الواعظین - للفتال النیسابوری: ص ۲۶۱

و الحمد لله رب العالمين
و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً كثيراً.

پنجشنبه

۱۶ / مریع الأول / ۱۴۳۳ هـ. ق

۲۰ / بهمن ماه / ۱۳۹۰ هـ. ش

مصادف با

۲۰۱۲ / ۲ / ۹ م

به راستی که تأویلش فرا مرسید ۱۲۱

فهرست کتاب:

اهداء: ۷

مقدمه: ۹

ورود به معنای تأویل: ۱۷

معنای لغوی برای مفرد تأویل: ۲۵

مباحثی در جهت معرفت: ۳۲

مردم چگونه خدایشان را می شناسند؟؟؟ ۵۲

چه کسی سبب معرفت است؟؟؟ ۸۵

دلیل این معرفت چیست؟؟؟ ۱۰۱

زبان اهل این زمان: ۱۰۷

خلاصه: ۱۱۶

و الحمد لله رب العالمین